

# یونان باستان یا دروغ بزرگ

احمد کریمی

**یونان باستان**

**یا**

**دروغ بزرگ**

**احمد کریمی**



نشر سرایش  
تهران، ۱۳۷۹

کریمی، احمد. ۱۳۰۳ -

یونان باستان یا دروغ بزرگ / احمد کریمی. - [ویرایش ۲]. - ض تهران:  
نشر سرایش. ۱۳۷۹.

ISBN 964-92035-5-9

ص ۲۰۷

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص ۲۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. تمدن غرب - بررسی و شناخت. ۲. تمدن یونانی - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.  
الف. عنوان. ب. عنوان: دروغ بزرگ.

۹ ی ۴ ک / ۲۴۵ CB ۹۰۹/۰۹۱۸۲۱

م ۷۹-۱۲۰۷۱

کتابخانه ملی ایران

کریمی، احمد  
یونان باستان یا دروغ بزرگ  
چاپ اول: ۱۳۷۵  
چاپ دوم (اول ناشر): ۱۳۷۹  
حروفچینی: هامون (فاطمه صفائی)  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
چاپ و صحافی: یگانه  
لیتوگرافی: صدف  
حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹-۵-۳۵-۹۲۰-۹۶۴

ISBN 964-92035-5-9

این نوشته ارمنیست  
به دوستان راستی و نیکی و پاکی

## فهرست مندرجات

۹	پیش‌گفتار
۱۲	سخن کوتاه در باره سیاستگران ستمگر
۱۵	قلم‌فرسایی ستایشگران تمدن یونان باستان
۱۷	بت و بت‌گونه و پرستشگاه
۱۹	تمدن یا امانتی جهانگرد
۲۰	سرچشمه‌های تمدن یونان باستان
۲۱	درباره ناتوانی قوم یونیا و پیامدهای دهشتناک آن
۲۵	یونان باستان در روشنائی تاریخ
۲۷	دو جنایت بزرگ
۳۴	افسانه‌های ملل
۳۹	گفتار در باره دو روش زندگی
۴۱	بزرگنمایی یونان باستان
۴۳	دموکراسی در یونان
۴۷	قانونگزاری سولون و تشکیل مجلس ملی
۴۹	اوضاع آسیای صغیر پیش از طلوع ملت ایران
۵۶	کورش و امنیت بین‌المللی
۵۸	رویارویی یونانیان با اوضاع جدید آسیای صغیر
۶۰	اوضاع اقتصادی یونان
۶۲	آغاز سرکوبی یونانیان
۶۹	سومین دوره سرکوبی آتنیان
۷۵	روی‌آوری نخبگان یونان به دربار ایران
۷۷	گزافه‌گویی یونانیان پس از به آتش کشیدن آتن
۷۹	آتن در امانت خیانت می‌کند
۸۳	سخنی چند درباره سیادت زودگذر آتن
۸۴	ناشایستگی آتن در کشورداری
۹۰	اردوکشی به سیسیل
۹۱	آغاز دوره سوم جنگ‌های پلوپونز
۹۴	سخنی چند درباره پایان دوره دوم جنگ‌های پلوپونز
۹۵	پیمان آنتالسیداس

- ۱۰۰ ..... اردشیر دوم و کورش کوچک
- ۱۰۹ ..... سخنی چند درباره کشورگشایان
- ۱۱۱ ..... اسکندر گجستک یا جهانگیر ویرانگر
- ۱۱۴ ..... اسکندر گجستک، نابغه ایده آل سیاستگران ستمگر
- ۱۱۷ ..... سخنی چند درباره حکومت مادی‌گرا و دین‌گرا
- ۱۲۵ ..... نگاهی گذرا به استقلال ۹۳ ساله آتن
- ۱۳۲ ..... پیروی سیاستگران ستمگر اروپا از آتن باستان
- ۱۴۱ ..... ویژگیهای تمدن یونان باستان
- ۱۴۲ ..... هم‌جنس‌بازی در یونان
- ۱۴۵ ..... فرزندکشی در یونان
- ۱۴۶ ..... ناسپاسی با بانوان در یونان باستان
- ۱۴۷ ..... خود بزرگ‌بینی و گزافه‌سرایی یونانیان باستان
- ۱۵۱ ..... یونان باستان در آشوب و دو دستگی همیشگی
- ۱۵۵ ..... زبان‌های بدآموزی فیلسوفان
- ۱۶۲ ..... سرچشمه طریقه صوفیه از فلسفه یونان باستان است
- ۱۶۸ ..... نقش وحدت وجود در تصوف
- ۱۶۸ ..... یادآوری یک نکته با ارزش دینی
- ۱۷۵ ..... نقش تصوف در جهان اسلام
- ۱۷۷ ..... سخنی کوتاه درباره دیگر مکاتب فلسفی یونان باستان
- ۱۸۰ ..... پیروزی دین بر فلسفه سیاسی
- ۱۸۱ ..... نقش آباء کلیسا در شکل گرفتن مسیحیت
- ۱۸۴ ..... گوتنبرگ، آغازگر گسترش فرهنگ جهانی
- ۱۸۵ ..... قرن ۱۸ آغازگر هنگامه‌های دلگداز
- ۱۸۷ ..... انقلاب کبیر فرانسه از نگاهی دیگر
- ۱۸۹ ..... کمون پاریس ۱۸۷۱
- ۱۹۴ ..... بیمناک شدن فرهیخته‌گان غرب اروپا از
- ۱۹۴ ..... پی‌آمدهای کمونیسم
- ۱۹۵ ..... پایان قرن بیستم یا پایان آزمون‌های شوررداری
- ۱۹۷ ..... فاشیسم یا آزمون دیگر
- ۲۰۰ ..... گفتگوی تمدن‌ها
- ۲۰۷ ..... فهرست منابع تاریخی

## پیش‌گفتار

پرداختن به سرگذشت ملل در پیش از میلاد مسیح (ع) و انتقاد از اعمال آنان کار درستی به نظر نمی‌رسد ولی خوانندگان گرامی باید بدانند که دسته‌های نیرومندی از سیاستگران ستمگر اروپائی، رفتار و کردار، یونانیان باستان را الگویی برای خود انتخاب کرده و جهان را بیش از پیش گرفتار تزلزل و آشوب کرده‌اند. اینست که کنجکاوی در تاریخ یونان یاستان و آگاهی از پیامد رفتارهای ناپسند آنان و نتیجه‌ای که از این رفتار خود گرفتند، برای جویندگان حقیقت از واجبات است.

باید دانست که یونانیان کنونی اگر از رفتارهای ناپسند پیشینیان خود پیروی نکنند، نباید مورد سرزنش قرار گیرند.

در حدود هفت هزار تاریخ و پیش از تاریخ وجود دارد و بطور عمده این هفت هزار سال جولانگاه سیاستگران و زورگویان ستمگری بوده که سراسر تاریخ را از خون بی‌گناهان و شهیدان راه حق گلگون کردند و چه بسا نویسندگان چیره‌دست را برای پرده کشیدن به

زشتکاریها و دگرگون جلوه دادن حقایق بکار گرفته‌اند، نویسنده در این کتاب تا آنجا که در توان داشتم کوشیدم تا نقاب از چهره دروغگویان برگیرم.

در تاریخ جهان به مقام و منزلت قوم ایرانی و سهمی که در کوششهای انسانی داشته توجه کافی نشده و حتی برخی از نویسندگان ایرانی هم نه تنها به این بسنده نکرده‌اند، بلکه در مقام انتقاد و عیبجوئی نیز برآمده‌اند.

این موقعیت وسیله خوبی بدست دشمنان نیکی و پاکی داده و تا توانستند با جعل اخبار و نادیده گرفتن حقایق و دگرگون جلوه دادن واقعیات به بزرگداشت ناپاکان و فتنه‌انگیزان پرداخته و از هیچ نیرنگی باز نایستاده‌اند.

برای مقابله با این نیرنگبازان بین‌المللی، تنها راه چاره اینست که به هر وسیله‌ای ولو کوچک و ناچیز متوسل شویم و از راههای مشروع و خداپسندانه به رسوا کردن مغرضان جهانی پرداخته به بهبود اوضاع جهان و بسط عدالت کمک کنیم.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که تا چشم کار می‌کند جز ستمگری و زیر پا گذاشتن حقایق و بدخواهی به بدترین شکل ممکن چیزی به نظر نمی‌رسد و ستمگران و جهان‌خواران با در دست داشتن بهترین وسائل تبلیغ و روشهای موزیانه وضعی پدید آورده‌اند که علی‌رغم تمام کوششهای نیکخواهانه، باز اکثریت قریب به اتفاق ملل زیر سلطه حکومتهای ستمگر زندگی می‌کنند.

یکی از راههای اصلاح جهان بزرگداشت و سپاسگزاری از کسانی است که به نوعی به بسط عدالت و کاستن از رنجها و آلام



بشر کمک کرده‌اند، خواه آنها در کسوت رهبران مذاهب باشند یا در شمار شاهان و امیران، نتیجه اینکار تشویق همگان به نیکی و پاکی است.

اگر نویسندہ‌ای دانسته یا ندانسته به بزرگداشت فتنه‌انگیزان. یا باز دانسته یا ندانسته، به تحسین و تمجید کسانی پردازد، که رفتارها و نوشته‌ها و عقاید آنان مایه فساد و تباهی جامعه جهانی است، خواه و ناخواه به پیشرفت ستمگری و تباهی و فساد اخلاق در سطح جهانی کمک کرده است.

آفریدگار جهان از ما خواسته که در طریق عدالت بین‌المللی و بسط دوستی و مودت بین جهانیان کوشا باشیم و امید است که این کتاب گام کوچکی در این راه پر نشیب و فراز باشد.

## سخنی کوتاه دربارهٔ سیاستگران ستمگر

در جهان رسم بر این است که وقتی دولتی ستمگرانه عمل می‌کند و مورد انتقاد قرار می‌گیرد، این انتقاد را متوجه مردم آن کشور می‌کنند، مثلاً می‌گویند انگلیسیها چنان کردند و چون از قدیم این انتقادات بحق متوجه دولتهای اروپا و اخیراً امریکاست، پیاپی در نوشته‌ها و گفتارها نام این ملتها به بدی برده شده و به ویژه اکنون که دولتها در ظاهر برگزیده ملتها هستند، ملتهای تحت ستم به خود حق می‌دهند که از ملتهای ستمگر ابراز ناخشنودی کنند و چنانکه به تازگی معمول شده پرچم دولتهای ستمگر را به آتش می‌کشند.

چون در این کتاب بطور عمده، سخن از رفتار دولتهاست لازم دیدم در این باره حقایقی را به خوانندگان گرامی یادآور شوم تا مبادا ناخواسته در قضاوت دچار اشتباه شوند و گناهی مرتکب گردند. حقیقت اینست که گروه نیرومند و کارآمدی که بسیار مستبد و بیرحم است، در درون بیشتر دموکراسیهای غربی جای گرفته و با ظاهری آراسته و فریبنده دستگاه دولت را اداره می‌کنند و هر یک به

سهم خود، در گوشه و کنار جهان چنگ انداخته و اموال غارت شده را که نام (منافع) به آن داده‌اند به یغما می‌برند و قسمت عمده آن بین صاحبان قدرت و وابستگان آنان که چون تار عنکبوت در همه جامعه ریشه دوانیده‌اند، تقسیم و مقدار کمی هم نصیب طبقات پائین ملت می‌شود.

اما هنگامی که این ستمگریها باعث برخوردها و عواقب وخیمی می‌شود، مانند جنگهای جهانی اول و دوم، در اینجا تقسیم مصائب به صورت عکس درمی‌آید، یعنی در صف اول و بطور عمده زیانها و بلایا نصیب طبقات پائین جامعه شده و آنان هستند که باید، تاوان آن بیرحمی‌ها و ستمگریها را بپردازند.

علت اصلی جنگهای جهان، به ویژه جنگهای ناپلئون و جنگ بین‌الملل اول و دوم و ایجاد حکومت، جهان بر باد ده، کمونیستی نتیجه سودجوئیهای بی‌اندازه و لجام گسیخته همین سیاستگران ستمگر بود که در طی چند صد ساله اخیر مایه تباهی و نابودی و بی‌سروسامانی صدها میلیون نفر و کشتار ده‌ها میلیون نفر از مردم بی‌گناه همه جهان شدند.

با یاد یک نمونه از دموکراسی امریکا سخن خود را پایان می‌دهم. در چندی پیش جان اف کندی با آراء اکثریت ملت به ریاست جمهوری انتخاب شد. ولی چون برنامه‌های او توافق صددرصد با دسته‌های قدرت طلب و سودجو نداشت در روز روشن و در انظار مردم او را ترور کردند و این ترور بطوری طرح‌ریزی شده بود که در پرده ابهام ماند و مسئولیتی متوجه کسی نشد و چون برادر او با همان روش در انتخابات شرکت کرد به او هم امان نداده، در

کشاکش انتخابات او را نیز ترور کردند. این ترورها به خوبی نشان می‌دهد که رئیس مملکت هنگامی موفق می‌شود که در درجه اول قدرتهای مطلقه ناپیدا او را تأیید کنند و انتخاب او را به صلاح خود دانند.

به همین دلیل، ما در این کتاب سیاستگران ستمگر را مسئول رفتار دولتها می‌دانیم، نه ملتها را، پرچم هر کشور، بیش از همه، متعلق به انبوه کارگران و مردم کوچه و بازار و آن دسته انسانهای دوستدار بشریت است که در جای جای مجلس و دولت قرار گرفته‌اند و گرچه چندان زیاد نیستند، که چرخ ستمگران را، از حرکت باز دارند یا لااقل گردش آن را سست گردانند، ولی وجودشان مغتنم است و باید مورد پشتیبانی ستمکشان جهان قرار گیرند.

سیاستگران سنگدل و بیرحمی که، هست و نیست جهان را، همیشه دستخوش خواستهای پلید خود کرده‌اند نه به پرچم نه به خدا نه به انسانیت و نه به هیچ اصل انسانی پایبند نیستند، آنها فقط به (منافع) فکر می‌کنند. بنابراین به عقیده نویسنده اگر ملتهای ستمدیده آدمکهای سیاستگران ستمگر را آتش زنند و ستمگریهای آنان را به گوش ملت‌هایشان برسانند، تأثیر بیشتری در دفع ستم آنان خواهد داشت.

### قلمفرسائی ستایشگران تمدن یونان باستان

بهرتر دیدم تا خوانندگان گرامی اندکی از ستایشهای بسیاری که نویسندگان و مورخان درباره تمدن یونان باستان به رشته تحریر کشیده‌اند، آگاهی یابند. زیرا در گفتارهای آینده این کتاب به

ستایشگریها و علل آن اشاراتی خواهد شد.

«اگر از ابزارهای ماشینی چشم بپوشیم، تقریباً همه مظاهر تمدن دنیوی ما از یونان نشئت گرفته است. کلمات ورزشگاه، حساب، هندسه، فن بلاغت، کالبدشکافی، شعر، موسیقی، فلسفه... همه ریشه‌های یونانی دارند. با آنکه یونانیان خود بندرت این مفاهیم را ابتکار کردند، باز آنان بودند که، با شور فراوان خود، اکثر مفاهیم فرهنگی قدیم را موافق مقاصد نیک و بد خود به صورتی پخته و پیچیده درآوردند... این تمدن بیهوده می‌کوشد تا سیاست خود را با شرافت و اتحاد و صلح قرین کند و سپس با شتابی روزافزون به کام هرج و مرج و جنگهای داخلی و طبقاتی فرو می‌رود.» (قسمتی از پیش‌گفتار تاریخ یونان W)

«خدمتی که یک قرن دوره دموکراسی و آزادی عقیده در یونان قدیم به تنویر افکار بشری و توسعه تمدن و ترقی انسان انجام داده است پنجهزار سال حکومت استبدادی مصر انجام نداده و اصولاً خدمات یکصد ساله یونان دموکراتیک و خدمات علمی فلاسفه و علمای آن دوره به تمدن بشری با خدمات پنجهزار ساله مصر و سایر کشورهای استبدادی قابل مقایسه نیست» (ص ۱۸ جلد اول فلسفه سیاسی نوشته آقای بهاء‌الدین بازارگاد).

آقا جلال‌الدین آشتیانی نویسنده کتاب زرتشت پس از ستایشهایی از دانشمندان اروپائی چنین قلمفرسائی می‌کند: آن در مدت کوتاهی چنان می‌درخشد که تا دو هزار سال بعد نیز به جهان نور و حیات فکری می‌بخشد، آنها در عرصه فکر و اندیشه به حدی شکوفا می‌شوند که تا امروز هیچ قومی نتوانسته است در چنان

شرایطی، حرکتی چنین تحسین‌انگیز بوجود آورد. ارزش آثار هنری و علمی و فلسفی.... جالبی که از این جامعه کوچک باقی مانده از تمام آثار باستانی ملل هم عهد آنها افزونتر است. در حالیکه امپراطوری عظیم ایران جز شرح کشورگیریها و فتوحات و شکوه و جلال دربار ایران، اثر بزرگی از خود بجای نگذاشته است.... (کتاب زردشت، ص ۴۲۲).

این بود عقیده سه نفر از نویسندگان درباره یونان باستان که باید گفت اندکی از بسیار است. اگر به نوشته‌های این ستایشگران بنگریم، می‌بینیم که در درجه اول زندگی دینی و ایمانی را نمی‌پسندند و شیفته و دل‌باخته زندگی فلسفی هستند که نمونه آن چند صد سال است در اروپا و سپس امریکا، البته از طرف سیاستگران ستمگر مورد عمل واقع شده و به نتایج مرگباری انجامیده، این نویسندگان پیامدهای سیاست مادیگرایانه را، که آتش به هستی جهانیان زده، نادیده گرفته و هر جا که توانستند به تحقیر عقاید دینی و تخطئه اساس دین پرداخته و زندگی فیلسوفانه را ستوده‌اند.

در این کتاب با استناد به رویدادهای جهان بدبختی‌ها و رنج‌ها و آسینهایی که از این نوع زندگی مادیگرایانه بهره جهانیان گردیده به خوانندگان عزیز عرضه خواهد شد.

### بت و بت‌گونه و پرستشگاه

نکته دیگری که باید پیش از آغاز کتاب یادآور شوم اینست که نام مقدس پروردگار جهان در نوشته‌ها و کتابها باید ویژه پروردگار جهان باشد که یکتا و دانا و تواناست. و اگر ملت‌هایی از طریق نادانی اشیاء و

موجودات خیالی را می‌پرستیده در نامگذاریها و سرگذشت‌های تاریخی، برای این تندیس‌ها و موجودات خیالی نباید از نام مقدس پروردگار جهان استفاده کرد و همچنین محل پرستش این موجودات را نباید معبد نامید زیرا معبد مکانیست ویژه اظهار بندگی به ذات مقدس پروردگار جهان و بجاست که بتخانه را پرستشگاه بنامیم. چنانکه اولین معبد توسط سلیمان (ع) بنا شد و ویژه نیایش پروردگار یگانه و دانا و توانا بود.

چیزیست آشکار ما در جهان دوگونه بت پرست داریم، یا تندیس‌هایی را می‌پرستیده‌اند و یا اینکه برخی از کارهای این جهان را به موجودات خیالی نسبت داده و برای آنان پرستشگاه پدید می‌آوردند، پس شایسته‌ترین کار اینست که اینان را بت و بت‌گونه پرست و محل پرستش آنان را پرستشگاه بنامیم.

با یاد پرستشگاهی به سخن خود پایان می‌دهم، یونانیان باستان بت‌گونه‌ای از جنس زن داشتند که ویژه زنان روسپی بوده و از جمله در یکی از جزایر یونان پرستشگاه مهمی جهت او برپا کرده بودند و گه‌نه این پرستشگاه مشغول تمشیت امور روسپیان و دخل و خرج کار و کسب ایشان بودند و چون این جزیره محل آمد و رفت کشتی‌های بازرگانی بیشتری بود، به گرمی بازار روسپیان بسی افزوده تا آنجا که گفته‌اند تعداد هزار روسپی در آنجا گرد آمده بودند و کسانی بقدر توانائی خود روسپیان به پرستشگاه هدیه می‌کردند تا مبادا بازار آن بسرودی گراید.

از اینجاست که پیشنهاد می‌کنم مجامع فرهنگی بین‌المللی به همه نویسندگان جهان تذکر دهند از بکار بردن هرگونه کلمه‌ای که

دلالت به پروردگار جهان می‌کند از قبیل رب، الهه، رب النوع و غیره برای این بتان خودداری شود و تخطی از این روش مسئولیت شدید اخلاقی دارد و اگر نویسنده‌ای می‌دانست که اینکار چه کیفر سختی دارد هرگز جرئت چنین جسارتی در خود نمی‌دید.

باید گرامی نام خدای بزرگ و دانا و توانا را جز به هنگام نیایش یا نیاز نبریم و این وظیفه‌ایست برای ما و مایه سربلندی ماست و گرنه ذات مقدسش نیازی به ما ندارد و نیازمند او هستیم.

### تمدن یا امانتی جهانی

اینکه تمدن کنونی جهان نتیجه کوششها و اندیشه‌های تمام مللی است که در این کره خاکی بتکاپو افتاده‌اند حقیقت انکارناپذیری است. هر ملتی در این گیر و دار تاریخ تا آنجا که توانائی فکری داشته به سهم خود کوشیده و از نیک و بد چیزی به سرمایه تمدن جهانی افزوده.

باید دانست که فر و شکوه هر تمدن بستگی تام و تمام به این دارد که تا چه اندازه حقوق انسانها را رعایت کند و دردهای آنان را کاهش دهد و گرفتاریهای آنان را برطرف کند.

چرا رهبران ادیان یکسره مردم را به راستی و درستی و پرهیز از بدیها دعوت کرده‌اند و هیچیک مردم را به پرداختن جلال و شکوه زندگی و ساختن کاخها و دیگر وسائل خوشگذرانی تشویق نکرده‌اند. علت اینست که مردم در اینگونه کارها، نیازی به تشویق و ترغیب نداشته و برای بهتر و باشکوه‌تر زندگی کردن نه تنها از تمام امکانات خود سود برده‌اند، بلکه برای پیشرفت این منظور به



داشته‌های دیگران نیز چنگ انداخته و از ستمگری باز نایستاده‌اند. کوشش در بسط عدالت بین‌المللی و ایجاد صلح و دوستی بین جهانیان است که می‌تواند مایه افتخار یک ملت و تمدن آن باشد. در این کتاب وقایع قبل از میلاد مسیح (ع) مورد بحث قرار می‌گیرد، می‌خواهیم بدانیم که این همه ستایشها که از تمدن یونان باستان می‌کنند تا چه اندازه پایه و اساس دارد.

### سرچشمه‌های تمدن یونان باستان

قوم یونیا که قبل از تاریخ به شبه جزیره یونان مهاجرت کردند، چگونگی مهاجرت آنان و برخورد با ساکنین اصلی این شبه جزیره به چه صورتی بوده به درستی معلوم نیست. همین قدر مسلم است که اینها چون مردمی بدرفتار و خودبزرگ بین بودند، تا توانستند بسیاری از برخوردهای ناپسند خود را در هاله‌ای از ابهام مخفی ساختند. اما آنچه آشکار است تمدنهای دیرپائی چون سومر، مصر، کرت، بابل و آشور در دور و نزدیک دریا‌های مدیترانه واژه وجود داشتند و قوم یونیا به یاری کشتی‌رانان فینیقی، که نقش واسطه را در نشر تمدنهای آن روزگار ایفا می‌کردند، و چه بسا کوچ‌نشینهائی در این دریا‌های پر جزیره بنیاد گذاشته بودند، به بهره‌وری از این خوان گسترده تمدن جهانی مشغول شدند.

در این میان تمدن کرت به‌ویژه از نظر بهره‌گیری از ملل متمدن آن روز و هم از نظر دسترس بودن، برای یونانیان بسیار مغتنم بود. چنانچه در تاریخ آمده «بسیاری از کرتیان و برخی از یونانیان گفته‌اند که قانونگذاران یونانی (سولون و لوکورگوس) قوانین کرت را سرمشق

خود شمردند» ۲۹W و باز در جای دیگری در تاریخ آمده «اکثر یونانیان گمان می بردند که بسیاری تمدن ایشان از آن مصر است و موافق روایات یونانی، بانیان بعضی از شهرهای یونان کسانی بودند که یا مانند کادموس و دانائوس از مصر آمدند، یا فرهنگ مصری را از طریق فینیقیه یا کرت به یونان آوردند» ۸۴W.

آنچه مسلم است قوم یونیا بدون هیچ رنجی از بدو ورود، صدها سال، از این خوان گسترده تمدن چند هزار ساله به سودجوئی و دانش اندوزی پرداخته و یا آنکه تاریخنگاران بنامی داشته و منابع مهمی از تمدنهای کرت و مصر و غیره در اختیار آنان بوده، بویژه از تمدن کرت، نه تنها سخن قابل ذکری به میان نیاورده اند بلکه در فرصت مناسب شهرهای کرت با تمدن درخشان آن را چنان استادانه زیر و زبر کردند که در خرابه های سوخته و به شدت غارت شده مکشوفه آثار بسیار کمی بجا مانده است و به همین جهت نویسنده این قوم را «معلم کش» نامیده ام.

یونانیان باستان تا سرحد امکان از تمدنهای پربار جهان آن روزگار بهره جوئی کرده و آنچه خود به آن افزودند بدبختانه دارای نکات منفی زیادی است که در افزودن به دردها و گرفتاریهای جهانیان چون هیولای دهشت انگیز عمل کرده است و ما در این کتاب به قدر توان خود آن را روشن خواهیم کرد.

### درباره ناتوانی قوم یونیا و پیامدهای دهشتناک آن

تقریباً در هزاره دوم قبل از میلاد، جابجائی اقوامی چند صورت گرفته که دنباله آن به زمان تاریخ کشیده شده، مثل جایگیر شدن سه

قوم ماد و پارس و پارت در ایران و درآمدن قوم یونیا به خاک یونان است.

مسئله مهمی که در این نقل و انتقال مورد توجه است، موضوع قدرت اقوام جهت نگهداری محل سکونت خود بوده است. زیرا اقوام جدیدی که پی در پی به قصد اشغال سرزمینهای جدید به دنیای متمدن آن زمان هجوم می بردند اکثراً وحشی و غارتگر و ویرانگر بودند و تاریخ هجومهای متعددی را حتی در زمان پیش از تاریخ ثبت کرده مثل هجوم اقوام وحشی به مصر که مدتها تمدن مصر را در حال رکود نگهداشته و طبق معمول پس از زمانی در ملت مصر ادغام شده و تمدن فراعنه زندگی دوباره از سر گرفته است. اگر اقوام ساکن در سرزمینها به عللی قادر به جلوگیری متجاوزین نمی شدند نه تنها خود آسیب سخت می دیدند. بلکه همسایگان متمدن آنان نیز از رنج و گزند بی اندازه در امان نبودند.

از قرار معلوم قوم یونیا نه تنها از نظر جمعیت کم و از نظر جنگاوری ناتوان بود بلکه در طول زمانی که به دانش آموزی مشغول بود، به جای آنکه ترتیبی برای نگهداری اراضی خود بدهد، بیش از همه تا آنجا که می توانست، تجاوز به جزایر همسایه و تشدید فساد و بی بند و باری را پیشه خود ساخته و پر معلوم است که چنین مردمی در آن جهان پر آشوب، قادر به حفظ مکان زندگی خود نخواهند بود. بهتر است ببینیم تاریخ چه می گوید: (چون به خواندن آثار هومر مشغول می شویم، خود را در برابر جامعه ای می بینیم که از کنوسوس یا موکتای بی بندوبارتر و ابتدائی تر است. فرهنگ آخائی به منزله گامی است به عقب، برزخی است بین تمدن درخشان اژه و فرهنگ

«عصر ظلمت» که پس از غلبه قوم دوری فرا می آید. ص ۵۷W.

به هر حال قوم آخایی در رسید و یونانیان را زیر دست خود گردانید. درگذشت زمان که معمولاً قوم متمدن تر مهاجمان را در خود حل می کند، قوم یونیا، تازه واردین را به صورت خود درآورد و دوش به دوش هم به راهزنی دریائی و به بردگی گرفتن جزیره نشینان، که تعداد آنها نسبتاً زیاد بوده است سرگرم شدند و نکته درخور توجه حالت و خلق و خوی قوم یونیاست. طبق معمول در تاریخ، وقتی یک قوم وحشی به سرزمین مردم متمدن تجاوز می کرد و پیروز می شد، پس از گذشت زمانی نه چندان زیاد، در قوم متمدن ادغام شده و روشهای وحشیانه خود را از دست می داد، ولی در هجوم قوم آخایی عکس این قاعده مشاهده می شود و قوم یونیا با مهاجمین همفکری و همسانی عجیبی پیدا کرده و به دزدی و غارتگری و ویرانگری، با توانائی بیشتری، سرگرم شده و هسته مرکز بردگان فزون از حد یونان را که براساس آمار اولیه در مقابل سیصد هزار یونانی، سیصد و شصت هزار برده نوشته اند، تشکیل دادند. بد نیست که از زبان تاریخ نگار یونانی هم بشنویم. توسیدید درباره برده گیری می گوید: (به راستی این منبع اصلی معیشت یونانیان ابتدائی بود، و چنین حرفه ای هیچگونه خفتی نداشت و شاید افتخار هم داشت) ص ۵۸ W.

تا اینجا تنها هنر و کارآیی یونانیان عبارت بود از دریازنی و حمله به جزایر بی پناه و برده گیری و هیچ در اندیشه آن نبودند که ممکن است هجوم دیگری صورت گیرد و خود را آماده مقابله با آن سازند و دلیل اینکار هم روشن است، قومی که آن طور ستمگرانه با مثنی جزیره نشین بی نوا رفتار کند، قطعاً از لحاظ مردان خردمند و

دوراندیش بسیار ناتوان است وگرنه روشهای انسانی بهتری در پیش می‌گرفتند به هر حال پس از چند صد سال هجوم دیگری به وسیله قوم دوری آغاز شد و این قوم دوری از قرار معلوم بسیار تواناتر از قوم آخایی و پس از کشتار سراسری که تا جزیره سیسیل ادامه یافت، بطور مشخص آثاری از خود بجا گذاشتند و آن دولت اسپارت بود که تا آخر تاریخ نکبت بار و پرماجرای یونان با دولت آتن رقابت و همچشمی و باز در پیش آمدهای تاریخی که در همین کتاب اشاره خواهد شد در جزیره سیسیل نیز مردم سیراکوز بزرگترین شهر آن جزیره با اسپارت و برخی نقاط با آتن روابط قومی داشتند و این می‌رساند که قدرت قوم دوری خیلی بیشتر از دو قوم دیگر بوده که تا جزیره سیسیل را به باد غارت و کشت و کشتار داد. ولی در این قسمت توانایی بیرون رفتن از دریا را نداشتند و دایره قدرت آنان به همین جزایر محدود بوده است. وقتی تاریخ به روشنی گرایید و وقایع به درستی ثبت شده، می‌بینیم در تونس امروزی دولت کارتاژ وجود دارد که به وسیله مجلس سنا اداره می‌شده، اینها از همان قوم فینیقیه بودند که در بیروت امروز قدرتی داشتند و کارشان دریانوردی و کوچ‌نشینی بوده است و پیش از درآمدن قوم یونیا به یونان جزایر بی‌شمار دریاهاى اژه و مدیترانه به وسیله اینها و سایر ساحل‌نشینان مسکونی بوده و چون به واسطه وجود دولتهای ستمگر آسیای صغیر و مصر این جزیره‌نشینان زیر چتر دولت قدرتمندی نبودند، دزدان و راهزنان یونیاى و آخایی هر وقت اراده می‌کردند آنان را مورد چپاول قرار می‌دادند و ساکنان را به کلی برده و نابود کرده و خود به جای آنان می‌نشستند.

در زمان تاریخ می بینیم دولت یونانی که پادشاه آن کروژس است در آسیای صغیر تشکیل شده که اینها به احتمال قوی شعبه‌ای از قوم دوری بودند، زیرا قوم دوری گرچه رفتارهای زشتی داشتند ولی در بی‌بندوباری و فساد به پای قوم یونیا نرسیده و تشکیلات مقتدرتری بنیاد می‌گذاشتند.

### یونان باستان در روشنایی تاریخ

وقتی از سایه روشن ماقبل تاریخ گذشتیم در روشنایی تاریخ کشور یونان را جامعه‌ای پرتب و تاب و آماده شورش می‌بینیم در تاریخ یونان چنین آمده «در اواخر قرن هفتم ق م، کینه بینوایان علیه ثروتمندان، که کاملاً از پشتیبانی قانون برخوردار بودند، سخت تحریک شده و اوضاع آتن به سرحد انقلاب کشیده شد... بلوتارک در این باره می‌گوید: «اختلاف ثروت میان غنی و فقیر به اوج خود رسیده بود و به نظر می‌رسید که شهر در اوضاع خطرناکی به سر می‌برد، و هیچ وسیله‌ای برای جلوگیری از اغتشاش وجود نداشت، مگر یک قدرت استبدادی» ۱۳۲ W.

برای آگاهی خوانندگان باید بگویم که خاک اصلی یونان که مرکز آن آتن بوده بسیار کم‌عرض و طول و تعداد یونانیان ساکن بیش از چند صد هزار نفر نبوده است و بقیه جمعیت بردگان و مردم خارجی بوده‌اند و به طوری که در آمارهای بعدی آمده از این تعداد فقط ۴۳ هزار نفر به شهروندی قبول شده و دارای حقوق و مزایای قانونی بودند و دیگران در درجات پست‌تر قرار گرفته و چنانکه تاریخ می‌گوید در وضع سختی بسر می‌بردند. گرچه در آغاز تاریخ از جزایر

بیشمار یادی نشده ولی در رخدادهای بعدی دیده شد که وضع آنان نیز شبیه به خاک اصلی یونان بوده است. از این گذشته در آسیای صغیر می‌بینیم که دولتی به نام لیدیه تشکیل شده و پادشاه آن کروزوس است، چگونگی ورود یونانیان و تشکیل دولت لیدیه و اینکه بر سر ساکنین اصلی آن چه آمده در تاریخ یونان به سکوت برگزار شده و این از ویژگیهای مردم یونان و سیاستگران ستمگر و یاران آنهاست که هر جا بدنامی و سیاهکاری به اوج می‌رسد قلم را زمین گذاشته و به سکوت موضوع را برگزار می‌کنند.

حقیقت این است که قوم یونیا بر اثر یکی شدن با دو قوم آخایی و دوری توانائی بیشتری پیدا کرده و از هرج و مرج خطرناکی که در آسیای صغیر وجود داشت، و دولتهای آشور و بابل و عیلام و مصر پیایی بهم تاخته و همدیگر را ناتوان می‌کردند، سود جسته و به‌طور خزنده در سواحل دریای مدیترانه و اژه و داردانل شهرهایی برپا داشته و مهای دست یازیدن به سایر نقاط زرخیز آسیای صغیر بودند.

مردم آسیای صغیر نمی‌دانستند که این گرگهای گرسنه اگر بر آنان دست یابند همان بلایی که بر سر مردم تروآ و کرت آوردند، تکرار می‌کردند و مردانشان را می‌کشتند و زنان و کودکان را برده خود کرده و اثری از تمدن آنان برجای نمی‌گذاشتند چنانچه با مردم تروآ و کرت و جزایر کردند. ناگفته نماند که یونانیان صدها سال در جوار تمدن کرت به دانش‌آموزی مشغول بودند و با داشتن خط و زبان، در ادبیات آنها هیچ‌گونه تاریخ و اطلاع قابل توجهی از این تمدن شگرف دیده

نمی‌شود و چون به کورت دست یافتند به امید کاملاً نابود کردن آن تا توانستند به طوری آن را ویران کردند که نام و نشانی از آن باقی نماند و هرچه هست به نام یونان ثبت و ضبط شود. اکنون مانند گرگهای روباه صفت هوشیارانه آماده حمله به کشورهای زرخیز آسیای صغیر بودند و آرزوهای دور و درازی در سر می‌پروراندند.

اما در این میان بخت و اقبال به یاری مردم آسیای صغیر آمد و ظهور ملت ایران بساط توسعه طلبی و نسل‌کشی آنان را در هم نوردید و باعث شد چند صد سالی مردم ستمدیده در پناه قدرت ایرانیان در صلح و آرامش بسر برند.

به همین دلیل یونانیان باستان، و هواداران آنان در سراسر جهان، کینه شدیدی نسبت به ایران در دل گرفتند و از نادانی و بد سرشتی در طول تاریخ تا توانستند به تحقیر ملت ایران و دگرگون نمایاندن تاریخ آن کوشیدند.

در حالیکه مردم ایران پاداش نیکوکاری خود را گرفتند و مدت دو بیست و بیست سال، سراسر دنیای متمدن آنروز را، با کمترین تلفات، اداره کردند و جان ده‌ها میلیون انسان را از رنج و گزند رهایی بخشیدند و بعد از آن نیز مدت هشتصد سال یکی از دو ابرقدرت روی زمین بوده و با شکوه و جلال و از نظر انسانی کاملاً متفاوت از دولت رُم که مورد حمایت نویسندگان یار و همراه سیاستگران ستمگر است، به پهنه گیتی فرمان راندند.

## دو جنایت بزرگ

در ضمن حمله به جزایر و ویرانی و برده‌گیری بیشمار دو جنایت



بزرگ صورت پذیرفته و پیداست که قوم یونیا آمادگی آنرا داشته که مانند حکومت آشور و سایر دولتهای آن زمان به سوختن شهرها و کشتن مردم ادامه دهد ولی این کار در سواحل آسیای صغیر مانند جزایر کوچک و مردم بی پناه آسان نبود، یکی از این جنایتها یورش یونانیان به شهر تروا است، این شهر در اطراف داردانل واقع و مردم آن به کار تجارت و دریانوردی مشغول بودند و از کشتیها حق عبور می گرفتند، ولی یونانیان که بر اثر آمیختگی با دزدان آخایی قدرت بیشتری یافته بودند به شهر تروا حمله بردند که این حمله را سیاستگران و پژوهشگران سیاسی با آب و تاب تمام شرح داده و فیلمها از آن ساخته اند. به هر حال چون یونانیان مردم بدنام و ستمگری بودند ملت تروا ایستادگی سختی در برابر آن نمودند و نزدیک به ده سال این جنگ طول کشید و در پایان ماجرا شهر به کلی نابود شد و پس از این جنایت، بشنوید از تاریخ نگار سیاسی که فاتحان را چطور توصیف می کند: «ولی فاتحان با پیروزی خود، درهم شکستند و با اندوهی کسالتبار به سوی اوطان محبوب خود راه بازگشت پیش گرفتند. بسیاری از آنان کشتی شکسته شدند، و برخی در سواحل به گل نشستند و در آسیا و دریای اژه و ایتالیا عده ای کوچگاه یونانی برپا داشتند.» ۲۷ W اما تاریخ نگار سیاسی نکته ای را صلاح ندیده بنویسد که کشتیها چرا شکسته شدند، حقیقت این است که فاتحان پس از این جنایت بر سر اموال غارت شده به جان هم افتادند و در نتیجه قسمت بسیار مهمی از غنائم با عده زیادی از دزدان و آدمکشان به تهریا روانه شدند.

این جنایت به اندازه ای دردناک بود که بسیاری از یونانیان را

متأثر کرد و باز بشنوید که این تاریخ‌نگار چه می‌گوید: «بر روی هم مردم تروآ، حتی به صورتی که به وسیله دشمنانشان نگاشته شده است، نسبت به یونانیانی که بر آنها ظفر یافتند، کم‌نیرنگتر و فداکارتر و شریف‌ترند. فاتحان یونانی بعداً خود نیز به این نکته پی بردند. هومر بارها با کلمات مهرآمیز از مردم تروآ یاد می‌کند و ساپفو و اورپید در انتخاب طرفی که باید مورد همدردی و ستایش ایشان قرار گیرد، تردید نمی‌کنند. مایه تأسف است که این قوم آزاده در مسیر یونانیان توسعه طلب قرار گرفت و درهم شکست. با این وصف از یاد نباید برد که یونانیان، با وجود خطاهای خود، سرانجام تمدنی والاتر از تمدن تروآ به آن سرزمین و سایر سرزمینهای منطقه مدیترانه عرضه داشتند.» W ۴۴.

این جنایت نشان می‌دهد که اقوام یونانی اگر توانائی داشتند به هیچ وجه دست کمی از قوم مغول نداشتند، اما قوم مغول این مزیت را داشت که مردم را به بردگی نمی‌گرفت و عمری به خواری و زاری محکوم نمی‌کرد و در معادن به مرگ تدریجی تباه نمی‌ساخت.

دومین جنایت بزرگ اقوام یونانی نابود کردن تمدن کرت است. در دریای مدیترانه، تاریخ تمدن کرت را اینطور توصیف می‌کند: «تمدن کرتی کیفیت مشخص دارد، و هیچ یک از تمدنهای عتیق، از لحاظ دقایق آراستگی و جلال هنری، به گرد آن نمی‌رسد. می‌توان اعتقاد کرد که فرهنگ کرت در اصل از اقوام آسیایی نشئت گرفته است. ولی هنرهای کرتی، با وجود ماهیت و هیئت مستقل خود، از هنرهای مصری تأثیر برداشته است.» W ۲۵ این تمدن درخشان

ویژگی خاصی دارد، برعکس مردم تروآ، بابل، مصر و غیره که یونانیها از دانشهای همه آنان بهره می‌گرفتند، جزیره کرت با تمدن عالی خود از بدو ورود قوم یونیا به شبه جزیره یونان، کاملاً در دسترس آنان و بهترین و آزموده‌ترین آموزگار یونانیان بوده و سپس بر اثر عدم لیاقت قوم یونیا، که قادر به جلوگیری مهاجمین نبودند، قوم دیگری به نام قوم آخایی به شبه جزیره پا نهاد و با قوم یونیا درهم آمیخت و باهم به غارت و چپاول جزایر دست نخورده دیگر پرداختند، در این زمان باز تمدن کرت، در صف اول آموزگاران یونانیان بود، و از دانشهای آن بهره بسیار می‌بردند.

بر انداختن تمدن کرت به اندازه‌ای شرم‌آور و ننگین است که حتی پژوهشگران سیاسی که در بزرگداشت یونانیان سر از پا نمی‌شناسند، صلاح ندانستند صریحاً یونانیان را عامل این جنایت معرفی کنند و درباره آن به حماسه‌سرایی پردازند و فیلمها سازند، بلکه اشارات مختصری به این موضوع کرده و چنین خواستند که مردم جنایت‌پیشه‌ای که دست خود را به خون آموزگار خود آغشته کردند تا آنجا که ممکن است ناشناخته بمانند. در یکجا یورش را به قوم دوری نسبت می‌دهند اما در ادبیات یونان نیز زمینه‌چینی‌هایی برای موجه نشان دادن این جنایت به چشم می‌خورد. از جمله داستانی است که در گفتار افسانه‌های ملل در همین کتاب نوشته شده و نیز «در منظومه ایلپاد از نود شهرکرتی نام رفته است، که یونانیان آنها را می‌کشایند و از جمعیت فراوان آنها به حیرت می‌افتند.» ۱۵ W.

ناگفته نماند که بر اثر کشفیات تاریخی مسلم شده که برخی از این داستانهای حماسی با حقیقت تطبیق می‌کند. به هر حال به سختی

می توان باور کرد که این جنایت ننگین منحصراً به دست قوم دوری انجام شده باشد. زیرا اقوام وحشی در کارهای خود به زمینه چینی و موجه نشان دادن اعمال ننگین، نیازی نداشته و بهر جا که می تاختند از بیخ و بن برمی انداختند. در حالی که تاریخ نشان می دهد که یورش ناجوانمردانه خیلی حساب شده، انجام گرفته و از فکر خلاق و سازمان یافته ای حکایت می کند. در تاریخ چنین آمده. (در حدود ۱۴۰۰ ق م، کاخ کنوسوس نیز به آتش سوخت، اونز، در خرابه های کنوسوس آثار آتش انقیادناپذیری یافته است، تیرها و ستونها نیم سوخته اند، دیوارها دودزده اند و لوحه های گلین احتمالاً بر اثر گرمای آتشی عظیم، برای دندان زمانه سخت شده و سالم مانده اند. اما تخریب چنان تام و تمام است، و ویرانخانه ها و حتی اطاقهایی که در زیر خاشاک مصون مانده اند، چنان خالی و بی ساز و برگند که بسیاری از دانشوران، ویرانی را زاده زلزله یا آتش سوزی نمی دانند، بلکه محصول هجوم و چپاول می شمارند. در هر حال روشن است که این فاجعه ناگهان روی داده است. وضع کارگاههای کنوسوس نشان می دهد که مردم شهر، در حینی که سرگرم کارهای خود بوده اند، با مرگی بی امان مواجه شده اند. تقریباً مقارن سقوط کنوسوس، گورنیا، پسیرا، زاکرو و بالایکاسترو، هم به خاک برابر شدند.) W ۲۶-۲۷.

از قرار معلوم قوم دوری نیز مانند قوم آخایی از کثرت عدد چندانی برخوردار نبوده و به همین جهت ترجیح داده که در دریا به جزایر حمله کند، در حالیکه شهرهای آباد و پر نعمت آسیای صغیر برای غارت و سکونت، بسیار بهتر از جزایر بوده است.

چیزی که باعث شک و تردید خواننده می شود، سکوت

پژوهشگران سیاسی درباره این حمله است، هر جا که صلاح می دانند، با آب و تاب بسیار سخن پراکنی و قلمفرسایی می کنند، ولی آنجا که عمل ننگینی انجام گرفته خیلی آهسته و بی سر و صدا از کنارش می گذرند. برای مثال نویسنده تاریخ یونان داستان فرار اهالی آتن از جلوی ارتش ایران را با روشنی هرچه تمامتر شرح می دهد و حتی فراموش نمی کند که بنویسد، سگ فلانی چون در کشتی جا نبود شناکان به دنبال کشتی تا ساحل خود را رساند و آنجا از شدت خستگی جان سپرد، ولی در حمله به جزیره کرت و نابودی تمدن چند هزار ساله، تنها به این جمله که ممکن است حمله توسط قوم دوری یا آخایی صورت گرفته است، بسنده می کند. نکته جالب توجه اینست که دلباختگی سیاستگران ستمگر و نویسندگان وابسته، به یونانیان باستان، که الگوی تمام عیار سردمداران ستمگر کنونی جهان هستند، آنان را به اظهار نظرهای بیخردانه ای وامی دارد. برای مثال در همین تاریخ یونان، درباره تأثیرپذیری ترتیبات حکومتی اسپارت از کرت می نویسد «روشن نیست که کرت به اسپارت الهام داد یا اسپارت کرت را رهنمون شد.» ۲۹ W می دانیم که قدمت تمدن کرت از بیش از سه هزار سال پیش از تاریخ ادامه داشته و این تمدن بیشتر با مصریها در رابطه بود، و دانش آموزی کرده و پیداست که ملتها به نسبت استعداد خود، گامهایی تمدن را به پیش برده اند، و این حقیقت درباره کرت نیز صدق می کند و آنان به آنچه از مصر و دیگران آموختند بسیار افزودند اما قوم دوری تقریباً در هزاره اول قبل از میلاد به صورت قوم غارتگر به یونان وارد شده و پس از مدت زمانی با یونانیان درهم آمیخته و خدا می داند چند صد سال طول کشید تا متمدن شده و این

مقارن نابود شدن تمدن کرت است. اکنون تاریخ‌نگار سیاسی برای بزرگداشت یونانیان باستان می‌گوید معلوم نیست اسپارت کرت را رهنمون شده یا کرت به اسپارت الهام داده است. حالا قوم وحشی دوری، با دوره تاریکی که با هجوم خود ایجاد کرده بود چگونه مردم متمدن کرت را رهنمون شده، چیستانی است که به نویسندگان تاریخ یونان مربوط می‌شود.

با توجه به اینکه قوم دوری از خشکی به شبه جزیره یونان حمله کردند، برای ادامه حملات خود نیاز اساسی به کشتی و کشتی‌ران و راهنما داشته و مسلم است که قسمی از یونانیان با آنان درهم آمیخته و حملات خود را به جزایر باقیمانده از سر گرفتند و البته چون دولت کرت همیشه سد راه دزدیها و آدمکشی‌های آنان بوده، یونانیان صدها سال کینه این دولت را در دل پرورانده و در آرزوی حمله به کرت بسر برده ولی توانائی آن را نداشتند، و حالاکه به یاری قوم دوری توانا شده فرصت مناسبی برای اجرای نیات شوم خود به دست آورده و به یاری اقوام آخایی و دوری این جنایت انجام گرفته است و به همین جهت به تدریج که تاریخ به روشنی می‌گراید، می‌بینیم اکثریت قریب به تمام جزایر و سواحل دریاها را اقوام یونانی تشکیل داده‌اند و فقط اسپارت با جمعیت کم از قوم دوری تشکیل شده و چنانچه در همین کتاب در بخش حمله یونانیان به سیسیل خواهد آمد، در شهر سیراکوز نیز شعبه‌ای از قوم دوری می‌زیستند ولی بیشتر شهرهای جزیره یونانی بودند.

این وضعیت نشان می‌دهد که ساکنین اولیه تمام این جزایر و سرزمینها در طول صدها سال به تدریج نابود شده و یونانیان ستمگر

جای خالی آن تیره‌بختان را پر کرده‌اند.

## افسانه‌های ملل

یونانیان باستان غیر از غارت و کشتار مردم بی‌پناه و بی‌گناه جزایر مدیترانه و دریای مجاور آن دو جنایت بزرگ انجام دادند و برای پرده‌پوشی و درست نشان دادن جنایات خود به افسانه‌سازی پرداخته‌اند.

باید دانست که برخی از افسانه‌های تاریخی، به‌ویژه در ایران و یونان باستان واقعاً ریشه تاریخی داشته ولی در طول زمان بنا به سلیقه نویسندگان شکل اغراق‌آمیزی به خود گرفته و بسیاری چنین پنداشته‌اند که این افسانه‌ها و داستانها از ریشه دروغ و بی‌پایه بوده است، مثلاً در شاهنامه فردوسی، رستم در نوجوانی رخس را رام خود می‌گرداند و صدها سال زندگی می‌کند و بالاخره رخس نمی‌میرد بلکه در توطئه‌ای با رستم به هلاکت می‌رسد. از این‌گونه رخدادها در شاهنامه، به‌ویژه در قسمت پیش از ساسانیان بسیار است.

اما وقایع مهمی که در شاهنامه رخ می‌دهد با روند رویدادهای تاریخی قرون بعد تا حدود زیادی همخوانی دارد، مقایسه این رخدادها و تحقیق درباره آنها، نیاز به نوشته‌ای جداگانه دارد که در این کتاب فرصت آن را نداریم و فقط به طور گذرا چند نمونه از این رویدادها را، که با سایر پیش‌آمدهای تاریخی ایران تطبیق می‌کند، یاد می‌کنیم.

نخست قدمت جشن نوروز است، می‌دانیم که ایرانیان به صورت قوم مهاجم وارد خاک ایران شدند و کاملاً شبیه اقوام گل و



ژرمن در اروپا، در شاهنامه مندرج است که ابتدا ایرانیان پی بردند که اداره کشور باید به وسیله مدیری انجام پذیرد، بنابراین اولین شاه داستانی به نام کیومرث به شاهی رسید و بعد از او چندین شاه آمدند و رفتند و کارهای نمایانی انجام دادند تا نوبت به جمشید رسید که او نیز کارهای نمایانی انجام داد و سپس جشن باشکوهی برپا کردند و:

به جمشید بر گوهر افشاندند      مرآن روز را روز نو خواندند  
با توجه به اینکه برپا داشتن نوروز به هیچ یک از مردان تاریخ ایران نسبت داده نشده و پیداست که این انتخاب بجا و شایسته مدتها پیش از تاریخ برپا بوده است و ایرانیان پس از ورود به این مرز و بوم و گذشت چند نسل و دانش آموزی از همسایگان به این کار موفق شدند. اگر در شاهنامه نوشته بود که ایرانیان در بدو ورود به ایران این جشن را برپا کردند، باور نکردنی بود، زیرا این کار نیاز به آگاهی‌های ستاره‌شناسی داشت و ایرانیان هنگام ورود به این مرز و بوم فاقد این دانشها بودند.

دوم تصرف مازندران، نزدیک به ده تن از شاهان داستانی حکومت کردند تا نوبت به کیکاوس رسید، در زمان این شاه و به سرداری رستم، سردار همیشه پیروز ایران، پس از ماجراهای بسیار، مازندران گشوده شد. این واقعه نیز با رخدادهای قرون بعد تطبیق می‌کند، زیرا اقوامی که بعد، به ایران هجوم آوردند، همیشه مازندران را پس از مدت زمانی که به تمام ایران دست یافتند، تسخیر کردند. و این به مناسبت سختی راه و انبوهی جنگلها و وجود مردانی دلیر از طرفی و وسعت زیاده از حد کشور مجالی برای



مهاجمان باقی نمی گذاشت که خود را گرفتار جنگ در یک منطقه ناشناخته جنگلی کنند که نگهداری آنها از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نبوده است.

سوم جنگ با تورانیان. در زمان شاهان اولیه هیچ اشاره ای از جنگ با خارجیان نیست ولی از زمان فریدون جنگ با تورانیان آغاز شد و ادامه یافت و این نیز با واقعیت تطبیق می کند زیرا در زمان ورود ایرانیان که بیش از هزار سال پیش از میلاد مسیح صورت گرفته، جمعیت چندانی در سرزمینهای بین ایران و چین وجود نداشت که به این دو کشور حمله کنند ولی پس از چند صد سال که جمعیت زیاد شد. اینکار آغاز گردید و جلوگیری از اقوام وحشی و غارتگر کار همیشگی ملت ایران بوده است که نه تنها چون سدی پولادین جلوی هجوم اقوام وحشی را گرفتند، بلکه در جهان آروز، به فرمانفرمایی و اشاعه عدالت در سطح جهانی، پیروز و کامیاب شدند.

در اینجا باید از شباهتی که ایران و چین از نظر نبرد با اقوام وحشی دارند یاد کنم، در بین ایران و چین در سرزمینهایی که هم اکنون چند کشور را تشکیل می دهند، اقوام وحشی زیادی در حال رشد بودند که به مناسبت نزدیک بودن به ایران و چین به یکی از این دو کشور هجوم می بردند و در این میان یک خوشبختی چین و یک بدبختی ایران داشت، چین در خارج از کشور فقط با اقوام وحشی در نبرد بود ولی ایران افزون بر این با دولت توانمندی مثل امپراطوری رم همیشه در کشاکش بود و این همسایه متمدن و بدخواه گاهی از بدنهادی با وحشیان بر ضد ایران همدست می شد و در چنین وضع خطرناکی ایرانیان در زمان چهار سلسله ماد، هخامنشی، اشکانیان و

ساسانیان، در طول بیش از هزار و دویست سال، به ضرب شمشیر جلوی هجوم این اقوام را گرفتند و تمدن بشری را از گزندها و آسیبهای زیادی برکنار داشتند.

چهارم توسعه متصرفات ایران، در شاهنامه، در زمان شاهان اولیه هیچ اشاره‌ای از تسلط ایران بر جهان نیست اما در زمان فریدون، این شاه جهان را بین پسران خود تقسیم کرد و هم از زمان اوست که جنگ با تورانیان آغاز و تا آخر ادامه می‌یابد.

این نیز کاملاً با تاریخ تطبیق می‌کند زیرا دولت ماد که از پیش از تاریخ شروع و تا زمان تاریخ ادامه داشته در خارج از مرزهای ایران تسلطی نداشته و این توسعه از زمان کورش آغاز می‌شود.

بنابراین دیده می‌شود که این چهار واقعه مهم که عبارتست از قدمت جشن نوروز، تصرف مازندران، جنگ با تورانیان و توسعه متصرفات ایران با روند آگاهی‌های تاریخی تطبیق می‌کند و پیداست که مأخذ شاهنامه تاریخ حقیقی بوده که در دست نویسندگان خیال‌پرداز به شکل افسانه‌های باورنکردنی درآمده است.

نوشته‌های هومر شاعر داستان‌سرای یونان هم به همین صورت است و کشفیات تاریخی از دوره‌های تمدن اقوام یونانی نشان می‌دهد که با قسمتهایی از نوشته‌های هومر تطبیق می‌کند.

اما درباره افسانه‌های تاریخی یونانیان آمده: «در اواسط قرن سیزدهم ق م به یک سلطان بزرگ کرتی برمی‌خوریم که روایات یونانی از او به عنوان مینوس نام برده و قصه‌های ترسناک بسیار درباره او آورده‌اند: زنان شکوه داشتند که در نطفه او تخمهای مار و کژدم فراوان است یکی از آنان به نام پاسیفائه، با وسیله‌ای مرموز، تخمهای

گزندگان را دفع کرد و از او آبتن شد و کودکان بسیار زاد از این زمره‌اند آریادته بورمو، و فایدرا، که زن تسئوس و عاشق هیپولوتوس. بوسیدون، خدای دریا، از مینوس رنجید. پس، پاسیفائه را دیوانه‌وار به عشق گاوی دچار و از او باردار کرد. دایدالوس هنرمند بر پاسیفائه رحم آورد و در زاییدن گاوبچه یاریش کرد. مینوس از گاوبچه مخوف، که مینوتاوروس خوانده شد به هراس افتاد و به دایدالوس فرمان داد که سمچه یا زندانی پر چم و خم بسازد. دایدالوس عمارت معروف لابیرنت را ساخت. مینوس هیولای نوزاد را در آن محبوس کرد و فقط، برای جلوگیری از طغیان او، مقرر داشت که گاه‌گاه آدمی را نزد هیولا بیفکنند.» و در جای دیگر آمده «مینوس، پس از آنکه با آتن جوان جنگید و بر او غالب آمد، مقرر داشت که آتنیان، یک بار پس از هر نه سال، هفت دختر و هفت پسر جوان را، به نام خراج، نزد او گسیل دارند تا نزد مینوتاوروس بیندازد و او را آرام کند.» ۲۷ و ۲۸ W.

ساختگی بودن این داستان نیازی به بحث ندارد، یونانیان باستان از پیش از تاریخ دروغ‌گویی را آغاز کردند، ولی این ماجرا نکته‌هایی را روشن می‌کند. اول اینکه پادشاه کرت مانند یونانیان عادت به آتش زدن و غارت کردن شهرها نداشته و کلیه مردان را نکشته و زنان و کودکان را به بردگی نگرفته. دوم اینکه چنین وانمود کنند کشوری که روا می‌دارد کودکان خردسال را به هیولا بخوراند سزاوار نبود کردن است.

در تاریخ یونان آمده که پادشاه کرت در دریای مدیترانه و اژه با دزدان دریایی که همانا یونانیان بودند مبارزه کرد و آنان را سر جای خود نشانید. اینکار پادشاه کرت خوشایند یونانیان نبود و آنها

می خواستند دستشان در آدمکشی و قتل و غارت باز باشد. ناگفته نماند که تمدن کورت حاصل چند هزار سال تمدن بشری بود و از سومر، بابل، آشور و به ویژه مصر نشئت گرفته و یونانیان در ارتباط نزدیک با کورت، از این گنجینه با ارزش تا می توانستند سودجویی می کردند و در حقیقت شاگرد هوشیار و نامردمی این تمدن بودند. و چون کورت سد راه کارهای ناشایسته و نامردمی آنان بود در فرصت مناسب آن را که آموزگار واقعی آنان بود، نابود کردند به این امید که با خوشی و شادکامی، بر اجساد بی گناهان پایکوبی و دست افشانی کنند، اما نمی دانستند که در جهان قانونی مافوق قوانین بشری حکمفرماست که اجازه نمی دهد ستمگران خواب راحتی داشته باشند. در این کتاب خوانندگان گرامی از وقایع شومی که این قوم معلم کش به آن دچار شدند، آگاه خواهند شد.

### گفتار درباره دوروش زندگی

در این دنیای پرگزند و آسیبی که جهانیان برای خود پدید آورده اند، بطور کلی دوروش مورد عمل بوده است و کنون نیز هست، یکی روش مادیگرایی که در این راه مردم چون جانورانی در پی کسب منافع، به هر شکل ممکن بوده و اگر هم بنا بر اجبارگاهی صحبت از حقوق انسانی و اخلاق می شود جنبه نمادی داشته و در زیر بنای کردار همان روشهای جانوری یعنی زیرپا گذاشتن همه چیز برای کسب منافع از کارهای روزمره بشمار می رود.

دوم زندگی دینی یا انسانی که با خداشناسی همراه باشد، یعنی در هر کاری حقوق و حدود مردم کاملاً رعایت شود و به هیچ عنوان

دروغ و نیرنگ به کار نرود و حق کسی پایمال نگردد. درباره این دو روش به سخن بسیاری نیاز هست که در اینجا فرصت آن را ندارم، همین اندازه می‌گویم که بکار بردن این دو روش، به ویژه روش انسانی، به طور کامل میسر نیست، زیرا حکومتی که بنای آن بر دادگری استوار باشد، در درجه اول مستلزم گروه زیادی افراد فداکار و باگذشت در جامعه است و چون هیچگاه تعداد این مردم در جامعه کافی برای اجرای عدالت نیست اگر هم کس یا کسانی، بخواهند حکومت دادگرانه‌ای داشته باشند، با اشکالات جدی روبرو شده و موفق نمی‌شوند.

اما حکومت‌هایی که به طور نسبی میل به اخلاق دینی و دادگری دارند، برخلاف حکومت‌های مادیگرا، باشکوه‌تر و پایدارترند و مردمان نیز در این حکومتها از آرامش بیشتری برخوردارند.

از سخن خود دور نشویم، یونانیان باستان از آغاز ورود به شبه جزیره یونان، روش مادیگرایی را در پیش گرفته و چنانچه پیش از این یادآور شدیم، کم‌کم چه به نیروی خود و چه با یاری اقوام آخایی و دوری، تمام مردم جزایر را تار و مار کردند و تمدنهای با ارزشی را که آموزگار آنها بودند، مانند تمدن کرت و تروآ، نابود کردند. اگر گفته مادیگرایان درست باشد، بایستی مردم یونان که پیروز و کامیاب شدند، در این سرزمینها به خوشی و سعادت صدها سال زندگی کنند. اما تاریخ نشان می‌دهد که نه تنها هیچ ملتی در فساد و تباهی به پای یونانیان نمی‌رسد بلکه کمتر ملتی را می‌توان یافت که در تاریخ کوتاه استقلال خود این قدر تلخکام و بدبخت باشد.

## بزرگنمائی یونان باستان

وقتی تاریخ یونان باستان را می‌خوانیم چنین نوشته‌اند که این ملت با جمعیت بسیار کم، با دولت شکوهمندی مانند ایران، که دامنه فرمانروایی آن از سرحدات چین تا مصر ادامه داشته، به مبارزه پرداخته و پیاپی لشگرهای عظیم ایران را شکست داده و یگانه مسئله دولت ایران مبارزه با این دولت کوچک بوده است و از این جهت نتیجه گرفته‌اند که چون یونانیان به طرز دموکراسی اداره می‌شدند، توانائی آن را یافتند که با اندک جمعیت خود، امپراطوری بزرگی مانند ایران را به بازی گرفته و استقلال خود را حفظ کنند و ایران را که خیال تصرف یونان و باجگذار کردن آن را داشته ناکام کنند و از این ماجرای خودساخته دچار هذیان‌گویی شگفت‌آوری شده‌اند و چنین نوشته‌اند که خشایارشا برای فتح یونان از تمام کشورها لشگر عظیمی تدارک دید و چون پس از سفر دور و دراز به یونان رسید. تمیستوکل سردار یونانی او را دست انداخته و به وسیله غلام خود، با پیامهای گوناگون، او را گمراه کرده و سرانجام خشایارشا با آن لشگر عظیم ناکام و شکست خورده به ایران بازگشته است.

این تاریخ‌نگاران مزدور و سروران سیاستگر آنان برای جاودانه کردن دروغهای خود، جشنواره ورزشهای جهانی را به پیروی یونانیان باستان المپیک نامیده و چون یکنفر یونانی خبر پیروزی یونانیان در جنگ ماراتون را با دویدن مسافت طولانی به آتن رسانیده، این کار را به نام دو ماراتون در جشنواره ورزشهای جهانی گنجانیده که باید گفت نه تنها دولتهای استعماری با ستم‌های بی‌اندازه خود، برگهای سیاهی به تاریخ جهان افزودند. این قلم به دستان هم در بی‌شرمی و قلب

حقایق شانه‌به‌شانه آنان پیش رفته‌اند.

تاریخ گواهی می‌دهد که یونانیان هرگز نتوانسته‌اند جلوی هجوم اقوام وحشی را بگیرند و همیشه مغلوب آنان شدند، در همین تاریخ یونان به قلم آقای ویل دورانت، نوشته شده که یونانیان مغلوب قوم آخایی و سپس مغلوب قوم دوری شدند این دو واقعه پیش از ظهور ملت ایران بوده و بعد از حکومت هخامنشی و اسکندر هم، چنانچه در تاریخ یونان ذکر شده، اقوام دیگری به یونان حمله کردند و باز به کشتار و وحشیگری پرداختند، در تمام این هجومها مردم یونان سستی و ناتوانی از خود نشان دادند. بعد از اسکندر که دوران آشفستگی جهان ادامه داشت، به وسیله سرداران او دولتی به نام دولت باختر هم‌مرز با قبایل وحشی که به ایران می‌تاختند تشکیل شد ولی در مقابل ضربات کوبنده مهاجمان تاب نیاورده و به زودی جای خود را به دولت اشکانی داد.

از آنجائیکه سیاستگران ستمکار غربی، یونان باستان را الگوی خود قرار داده‌اند، بایستی افتخاراتی برای این پیرمراد خود دست و پا کنند و به هر ترتیب آبرویی برای رهبر همه جانبه خود پدید آورند. اینست که از فقدان منابع تاریخی و تاریک بودن زمینه اطلاعات صحیح، سود جسته تا توانسته‌اند به گزافه‌گویی پرداخته و تا آخرین حد بیش‌رمی پیش تاخته‌اند، در این کتاب درباره این جنگها گفتار جداگانه‌ای از نظر خوانندگان خواهد گذشت، ولی باید از این آقایان پرسید که مردم یونان که به این آسانی، لشگر چند صد هزار نفری ایران را تار و مار کردند، پس چرا با همین صف‌شکنان وارد آسیای صغیر که سرزمین زرخیزی بوده نشدند و ایرانیان را از این صفحات



بیرون نرانده‌اند، پس چرا در این شبه جزیره بی برکت و کوچک خود را زندانی کرده و برای لقمه نانی همیشه به سر و روی هم می‌پریده‌اند. افلاطون فیلسوف نامی یونان که از اوضاع ایران و فر و شکوه این ملت به خوبی باخبر بوده با حسرت می‌گوید: «ما بسان غوکان گرد برکه، در کناره‌های این دریا ساکن شده‌ایم» W ۵.

### دموکراسی در یونان باستان

درباره دموکراسی یونان، به وسیله سیاستگران جهان غرب، به ویژه سیاستگران اروپا و آمریکا و دستیاران آنها، جار و جنجال عجیبی راه افتاده و چنین وانمود می‌کنند که مردم یونان باستان بانی دموکراسی در جهان هستند و اگر این ملت نبود، تاریکی جهان بشریت را فرا می‌گرفت و جهانیان در وادی تیره و تار سرگردان می‌شدند.

از این رو تا آخرین حد توان خود به بزرگنمایی این ملت پرداخته و سنن و آداب آن مردم را، که با امیال ستمگرانه آنان وفق می‌دهد، چراغ راه خود ساخته، تا آنجا که جشنواره ورزشهای جهانی را المپیک نامیده و هر چهار سال یکبار مشعلی از کوه المپ که مرکز و مأمن «بت‌گونه‌های شهوی و سفاک W» آن مردم بوده به محل برگزاری جشنواره می‌برند و به این ترتیب همیشه نام و یاد آن ملت را در خاطره‌ها به بزرگی و برگزیدگی زنده نگه‌میدارند.

حقیقت اینست که حکومت دموکراسی یا به عبارت دیگر حکومت مردمی به وسیله یونانیان به وجود نیامده، بلکه پیش از یونانیان، زمینه‌های این نوع حکومت موجود بوده و یونانیان و



نخست قوم ایونی بر اثر برخورد با اقوام متمدن از جمله ملت فینیقیه، که به وسیله مجلس سنا اداره می شد، راه و رسم زندگی را آموخته و بر اثر واقع شدن در شرایط بسیار مساعد به این مرحله رسیده اند، چنانکه در نخستین برخورد تاریخ یونان نام مجلس سنا برده می شود که مردم فینیقیه نیز به همین روش اداره می شدند و درست است که حکومت خود را دموکراسی نامیده اند ولی در حقیقت، این دموکراسی، یک حکومت اشرافی نسبتاً فراگیر بوده است. در مکان بسیار محدود، نه حکومت دادگرانه فراگیر که انتظار ما از حکومت دموکراسی است.

در تاریخ یونان آمده: «یونانیان معتقد بودند که پاره ای از شئون اجتماعی کورت به اسپارت منتقل شده است و مجمع عمومی قوم آخایی، حتی نهاد اصلی یونان دموکراتیک قرار گرفت» W ۷۵ و «اکثر یونانیان گمان می بردند که بسیاری از تمدن ایشان از آن مصر است، موافق روایات یونانی، بانیان بعضی از شهرهای یونان کسانی بودند که یا مانند کادموس و دانائوس از مصر آمدند، یا فرهنگ مصری را از طریق فینیقیه یا کورت به یونان آوردند.» W ۸۴.

و باز در تاریخ یونان آمده «دراکون تقریباً به سال ۶۲۰ ق م مأمور تنظیم، و برای اولین بار، تدوین یک روش قانونی شد.... همچنین حق قصاص را که تا آن زمان، بنا بر رسم تلافی، در صلاحیت خانواده بود به «مجلس سنا» وا گذاشت W ۱۳۲.

در اینجا بدنیست به ساختار اجتماعی یونان یعنی قطعه خاک کوچکی که آتن مرکز آنست اشاره ای داشته باشیم، طبق آمارهای تقریبی تاریخی جمعیت یونانی در حدود ۳۵۰ هزار نفر بوده و بقیه

جمعیت را خارجیان مقیم و بردگان که تعداد آنان را تا ۳۶۰ هزار نفر نوشته‌اند، تشکیل می‌دادند، و تعداد کسانی که از حقوق کامل شارمندی برخوردار بودند، در زمان استقلال یونان که بیش از نود سالی ادامه داشت بین ۲۲ تا ۴۳ هزار نفر متغیر بود. اینست که می‌گوییم، حکومت دموکراسی در یونان در واقع یک حکومت اشرافی ناپایدار بوده و کلیه امور حقوقی و قضایی مردم باید به وسیله شارمندان در مراجع قضائی مطرح شود و ترتیبی داده شده بود که شارمندان از تمام منافع دولت بهره‌مند می‌شدند که بی‌عدالتی شدیدی از این رهگذر در این جامعه کوچک حکمفرما بود. از طرفی خودپسندی و فساد اخلاقی و اشتهای سیری‌ناپذیر به تصرف سرزمینها و نابود کردن مردم و به بردگی گرفتن آنان، وضعی بوجود آورد که یونان نزدیک به یک قرن با صد بدبختی به زندگی ادامه داد و سپس برای همیشه به زیر دست این و آن افتاد.

از سخن خود دور نیفتیم، مجلس سنا یا مجمع برجستگان و ریش‌سفیدان قوم، تقریباً در تمام قبایل ابتدائی به شکلی وجود داشته، مثلاً در قوم بنی اسرائیل، امور مردم به وسیله شیوخ قوم اداره می‌شده و همچنین مردم فینیقیه امور خود را به همین روش یعنی مجلس سنا اداره می‌کردند و آنان حتی پیش از درآمدن قوم یونیا به یونان این حکومت مجلس سنایی را دارا بودند. اما بنا بر موقعیت زمان و مکان، این مجلس یا از بین می‌رفت و تبدیل به حکومت پادشاهی می‌شد و یا وجود داشت ولی از نظر قدرت سیاسی توان خود را از دست می‌داد، مثل سنای رم که پس از مدت کوتاهی اداره امور عملاً به دست مردان قدرتمند افتاد و آنان مجلس سنا را بازیچه

امیال و هوسهای خود کردند و بارها اتفاق افتاد که گروهی از سناتورها به فرمان این اشخاص به قتل می‌رسیدند. اصولاً ایجاد حکومت مردمی مستلزم چند شرط اساسی است که خوشبختانه در یونان پدید آمد و اگر یونانیان باستان، مردم فاسد و طماعی نبودند، امید می‌رفت که دموکراسی در کشورهایی که تا حدودی اوضاع اجتماعیشان مانند یونان بود، پایگیرد و جهان آب و رنگ دیگری پیدا کند ولی بدبختانه این ملت چنان بدرفتار بود که از سه فیلسوف نامی یونان که سقراط و افلاطون و ارسطو باشند، اولی با رأی مجلس مردمی و به جرم اینکه به سوی پاکیزه‌روان بود محکوم به مرگ شد و افلاطون به گناه شاگردی او و بی‌عدالتی شدید در جامعه مدتها مجبور به ترک زاد و بوم خود شد و سومی ارسطو، تربیت‌کننده اسکندر که در همین کتاب شرح جنایات غیرقابل بخشایش او را شرح خواهم داد، پس از مرگ شاگرد خود مورد بی‌مهری قرار گرفت و آتن را ترک کرد و مرد و به قولی مسموم شد.

به هر حال علل پیدایش دموکراسی بسیار نیم بند در یونان به قرار زیر است:

۱- محدود بودن اجتماع، در خاک اصلی یونان، که پنجاه هزار کیلومتر مربع وسعت داشت، به غیر از بردگان و خارجیان مقیم، که از حقوق مدنی بهره‌چندانی نداشتند، کمی بیش از سیصد هزار نفر یونانی وجود داشت.

۲- هم‌زبانی و باسواد بودن اقلیت قابل توجه، که خوشبختانه خط یونانی به کلی با خطوط معمول آن زمان متفاوت بود و بنابراین، در این جامعه محدود، عده قابل توجهی باسواد بودند.

۳- مصون بودن از تهاجم خارجی و آرامش کشور، همانطور که گفته شد، پس از اینکه قوم یونیا لیاقت دفاع از زاد و بوم خود را نداشت، دو قوم آخایی و دوری به یونان مسلط شد، و هر یک تمدن را چند صد سال به عقب بردند و سپس چند صد سالی آرامش وجود داشت و در پرتو همین آرامش حکومت مردمی، اگر بشود آن را مردمی نامید، در راه تکامل گام برداشت.

۴- ممکن است این سه شرط در کشوری پدید آید ولی ملت استعداد حکومت مردمی را نداشته باشد و حکومت به صورت پادشاهی ادامه پیدا کند.

گرچه جمعیت شبه جزیره بسیار کم و وسعت آن نیز ناچیز بود، ولی در همین سرزمین کوچک هم، هسته مرکزی حکومت ویژه آتن بود و کسی به شارمندی و استفاده از مزایای آن قبول می شد که از پدر و مادر آتنی باشد و مقدار معینی دارایی داشته باشد و همانطور که در جای دیگری ذکر کردیم، تعداد این شارمندان، که فقط ویژه مرد خانواده بود در تاریخ پر ماجرای استقلال نود و سه ساله این ملت بین ۲۲ تا ۴۳ هزار نفر متغیر بود.

گذاری

### قانونگذاری سولون و تشکیل مجلس ملی

در آغاز تاریخ یونان دانستیم، که جامعه پرتب و تاب و آماده شورش بود و در این وضع بیم انگیز جمعی مصلحت اندیش نزد سولون، توانگر زاده خوشنام، رفته و از او خواستند تا قوانینی وضع کند و جامعه را از خطر دور سازد، سولون درخواست آنان را پذیرفت و یک سلسله قوانین پولی و ارضی وضع کرد که مایه آرامش جامعه شد که در تاریخ از آن یاد شده و ما لازم می دانیم چند نکته را یادآور

شویم. نخست اینکه پیش از سولون مرسوم بود که نوعی بدهکاران که قادر به پرداخت دین خود نبودند به بردگی طلبکار درمی آمدند، سولون این رسم را منسوخ کرد و روش بهتری به جای آن قرار داد ولی بعدها این رسم نکوهیده در قوانین امپراطوری رم برقرار شد و مدتها دوام داشت. دوم اینکه «روسپیگری را قانونی کرد، ولی بر آن مالیات بست، روسپیخانه‌های مجاز، که تحت نظارت و مراقبت دولت بودند، بوجود آورد، با عواید آن پرستگاهی برای بت‌گونه عشق، آفرودیت، برپا ساخت. از او خواسته شد که قانونی برای سختگیری نسبت به افراد مجرد وضع کند، لیکن او این درخواست را نپذیرفت و در پاسخ گفت: «زنداری، باری سنگین است» ۱۳۷ W.

از آنجائیکه مردم همواره به نکات منفی توجه شدید دارند، این رسم زشت مانند سایر زشتیها ادامه پیدا کرد و تا زمان پیشرفت دین مسیح باقی بود تا بر اثر تعالیم عیسی (ع) علی‌الظاهر منسوخ شد. نکته دیگری که در قانونگزاری سولون برمی‌خوریم، وجود مجلس چهار صد نفری است که هر قبیله صد نفر در آن نماینده دارند و همین مجلس که بعد تعداد نمایندگان به پانصد و یک نفر رسید، کم‌کم به نهاد اصلی تصمیم‌گیری و رتق و فتق امور مبدل شد. اما سولون که قوانین و مقررات او مایه آرامش یونان گردید، پس از ۲۲ سال از حکومت دست برداشت و به مصر سفر کرد. «سولون پس از آنکه به آتن بازگشت، در آخرین روزهای زندگی، شاهد الغای قوانین و تأسیس حکومت استبدادی و امحای مساعی خویش بود» ۱۴۰ W.

در این گفتار همین اندازه بسنده می‌کنیم ولی خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که دموکراسی در یونان به طوری ناقص بوده که هیچگاه قادر به اداره تقریباً سیصد هزار یونانی، ساکن در خاک اصلی،

نبوده و بر اثر خوی ستمگری و خودستایی و طمع ورزی بی اندازه این ملت، کشور یونان چون زورقی در دریای طوفانی چرخ زنان در حرکت بود و نزدیک به یک قرن به کلی از پا درآمد و به زیر دست این و آن افتاد.

این اوضاع نابسامان دموکراسی در یونان باعث شد که در آغاز دموکراسی، اروپا از صفر شروع کند، چون شرایط برای ایجاد حکومت دموکراسی آماده نبود، برای اولین بار در سال ۱۲۱۵ میلادی، پس از کشاکشهای بسیار در انگلستان مجلس لردها که همان مجلس سناست پدید آمد و در طول صدها سال تکامل، دموکراسی اروپا، به صورت فعلی درآمد که در آن سخنهاست.

### اوضاع آسیای صغیر پیش از طلوع ملت ایران

در پهنه بین النهرین تا مصر، از دیرباز دولتهایی چون آشور، بابل، ایلام و مصر وجود داشتند که در جنگ و جدال همیشگی بسر می بردند و تقریباً در همه جنگها، دولت فاتح شهرها را به آتش می کشید و مردمان را از دم تیغ گذرانیده و باقیمانده را به بردگی می گرفت، به ویژه در اینکار، یعنی به بردگی گرفتن مغلوبین، یونانیان غیر انسانی ترین روش را داشتند، اینها وجود هیچ ملتی را تحمل نمی کردند و اگر می توانستند، پس از قتل و غارت شدید، باقیمانده را به بردگی می بردند و اینست که توسیدید مورخ می نویسد: «به راستی این منبع اصلی معیشت یونانیان ابتدایی بود، و چنان حرفه ای هیچگونه خفتی نداشت و شاید افتخار هم داشت» W ۵۸

بهترین شاهد زنده، از این اوضاع رقت بار، سرنوشت قوم یهود

است، که زمانی آن را در مصر در حال بردگی می‌بینیم و زمانی در بابل، البته چون قوم یهود رخدادهای تاریخی خود را در کتاب تورات ثبت می‌کرد، ما از آن اطلاع داریم وگرنه تمام مردمی که مابین این دولتها می‌زیستند، همین حال را داشتند و به همین جهت مردم تا می‌توانستند خود را از این مهلکه خطرناک بیرون کشیده و به نقاط دور از دسترس این دولتها پناه می‌بردند و این نقاط عبارت بود از جزایر دریای مدیترانه و اژه و اعماق عربستان، با گذشت زمان یونانیان هم موقع را مغتنم شمرده پس از قلع و قمع مردم جزایر و یونانی‌نشین کردن آنها، به سواحل دریا رخنه کرده، اینجا و آنجا کوچ‌نشینی برپا کردند که مهمترین آنها لیدیه است و در آغاز تاریخ شاهی به نام کرزوس بر آن حکومت می‌کرد. اما باید دانست زندگی فلاکت باری که در انتظار مردم آسیای صغیر بود و در مقایسه با وضع رقت‌انگیز موجود در آنروز، بسیار بدتر و دردناکتر بود، زیرا همانطور که اقوام یونانی پس از نابود کردن تمدن کرت و تروآ و از بین بردن مردم جزایر دریاهای اژه و مدیترانه، به‌طور خزننده، وارد آسیای صغیر شدند و با وضع نابسامان آن روز آسیای صغیر، کاملاً قابل پیش‌بینی بود که در فرصت‌های مناسب، یکایک ملل آسیای صغیر نیز راه مردم کرت و تروآ را در پیش می‌گرفتند و یونانیان جایگزین آنها می‌شدند، چنانکه بعد از دولت هخامنشی، سرداران اسکندر بر آسیای صغیر و مصر تسلط یافتند و یونانیان که به عنوان طفیلی همراه با آنان به حکومت رسیدند کوششهای بسیار زشت و سبکسرانه‌ای کردند که مردم را به شکل خویش درآوردند و ماجراهای بس دردناکی پدید آمد و



سرانجام هم کامیاب نشدند.<sup>۱</sup>

وقتی به نوشته‌های نویسندگان و تاریخ‌نگاران مزدور سیاستگران ستمکار غرب نگاه می‌کنیم، می‌بینیم هر کاری، رخدادی راجع به ایران است، اگر نیک است تا حد توان نادیده می‌گیرند و کوشش آنها بر این است که هرچه ممکن است، کمیها و کاستی‌ها را فزون از حد جلوه دهند و بطور معکوس نسبت به امپراطوری رم و یونان باستان عمل می‌کنند، تمام این کینه‌ورزیها از آنجاست که ایران هخامنشی دست جنایتکار یونانیان باستان را از آسیای صغیر کوتاه کرد و مدت دو بیست و بیست سال صلح و امنیت را به جهانیان عرضه داشت. اگر راست است که رفتارهای انسانی، که در سراسر تاریخ ایران موج می‌زند، در سطح بین‌المللی مایه افتخار و سرافرازی است، پس سیاستگران ستمکاری که در این چهارصد سال اخیر با اینهمه رفتارهای غیرانسانی، در شش گوشه جهان، پیکر پلید خود را آراستند، باید نسبت به ایران کینه‌ورزی کنند، باید احساس خفت و سرافکنندگی نمایند.

درست است که می‌خواهم سخن کوتاه باشد، اما بد نیست که خوانندگان گرامی را با گوشه دیگری از تاریخ ملت سرافراز ایران آشنا کنم و ببینیم که یک نویسنده تقریباً بی‌طرف اروپائی درباره ایران چگونه تاریخ نوشته است.

تاریخ ایران در زمان ساسانیان نوشته پرفسور آرتور کریستن سن (دانمارکی) ترجمه شادروان رشید یاسمی استاد دانشگاه تهران؛ برای آگاهی خوانندگان ارجمند قسمتهایی از سلطنت کواد پدر خسرو

۱. رجوع شود به تاریخ یونان نوشته ویل دورانت.



انوشیروان را خیلی کوتاه نقل می‌کنیم:

نخست باید دید که اوضاع ایران در زمان این شاهنشاه از چه قرار بوده است. در زمان کواذ مزدک به دعوت مردم پرداخت، او در حقیقت یک فیلسوف بود به این معنی که طریقه بسیار ناپخته‌ای را پیشنهاد کرد که نتیجه آن از هم گسستن شیرازه اجتماعی ایران بود، بدون اینکه سودی برای جامعه داشته باشد. کواذ نه از روی ایمان بلکه برای دزهم شکستن قدرت مؤبدان زردشتی، به طریقه مزدک گروید و بسیاری از بزرگان کشور از او پیروی کردند و در نتیجه هرج و مرج عجیبی پدید آمد.

از طرفی دیگر قومی نیمه وحشی به نام هفتالیان، در زمان پیروز شاه ایران، یکبار ایران را شکست دادند و سپس پیروز، لشگر دیگری بسیج کرد و به جنگ آنان رفت و این بار نیز به حيله هفتالیان لشگر ایران شکست سختی خورد و پیروز نیز در گودالهای عمیقی که در میدان جنگ بوجود آورده بودند، نابود شد. بعد از پیروز پادشاه دیگر که قدرت مدیریت کمی داشت، به شاهی رسید تا نوبت پادشاهی کواذ شد. چنانکه ذکر شد، مزدک در زمان این پادشاه به دعوت پرداخت و کواذ با آن تدبیر و مدیریت عالی، نیک می‌دانست که طرفداری از مزدک، کشور را آشفته و دچار هرج و مرج خواهد ساخت، چنانکه همینطور هم شد. پس به خوبی می‌توان به این نتیجه رسید که کواذ، از امنیت مزرهای کشور و به ویژه از جانب هفتالیان، کاملاً آرامش خاطر داشته و به همین جهت، با پیروی از مزدک کشور را دچار آشوب سختی کرد و بزرگان ایران کواذ را دستگیر و به زندان انداختند، در تاریخ چنین آمده: «باری کواذ به یاری بعضی از بزرگان

کشور از زندان نجات یافت و خود را به دربار خاقان هفتالیان رساند که او را چون دوستی قدیم پذیرفت و دختری را که از صبیّه پیروز ساسانی داشت و خواهرزاده کواذ بود، به عقد او درآورد و لشگری به او داد و پیمان گرفت که اگر صاحب تاج و تخت شود خراجی بدهد» ۲۴۶. این واقعه ثابت می‌کند که رابطه کواذ با هفتالیان بسیار دوستانه بوده، به طوری که او برای پناهندگی، هفتالیان نیمه متمدن را به رومیان متمدن ترجیح داده است. کواذ بدون جنگ سلطنت خود را بازیافت و این بدان جهت بود که برادر او زاماسب مرد آرامی بود ولی از مدیریت کشورداری بهره‌ای نداشت و از طرفی بزرگان کشور دریافته بودند که با کواذ می‌توان کنار آمد و از کارآمدی او به نفع کشور استفاده کرد. در تاریخ چنین نوشته شده: «کواذ برای اینکه خراج موعود را به خاقان هفتالیان پردازد از قیصر روم آناستاز مبلغی وام خواست و قیصر به امید اینکه عدم پرداخت خراج موجب سردی محبت خاقان هفتالیان و شاهنشاه ایران خواهد شد، خواهش کواذ را رد کرد، پس کواذ در سال ۵۰۲ میلادی لشگر به رم کشید. و بر خلاف انتظار سیاسیون بیزانس در میان سپاه ایران، افواجی از هفتالیان نیز دیده شدند. واقعه مهم این لشگرکشی فتح امید بود که به دست کواذ افتاد. اما هجوم قبایل هون که از دربند (دره داریال) پیش آمدند، شاهنشاه را مصمم کرد که صلحی به مدت هفت سال منعقد کند (۵۰۵ یا ۵۰۶) آنگاه به دفع مهاجمین پرداخت و آنان را مغلوب کرده بازپس راند» ۲۴۷. و اینکار همیشه در تاریخ ایران تکرار شده و دولت ناچار بوده کارهای اساسی خود را رها کرده و به دفع وحشیان پردازد.

از این دو قسمت که نقل کردیم، آشکارا قدرت مدیریت و کارآمدی ارتش ایران را نشان می‌دهد و اگر هفتالیان قسمت‌هایی از خاک ایران را در دست داشتند و یا باج خواهی می‌کردند، محال بود کواذ آنان را سر جای خود ننشاند. اما در باب خراج دادن به هفتالیان، این کلمه خراج مناسب نیست، بلکه کواذ خواسته عمل انسانی پادشاه هفتالیان را جبران کند و اینکار جز با دادن سکه‌های طلا امکان نداشت و اینکار پاداش نیکی‌های پادشاه هفتالیان بوده نه خراج دادن پس اینکه در تاریخ نوشته «از طرف دیگر در مقابل هفتالیان ایران هنوز احساس خفت می‌کرد، چه مجبور بود سالیانه خراجی به پادشاه آن قوم بپردازد» ۲۶۲ نظر درستی نیست و عدم دقت تاریخ‌نگاران را می‌رساند. باید کسی که سرگذشت ملل را می‌نویسد حقوق و شرافت ملی آنان را در نظر داشته و کوشش کند که آنچه راستی است به خوانندگان ارائه دهد.

حال از کتاب همین مورخ چند سطری که درباره کواذ است یاد می‌کنیم: «نولد که، ثابت کرده است که کواذ شاهنشاهی نیرومند و با اراده بود و دوبار در مشکلترین احوال تاج و تخت را به دست آورده است و سلطنت را نگاهداشته و بارها کشور روم را از ضرب شمشیر خود به لرزه افکنده است.» ۲۴۲ و «اما نباید حق را کتمان کرد که در میان حوادث صعب آن دوره و وحشیرگیهای آن ایام، کواذ آثار نیکویی از انسانیت و عدل خویش به یادگار گذاشته است.» ۲۴۳.

در جای دیگر این تاریخ، آنجا که صحبت از نقاشیها و نوشته‌هاست مورخ از قول آمین مارسلن می‌نویسد:

«آمین مارسلن گوید: نقاشیها و حجاریهای این قوم چیزی غیر از انواع جنگ و کشتار نشان نمی دهد» ۲۷۳.

باید گفت ملتی که توانست در طول نزدیک به هزار و دویست سال از سلسله ماد تا ساسانی دائماً با وحشیان بیابان نشین و یونانیان و رومیان متمدن سودطلب و فاقد اصول اخلاقی مبارزه کند، اگر دائماً به جنگ فکر نکند عیب آنست، زیرا در غیر این صورت توانائی انجام چنین وظیفه سنگینی، که عبارت است از دفاع از اخلاق و تمدن بشری، از عهده او خارج بود. همین آمین مارسلن (رومی یونانی الاصل) عقده‌های ملی خود را همه جا بکار برده است. چنانکه شاپور دوم ساسانی که قلعه‌ای را در خاک روم فتح کرد و این مورخ خود در آن قلعه بوده و گریخته است، چنان هنری در ترسیم دفاع محاصره شدگان بکار برده که خواننده فکر می‌کند، قسمت مهمی از لشکریان شاپور در این واقعه از بین رفته است و معلوم نیست چگونه باقیمانده ناچیز ارتش ایران دولت روم را عاجز و درمانده کرده بود.

نکته قابل توجه موضوع هجوم قبایل وحشی از کوههای قفقاز است، هجوم قبایل از طرف سرحدات خراسان بزرگ که تا رودخانه جیحون پیش می‌رفت به عهده ایران بود ولی درباره دربند قفقاز که به ضرب شمشیر ایرانیان مهار می‌شد، ایران معتقد بود که چون هجوم این قبایل، مشترکاً به متصرفات ایران و روم صدمه می‌زند، باید نصف هزینه جلوگیری از آنان را دولت روم بپردازد. ولی دولت روم همیشه از پرداخت بدهی خود طفره می‌رفت، کم‌کم این سنتی شده بود که هرگاه ایرانیان بر روم چیره می‌شدند، یکی از شرایط صلح پرداخت

بدهی‌های دولت روم بود. اما رومیان به این نمک‌ناشناسی بسنده نکرده، بارها سیاهدلانه با اقوام وحشی همدستی کرده و آنان را به هجوم به کشور ایران تشویق می‌کردند و یک نمونه از این ناپاکی را ذکر کرده و به این گفتار پایان می‌دهم: «در حدود همان ایام سین جیبو به تحریک دولت روم به ایران تاخت. قلاع استواری که کسری بنا کرد موقتاً به این حملات خاتمه داد لکن این واقعه موجب تیرگی روابط ایران و بیزانس گردید» ۲۶۳.

پرفسور آرتور کریستن سن، دانشمند گرانقدر دانمارکی که با زحمات فراوان تاریخ ایران در زمان ساسانیان را نوشته و شادروان رشید یاسمی آن را ترجمه کرده است. منظور از نوشتن فراهائی از این تاریخ ارائه این حقیقت است که اصولاً بیشتر نویسندگان اروپایی، نسبت به ایران و افتخارات آن نظر خوبی ندارند و خیلی بی تفاوت هستند و به آسانی کارهای خوب تاریخ ایران را نادیده گرفته و حوادث را تا آنجا که ممکن است به زیان ایران ارزیابی می‌کنند، اما تاریخ‌نگاران سیاسی کسان ویژه‌ای هستند که در این کتاب بارها از آنان یاد کردیم. اینها به یکباره از راستیها دوری جسته و به دروغگویی‌های شگفتی پرداخته و دانسته و فهمیده از راه راستی و درستی بسیار دور افتاده‌اند.

### کوروش و امنیت بین‌المللی

باید دانست که پیش از کوروش، هوشتر پادشاه ماد شهر نینوا را که مرکز دولت ستمگر آشور بود محاصره کرد ولی در این حال به واسطه هجوم اقوام وحشی ناچار محاصره را رها کرده به مقابله با

وحشیان رفت و پس از دفع آنان از نو به محاصره نینوا پرداخت و آن مرکز ستمکاران سنگدل را گشود و پس از آن دولت آشور، که چون ستاره خونینی در آسمان تاریخ می درخشید، از صفحه روزگار ناپدید شد. این اولین گام ملت ایران، برای پاکسازی جهان پر آشوب و ستم آن زمان بود.

پیروزیهای کورش و دست یافتن او به کشورهای همجوار ایران یکی از شگفت‌انگیزترین رخدادهای جهان است، با آنکه دولتهای توانمندی چون مصر و آشور و بابل، با خونریزیهای سیار و برده گرفتن مردمان، به آخرین حد توانایی خود رسیدند، ولی در راه رفاه انسانها، که وظیفه اولیه هر تمدن است، کار مهمی انجام ندادند. اما کورش با روشی که تا آن زمان بی سابقه بود به چنان پیشرفتی دست یافت که جهانیان را به حیرت انداخت، در حد اعتدال، بسیاری از صفاتی که لازمه جهانگیری و جهانداری است، در این مرد جمع شده بود. او توانست جان صدها هزار نفر را که در درگیریها و جنگها از میان می رفتند، نجات دهد و صلح و امنیت را به عمده‌ترین مناطق مسکونی آن زمان هدیه نماید.

وقتی او به شهر بابل دست یافت، هیچگونه کشتار و قتل و غارتی رخ نداد بلکه مقدار زیادی ظروف زرین و سیمین که از غارت معبد اورشلیم در خزانه بابل بود، ضمن فرمان آزادی، به ملت یهود اجازه داد که به زادگاه خود رفته و در صلح و امنیت زندگی کنند. با مردم کشورها و حکمرانان آنان چنان رفتار می کرد که اکثراً به همراه او در لشگرکشیها شرکت می کردند و روزبه روز به نیروی او می افزودند. پس از او کمبوجیه فتوحات او را دنبال کرد و مصر را به

متصرفات ایران افزود و چون نوبت به داریوش رسید، او نیز به مصر رفت و ترعه‌ای میان دو دریا حفر کرد و سپس در آسیای صغیر به تکمیل متصرفات ایران پرداخت و در این موقع هجوم سکاها را اروپائی که از قویترین اقوام بودند و از جانب اروپا حمله می‌کردند، او را به خاک اروپا کشاند که اگر دولت ایران نبود، سکاها نیز مانند اقوام آخایی و دوری به جزایر یونانی و چه بسا به آسیای صغیر می‌تاختند و باز فاجعه‌ای به بار می‌آمد. باری داریوش به سکاها حمله کرد و آنان را گریزاند و در تعقیب آنان از خاک مقدونیه وارد اروپا شد و از رود دانوب گذشت و چون سکاها گریخته و از رویارویی پرهیز می‌کردند. داریوش از تعقیب آنان دست برداشته به آسیای صغیر بازگشت و یونانیان به شکرانه این دفع خطر، که به وسیله زور و بازوی ایرانیان میسر شده بود، تا آخرین حد توان خود به برهم زدن صلح بین‌المللی، که ایران فراهم کرده بود، کوشیدند و تاوان کار زشت خود را نیز به شدیدترین وضعی پرداختند.

### رویارویی یونانیان با اوضاع جدید آسیای صغیر

وقتی سراسر آسیای صغیر به اطاعت ایران درآمد و از یونانیان، آنانکه به اندیشه نابود کردن ملتها بودند، تاب تحمل وضع جدید را نیاورده به درون دریا گریختند و دیگران در جای جای کرانه‌ها به زندگی ادامه دادند.

اما سیاستگران بدخواه یونانی، با دشمنی و کینه‌ورزی با این رخداد شگفت‌انگیز روبرو شدند. آنها به یاد می‌آوردند که برای تصرف شهر تروا چندین سال کوشیدند و سپس که پیروز شدند، با



روسیاهی و نکبت پراکنده گردیدند و نیز به یاد آوردند که پس از صدها سال دانش آموزی از مردم کرت، در فرصت مناسب، آموزگاران خود را به کلی نابود کردند و خود به جای آنان نشستند و اکنون که آسیای صغیر، چون خوان گسترده‌ای آماده بلعیدن بود، ملتی از دور دستها وارد صحنه شده و دست رد به سینه معلم کشان و نمک خوران و نمکدان شکنان زده و به فاصله کوتاهی، نه شهرها، بلکه کشورهای زیادی فتح و در زیر چتر امنیت و رفاه قرار داده است. گرچه عظمت دولت ایران را می دانستند ولی فرصت از دست رفته چنان گرانها بود که از کوشش به برگرداندن اوضاع لذت بخش سابق خودداری نتوانسته و اکنون که داریوش از یک مسافرت جنگی بسیار دور و دراز به ایران بازگشته بود، زمان را برای بازگشت به خوان گسترده مناسب دیده و از نادانی و زیاده طلبی به تحریک ساحل نشینان یونانی پرداخته و به کمک آنان به شهر سارد، که اکنون حاکم نشین ایران در آسیای صغیر بود، تاخته و آن را به آتش کشیدند. دولت ایران که همواره خود را مسئول امنیت کشورهای مطیع خود می دانست این جسارت را بی پاسخ نگذاشت و پس از گریزانیدن آتلیان و گوشمالی کوچ نشینان تصمیم گرفت شهر آتن را که مرکز دسیسه و فتنه انگیزی بود به آتش بکشد تا آتلیان سرنوشت تلخی را که به مردم تروا و کرت و سارد تحمیل کردند خود نیز تجربه کنند و این کار برای دولت آن روز ایران جنبه سرگرمی داشت ولی برای آتن، چنانکه خود آنها در کتابهاشان نوشته اند، بسیار کشنده و دردناک بود و سرانجام به نابودیشان کشانید.



## اوضاع اقتصادی یونان

وسعت خاک اصلی یونان، که آتن مرکز آن است، در حدود پنجاه هزار کیلومتر مربع است و کلیه جمعیت آن، از برده و آزاد، به یک میلیون نمی‌رسید، همین جمعیت اندک نیز از نظر خوراک روزانه دچار مشکل بودند، زیرا در این سرزمین به‌طور عمده انگور و زیتون به‌عمل می‌آمد و بایستی گندم مورد نیاز خود را با کشتی از نقاط دیگر تهیه کنند و تازه وضع جزایر نیز از نظر اقتصادی به پای خاک اصلی یونان نمی‌رسید، به‌ویژه که آزمندان آتنی تا می‌توانستند از جزایر به‌وسائل گوناگون استفاده نامشروع کرده و چنانکه خواهد آمد در مواردی باج و خراج می‌گرفتند و این وضع همیشگی بوده چنانکه توسیدید می‌گوید:

«آتیک، به علت فقر خاک خود، از دیرگاه از تهاجم و تفرقه فارغ

ماند» ۱۲۷ W.

این مقدمه برای آشنایی خوانندگان گرامی به اوضاع اقتصادی یونان بود و چنین سرزمین کم‌برکتی هرگز مورد توجه جهانگشایان قرار نمی‌گرفت، به‌ویژه شاهان هخامنشی که قصد برده‌گیری و شهرسوزی نداشته‌اند.

به‌هرحال وقتی کورش بر آسیای صغیر تسلط یافت، برای تکمیل متصرفات به شمال ایران توجه کرد و در اطراف دریای خزر به مطیع کردن مردم آن حدود مشغول شد و در این جنگ‌ها کشته شد.

کمبوجیه پسر کورش، کارهای پدر را دنبال کرد و پس از تسخیر مصر او نیز به ایران بازگشت، سپس نوبت به داریوش رسید که پس از برقرار کردن آرامش در کشور، رو به سوی مصر نهاد و به تحکیم مبانی

حاکمیت ایران، همت گماشت، به امر او ترعه‌ای بین دو دریا حفر شد، که بعدها در همان نقاط ترعه، سوئز حفر گردید، در این اثنا از حسن اتفاق، خبر حمله سکاهاى اروپائى به او رسید. این قوم بسیار جنگجو و شجاع بودند و اگر داریوش نبود، سکاها نیز مانند اقوام آخابی و دوری به قتل عام یونانیان و شاید آسیای صغیر می‌پرداختند. داریوش به مقابله سکاها شتافت و آنها را شکست داده گریزانند و چون متصرفات ایران بسیار وسیع بود و بیم آن می‌رفت که دوباره سکاها حمله کنند به تعقیب آنان پرداخت و به دنبال آنان از طریق مقدونیه وارد خاک اروپا شد و از رود دانوب گذشت و چون سکاها پیایی می‌گریختند، داریوش به آسیا بازگشت و تا مدتها از طرف اروپا و حتی پس از هخامنشیان دیگر خبری از اقوام وحشی نبود.

اما مهمترین نکته‌ای که در این لشگرکشی‌ها و سرکشی‌ها به چشم می‌خورد، عدم توجه دولت هخامنشی به تصرف جزایر و خلاصه جنگهای دریایی بود و این به دلایل زیر می‌باشد.

نخست اداره کشورهای وسیع و به سامان نگاه داشتن آن کاری بس بزرگ و سترک بوده و مجالی برای بیشتر توسعه دادن به متصرفات باقی نمی‌گذاشت.

دوم فقر جزایر دریای مدیترانه بود، که اقتصاد آن حتی جمعیت محدود را کفایت نمی‌کرد و گروه گروه از یونانیان سوار بر کشتی به دنبال نان و آبی به گوشه و کنار دریای مدیترانه پناه می‌بردند.

سوم اینکه ایرانیان از تصرف اراضی قصد غارت مردم و برده ساختن و نابود کردن ملتها را نداشتند و این بزرگترین انگیزه آنان به خودداری از هجوم به جزایر بود که در فقر اقتصادی نیز بسر

می بردند. بهترین دلیل مسافرت کمبوجیه برای تصرف مصر بود و چنانکه تاریخ نشان می دهد او هیچگاه به دریا توجهی نکرد و داریوش نیز به همین ترتیب به آسیای صغیر رفت و به تنظیم ممالک سرگرم بود، و اگر حمله سکاها نبود، او نیز مانند کمبوجیه باز می گشت ولی در تعقیب سکاها، کشورهای سر راه را نیز، مانند مقدونیه، به اطاعت خود درآورد.

### آغاز سرکوبی یونانیان

در سال ۵۱۲ ق م داریوش اول، پادشاه ایران، از تنگه بوسفور گذشت. سکوتیا را اشغال کرد و به طرف باختر پیش رفت و تراکیا و مقدونیه را گرفت، هنگام بازگشت او به پایتخت خود، قلمرو او، شامل ایران، افغانستان، شمال هندوستان، ترکستان، بین النهرین، شمال عربستان، مصر، قبرس، فلسطین، سوریه، آسیای صغیر، قسمت خاوری اژه، تراکیا و مقدونیه بود.<sup>۱</sup> W ۲۵۴.

دو نکته را باید به فتوحات اضافه کرد. یکی تعقیب و گریزاندن سکاها از یونان که امنیت متصرفات ایژان را تا مدت مدیدی در یونان و کشورهای آسیای صغیر برقرار کرد و دیگر حفر ترعه بین دریای سرخ و مدیترانه، برای هر چه شکوفاتر کردن تجارت بین المللی، بطوری که تمام نقاط معتبر افریقا با کشورهای بسیاری مانند چین و هندوستان ارتباط پیدا کردند.

۱. توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می کنم که تاریخ نگار تصرف مقدونیه را می نویسد ولی نمی گوید چرا داریوش به آنجا رفته و از بدخواهی ننوشته که داریوش سکاها را که از آن نقطه به طرف آسیای صغیر هجوم آوردند شکست داده و تار و مار کرده است.

اکنون، پس از بازگشت داریوش به ایران، از زمان در آمدن کورش به آسیای صغیر نزدیک پنجاه سال می‌گذرد و در این مدت هیچگونه گزارشی از قتل عامها، برده‌گیری و برده‌فروشی در تاریخ به چشم نمی‌خورد و احتمال قریب به یقین این بود که اگر سکاها از راه مقدونیه به یونان هجوم نمی‌آوردند، داریوش به تراکیه و مقدونیه نیز کاری نداشت و این سکاها بودند که او را به دنبال خود کشیدند.

حکومت هخامنشی از نظر انسانی معجزه منحصر به فرد تاریخ جهان است و دیگر در تاریخ جهانمانندی پیدا نکرد و این موفقیت که دو بیست و بیست سال ادامه داشت، مرهون انسان‌دوستی و پیروی از اصل عدالت بین‌المللی بود، داریوش که مدت ۳۶ سال فرمانروای این ممالک وسیع بود در کتیبه‌ای می‌نویسد: «چنین گفت داریوش شاه... راستی را دوست داشته‌ام و از ناراستی پرهیز کرده‌ام. اراده من بود که هیچ بی‌عدالتی به یتیم و بیوه‌زنی نشود و هرگاه، در موردی بی‌عدالتی به یتیمان و بیوه‌زنان شده باشد، اراده من نبوده است.»<sup>۱</sup>

۳۰۸ کتاب زردشت.  
این فکر انسانی که کمابیش از طرف ساتراپ‌ها رعایت می‌شد، موجب شد که گردنکشانانی که به خیال عصیان و ایجاد هرج و مرج بودند، از طرف ملتها پشتیبانی نمی‌شدند و آتش فتنه آنان با کمترین نیرو خاموش می‌شد.

اما آن دسته از یونانیان که رؤیای تسلط بر ملتها و بهره‌کشی از آنها به بدترین شیوه<sup>۱</sup> را در سر می‌پروراندند، ده‌ها سال شکیبایی کردند و

۱. در تاریخ یونان سیاهکارهای یونانیان باستان، به‌ویژه درباره کشور مصر و قوم یهود، به تفصیل نوشته شده و خوانندگان گرامی پس از مقایسه رفتار یونانیان و ایرانیان به خوبی از بزرگی و آزادمندی قوم ایرانی آگاه خواهند شد.

بالاخره خودداری نتوانسته دست به کاری زدند که از هیچ انسان بی‌خردی ساخته نیست، اینها نمی‌اندیشیدند که درافتادن با دولتی که جهانی را سرپرستی می‌کند، بسیار گران و مرگبار خواهد بود. گرچه نویسندگان سیاسی که خود را متعهد به آرایش و پیرایش یونان می‌دانند، نهایت کوشش را، برای پرده‌پوشی این لغزش خطرناک سیاستگزاران یونانی، بکار بردند ولی روند تاریخ به خوبی نشان می‌دهد که مردم یونان چه ضربات مدهشی تحمل کردند و چگونه با تلخکامی به سوی نابودی روان شدند.

همانطور که در کتابهای آسمانی، با تأکید اشاره شده، خدای یکتا و توانا، از آنچه ستمگران می‌کنند آگاه است و کیفر آنان را به سختی خواهد داد، مردم یونان که بارها آدمکشی و دریازنی و برانداختن تمدنهای تروا و کرت را تجربه کرده، باز هوس شهرسوزی و برده‌گیری گریبان آنان را گرفت و بکاری واداشت که یکجا تاوان تمام نابکاریهای خود را بپردازند.

داستان از این قرار بود که پس از بازگشت داریوش به ایران کوچ‌نشینهای یونانی در آسیای صغیر دست به شورش زدند. در تاریخ چنین نوشته شده و کوتاه شده آن را یاد می‌کنیم «در سال ۵۰۰ قبل از میلاد شهرهای یونانی آسیای صغیر شورش کردند و آتنی‌ها بیست کشتی برای تقویت شورشیان فرستادند و سپاه شهر میلئوس بی‌خردانه شهر سارد را به آتش کشید و در سال ۴۹۴ نیروی دریائی ایران شورشیان را شکست فاحشی داد و تمدن یونانی هرگز نتوانست از عواقب این ضربات مادی و روحی رهایی یابد» W ۲۵۵. به نظر می‌رسد که این گوشمالی برای متجاوزین بسنده باشد، اما

دولت ایران که با مرزهای بیش از چند هزار کیلومتری با اقوام وحشی و غیروحشی درگیر بود و مدت دو بیست و بیست سال مردم بیش از بیست کشور را در زیر چتر امنیت و آرامش نگهداشته بود، سیاست ویژه به خود داشت، که او را بر این کار خطیر توانا ساخته بود، این سیاست اقتضا می کرد که متجاوزین به حریم امنیت را تا لانه اصلی آنان سرکوب کند تا دیگر توان ویرانگری و آدمکشی و شهرسوزی را نداشته باشند. به پیروی از این روش چند سالی که گذشت، با اینکه یونانیان از ضربات گوشمالی گذشته هنوز رنج می بردند و هیچگونه جست و خیزی از آنان دیده نمی شد، دوباره لشگرکشی جدیدی آغاز گردید و ما به کوتاهی جملاتی را از تاریخ یونان یاد می کنیم «در سال ۴۹۱ ق م نیروی دریائی ایران با دو بیست هزار سپاه و ششصد کشتی به فرماندهی داتیس به جزایر یونانی رسید و پس از مطیع کردن جزایر سر راه در دشت ماراتن نزدیک آتن اردو زد. در آتن میلیتادس بردگان را آزاد کرد و همراه آزادگان از کوهها عبور داد و به میدان جنگ رسانید، یونانیان قریب بیست هزار مرد جنگی داشتند، در حالی که ایرانیان احتمالاً به صد هزار تن می رسیدند، یونانیان با جرأت دست به جنگ زدند. در نتیجه، ارتش کوچک یونان، به فرماندهی این سردار پردل، بر سپاه عظیم ایران شکست سختی وارد ساخت که در تاریخ نظیر ندارد، اگر شهادت یونانیان در این باره صحیح باشد، در جنگ ماراتن، ۶۴۰۰ ایرانی از بین رفتند، ولی فقط ۱۹۲ یونانی نابود شدند.»

W ۲۵۶.

پیش از اینکه در این باره سخن گوئیم، باید دانست که نویسندگان سیاسی که در حقیقت دستیاران سیاستگران ستمگر مادی

و ضد انسانیت هستند، بطور کلی چنین وانمود می‌کنند که این جنگها برای تصرف یونان بوده و ایرانیان می‌خواستند که خاک پر دُر و گوهر یونان را نیز تصاحب کنند ولی یونانیان بعکس سابقه ناتوانیهای بسیار که همیشه مغلوب اقوام آخایی و دوری شدند، چون نوبت به ایران رسید، یکباره تغییر ماهیت داده و لشگرشکنان قهاری از آب درآمدند و جلوی هجوم ارتشهای عظیم ایران را به شایستگی گرفتند. در حالی که خاک فقیر و کم وسعت یونان نه از نظر اقتصادی و نه از نظر سوق الجیشی، برای ایران کمترین ارزشی نداشت، بویژه که در پس دریا هم قرار داشت و نگهداری آن مستلزم هزینه‌های گزاف نیز بود، ولی چون آتن، خاستگاه یونانیها، در این نقطه بوده و از اینرو مادر جزایر و کوچ‌نشینهای یونانی به حساب می‌آمده و تصمیمات آتن و اسپارت، کم و بیش در جوامع یونانی اجرا می‌شده، به همین جهت دولت ایران به حق، آتن را مرکز فتنه و دسیسه تشخیص داده و چون به رهبری آتن کوچ‌نشینهای یونانی شورش کرده و شهر سارد را آتش زدند، ایران به طور پی‌گیر و منظم به سرکوبی آتنی‌ها پرداخت و مادر این باره باز هم سخن خواهیم گفت.

نکته دیگر، کیفیت ارتش ایران است، چنانکه ملاحظه شد، نخست می‌گوید داتیس با دویست هزار لشگر، که قسمتی از آن سوار نظام هم بودند، با ششصد کشتی به این مسافرت جنگی پرداخت، که با در نظر گرفتن کشتی‌های آن زمان، این کار نشدنی بود و سپس در موقع جنگ می‌گوید، سپاه ایران نزدیک به صد هزار نفر بوده که معلوم نیست نیمه دیگر ارتش چه شده، از سوی دیگر باید دانست که سیاست جهانداری ایرانیان اقتضا می‌کرد که گاهگاه یک لشگرکشی در



بین کشورها انجام شود، تا ضمن ابراز قدرت و حضور نیرومند ایران، گردنکشان و فتنه جویان را پیش از انجام عمل بترسانند و عواقب گردنکشی و فتنه‌انگیزی را به آنان بفهمانند و به همین جهت پس از کورش پسرش کمبوجیه و سپس داریوش و خشایارشا به آسیای صغیر درآمدند و به تنظیم کشورها و ایجاد محیط امن همت گماشتند.

درباره جنگ ماراتون باید دانست که اولاً منبع این خبر ملتی است، که هیچ اعتمادی به راستگویی آن نیست چنانکه نخست می‌گوید لشگریان ایران دویست هزار نفر بودند ولی در موقع جنگ از صد هزار نفر سخن می‌گوید و آنگاه این لشگرکشی یک کار ناگهانی نبوده و یونانیان که مانند سایر اقوام و ملل دیگر به عنوان خدمتکار، هنرپیشه، پزشک و سپاهی و غیره در آسیای صغیر و حتی در ربار ایران حضور داشتند و از تدارک حمله و لشگرکشی به خوبی آگاه بوده‌اند و اگر چنان سردار پردل و مردان شمشیرزنی در بین آنان وجود داشت، بایستی در دریا با ایرانیان نبردهای سختی می‌کردند و هنگام پیاده شدن جنگهای سختی رخ می‌داد درحالی که هیچ یک از این کارها انجام نشد.

تاریخ‌نگار می‌گوید یکصد هزار نفر لشگریان ایران و بیست هزار نفر یونانی، که در حمله دسته جمعی از ایرانیان ورزیده‌تر بودند، به جان هم افتادند و از ایرانیان ۶۴۰۰ نفر کشته شدند. حقیقت اینست که یونانیان بر اثر سرکوبی شدید دچار هذیان‌گویی شده و از نبودن منابع گوناگون، سودجویی نابکارانه کرده و جریان وقایع را کاملاً دگرگونه بازگو کرده‌اند و از اینکه در قرون بعد سیاستگران ستمگر و نویسندگان همدست آنان، موضوع را کاملاً واقعی پنداشته و برای



بدنام کردن ملتی که، برخلاف سرشت ناپاک آنان، خدمات بزرگی به جهان بشریت کرده و جان و مال ده‌ها میلیون انسان را مدت دو بیست و بیست سال، در پرتو کوششهای خداپسندانه، از گزند حوادث مصون نگهداشته، بزعم خود سرافکننده و شکست خورده نشان دهند و به همین نیت دو ماراتون را در جشنواره ورزشهای جهانی جاودان ساخته‌اند.

از سخن خود دور نشویم، به گفته مورخ یونانی، در پایان جنگ ماراتون، بیست هزار شمشیرزن یونانی و سردار پردل خود، دست نخورده باقی ماند و سپاه ایران با دادن شش‌هزار تلفات از یکصد هزار نفر بجا ماندند و از سرنوشت هر دو سپاه سخنی گفته نشده و این باورنکردنی است که ارتشی، چند هزار کیلومتر دشتها، کوهها، و دریاها را در نور دیده و پس از دادن شش‌هزار تلفات دست از جنگ بکشد و بازگردد و از طرف دیگر بیست هزار شمشیرزن، ایرانیان را به حال خود گذاشته و به آتن برگردند. در حالیکه یونانیان با کینه شدیدی که از سرکوبی نخستین ایرانیان، در دل داشتند اگر می‌توانستند تا نفر آخر ایرانیان را نابود می‌کردند. به هر حال ضد و نقیض‌گویی مورخان، خواننده را دچار شک می‌کند و حقیقت اینست که، وقایع به گونه‌ای که یونانیان نوشته‌اند به سود آنان نبوده، دلیل آن نیز روشن است، زیرا از جنگ ماراتون تا لشگرکشی خشایارشا به آسیای صغیر ده سال طول کشید، در این ده سال از بیست هزار لشگرشکن‌های یونانی خبری نبود، در صورتی که چنان مردان شمشیرزنی به آسانی می‌توانستند ایرانیان را از آسیای صغیر بیرون رانند ولی هیچگونه تحرکی از یونانیان گزارش نشده و حتی تراکیه

هم مرز زمین یونان بود همچنان در تصرف ایران باقی ماند و چنانکه خواهیم دید، در راهپیمایی خشایارشا به یونان هم، هیچگونه دفاع زمینی دیده نشد و یونانیان برای حفظ آبروی خود، بستن تنگه ترموپیل را، که راه باریک کوهستانی بوده، با آب و تاب هرچه تمامتر در تاریخ یاد کرده، و حال آنکه هر ملت ناتوانی قادر به بستن چنین تنگه باریکی بود و هنری نبود که با این آب و تاب در تاریخ جاودان سازند و باید گفت کارآمد بودن یونانیان مثل پیروان سیاستگر ستمگر امروزشان سودجویی تام و تمام از رموز شارلاتانیسم بوده است.

حقیقت اینست که در آن زمان، از مصر تا بخش بزرگی از سواحل دریاها تحت حمایت دولت ایران بوده و این لشگرکشی‌ها در درجه اول برای قدرت‌نمایی به کشورهای ساحلی، به فاصله زمانی انجام می‌گرفته و سرکوبی آتنی‌ها یکی از ده‌ها موردی است که در این لشگرکشی‌ها مورد توجه بوده است. دلیل ما هم همانطور که قبلاً ذکر کردیم، اگر یونانیان چنین سرداران پردل و مردان لشگرشکنی داشتند هرگز بیکار ننشسته و به ایرانیان صدمات اساسی وارد می‌کردند ولی دیده شد که مدت ده سال بین این لشگرکشی و راهپیمایی خشایارشا هیچ‌گونه جست و خیزی از آتنی‌ها دیده نشد.

### سومین دوره سرکوبی آتنیان

داریوش در سال ۴۸۵ ق م فوت کرد و یونانیان چون فکر می‌کردند، سرکوبی به پایان رسیده، خیلی شادمان شدند، خشایارشا پس از حل مسائلی که خاص انتقال قدرت است، و همیشه اینکار مدتی به طول می‌انجامد، به فرونشاندن شورشها و سرکوبی کسانی.

پرداخت که فکر می‌کردند فوت داریوش، آغاز هرج و مرج و از هم گسیختگی خواهد بود، خود او در کتیبه‌ای چنین می‌گوید:

«چنین گفت شاه خشایار، چون من به شاهی رسیدم. در این سرزمینها که نام بردم ناامنی و ناآرامی حاکم بود، پس اورمزد به من کمک کرد، بنابه اراده اورمزد، این سرزمین را تنبیه کردم و به جای خود نشاندم، در این سرزمین مکانهایی بود که قبلاً دیوان پرستش می‌شدند (خانه دیو) من این خانه‌های دیوان را ویران ساختم و فرمان دادم که دیوان دیگر نباید پرستش شوند. آنجا که قبلاً دیو پرستش می‌شد من پرستش اورمزد را اعلام کردم، مطابق با راستی و آداب شایسته، آنچه را من انجام دادم به اراده اورمزد بود. اورمزد به من کمک کرد تا به انجام این کارها موفق شوم. تو ای فرزند آینده، اگر فکر می‌کنی که می‌خواهی در زندگی خوشبخت و پس از مرگ آمرزیده شوی، مطابق قانون اورمزد عمل کن...» ۳۰۸ زردشت.

پیداست که ایجاد نظم در مرزهای چند هزار کیلومتری و احتمالاً در چندین کشور مدتی وقت گرفته و پس از ایجاد امنیت در قسمت مهمی از کشورها، فرصت یافته تا به آسیای صغیر و مصر متوجه شود. اکنون ببینیم تاریخ‌نگار سیاسی چه نوشته:

«خشایارشا با تائی ولی پیگیرانه به فراهم آوردن مقدمات دومین حمله ایران به یونان پرداخت. مدت چهار سال از همه استانهای کشور مهمات و سپاه خواست و در سال ۴۸۱ بالاخره آماده حرکت شد. شاید تا قبل از عصر حاضر چنان لشگرکشی عظیمی سابقه نداشته است: به گفته هرودوت، اردوی خشایارشا مرکب بود از دو میلیون و ششصد و چهل و یک هزار جنگجو و عده‌ای معادل آن، شامل

مهندس، غلام، بازرگان، مأموران تهیه آذوقه و فواحش و نیروی دریایی که به قول هرودت ۱۲۰۷ کشتی داشت، منقسم می شد. در بهار سال ۴۸۰، این سپاه عظیم به داردانل رسید...» W ۲۵۸.

اغراق و سوءنیت، از همه جای این نوشته پیداست، به دلایل

زیر:

۱- بعد از سرکوبی یونانیان در ماراتون، تا رسیدن خشایارشا به داردانل ده سال طول کشید، آتنی ها چنان از پا درآمده بودند که حتی در این ده سال، تراکیه را، که نزدیک و هم مرز زمین آنان بود، در دست ایرانیان باقی گذاشتند و از آن مردان شمشیرزن و لشگرشکن و سردار پردل که ادعا می کردند، هیچ اثری دیده نشد و در این ده سال، هیچگونه گزارشی از جست و خیز آنان چه در دریا و چه در خشکی داده نشده و این می رساند که جنگ ماراتون غیر از آن چیزی بوده که آنها ادعا می کنند و گرنه با آن حرص و طمعی که آتنی ها به قتل و غارت و برده گیری داشتند، و آن لشگرهای ادعایی، نشدنی بود که آرام بنشینند و سرزمینهای مجاور و جزایر نزدیک خود را در دست ایرانیان باقی گذارند.

۲- به همین دلیل تنها مسئله ای که در دربار ایران مطرح نبوده، یونان و مسائل آن بوده است، چنانکه دیدیم، خشایارشا، پس از آرام کردن بعضی کشورها و امن کردن مرزها، در درجه دوم به سمت آسیای صغیر حرکت کرد، چنانکه کورش، کمبوجیه، داریوش و داتیس، سردار ایرانی این کار را کرده بودند. و این کار برای ابراز قدرت و تحکیم امنیت کشورها بوده است.

۳- اینکه می‌گویند صدها هزار نفر برای جنگ با آتن بسیج شده بودند، یک دلخوشی سبکسرانه است. باید پرسید، کجا و چه کسانی جلوی ارتش ایران مقاومت کردند، چنانکه خودشان می‌گویند، فقط در تنگه ترموپیل، که راه کوهستانی بسیار باریکی بود. سیصد نفر اسپارتی، راه را بسته بودند، که آنها نیز تارومار شدند. شنیدنی است که مورخین یونانی که چشمشان به انبوه لشگریان خشایارشا افتاده بود، بی‌دریغ در روی کاغذ، این لشگرهای عظیم را نابود می‌کردند، مثلاً نوشته‌اند، درین تنگه ارتش ایران بیست هزار تلفات داد، درحالی‌که ایرانیان به محض اطلاع از چگونگی، از راههای کوهستانی تنگه را دور زده و مدافعان را محاصره و نابود کردند و معلوم نیست، این بیست هزار نفر را، که اکثراً به دره‌ها پرتاب شده بودند، چه کسانی شمارش کرده، اینها در دروغگویی بسیار پیشرفته بودند.

۴- نکته‌ای که باید توجه کرد، سیاست جهانداری هخامنشیان است، با چه روشی اینها توانستند، از مرزهای چین تا حبشه را در مدت ۲۲۰۰ سال تحت فرمان خود نگهدارند، اگر تمام اسناد و مدارک تاریخی نابود نمی‌شد، چگونگی این تسلط بی‌مانند برای ما آشکار می‌گردید، ولی صد افسوس که پیش آمده، هرچه بود به باد فنا داد و میدان وسیعی برای دروغگویان و یاوه‌سرایان و سیاست‌پیشه‌گان ستمگر آماده شد. بی‌شک یکی از روشها این بوده، که از گوشه و کنار این ممالک وسیع، گردنکشان و نیروهای مشکوک را به بهانه کمک به لشگرکشی جمع می‌کردند و با مدیریت بی‌نظیری آنان را برای حفظ امنیت

ممالک دیگر به کار می‌گرفتند و در حقیقت خشایارشا پس از اطمینان از آرامش سراسر ممالک، با جلال و شکوه هرچه تمامتر، به سوی آسیای صغیر حرکت کرد، نه به قصد تصرف یونان، بلکه برای سرکوبی و تنبیه کسانی که عادت به فتنه‌گری و شهرسوزی داشتند. خشایارشا با اینکار می‌خواست، طعم آتش زدن به خانه‌های مردم را، به آتنی‌ها بچشانند، و این کار را هم به خوبی انجام داد.

به طوری که در تاریخ نوشته شده، لشگرکشی خشایارشا به آسیای صغیر به یک راهپیمایی پرضیافت بیشتر شبیه است تا لشگرکشی، از اطراف مسیر راهپیمایی، هرچه یونانی و غیر یونانی بود، گروه گروه به لشگر او می‌پیوستند و از خوان نعمت پارسیان پذیرایی می‌شدند و بالاخره، با کمال آرامش، این راهپیمایی به آتن ختم شد و خشایارشا امر به آتش زدن شهر داد، که قبلاً از سکنه و آنچه به درد بخور بود، تخلیه شده بود، ارتش ایران، پس از اینکار، از همان راهی که آمده بود بازگشت. و اما نبرد دریایی، شماره کشتی‌های ایران را، آنطور که منابع یونانی نوشته‌اند، ۱۲۰۰ کشتی و یونانی‌ها، که عبارت بود از آتن و اسپارت و سایر جزایر جمعاً ۲۷۰ تا ۳۰۰ کشتی داشتند، جنگ دریایی به شکست یونانیان انجامید و اینها به خلیج سلامین پناه بردند، و ایرانیان از ناآزمودگی و به پشت‌گرمی تعداد زیاد کشتی‌ها، بیش از ظرفیت خلیج وارد شدند و این باعث شد که کار نابودی بقیه کشتی‌ها به سامان نرسد و چون به اندازه کافی، یعنی قسمت مهمی از کشتی‌های یونانی تلف شده بود، به دنبال خشایارشا بازگشتند.

خشایارشا قسمتی از لشگریان خود را، در دشتهای یونان باقی گذاشت و این کار زمینه مساعدی برای نویسندگان یونانی آماده کرد تا باز مثل جنگ ماراتون، به گزافه‌گویی و خودستائی پردازند و دل‌های پر محنت و اندوه خود را شاد گردانند.

اما بازگشت خشایارشا، امری طبیعی بود، آتش زدن آتن انجام گرفته، آتنی‌های طماع و فتنه‌گر تنبیه شده، بنابراین دیگر کاری برای او وجود نداشت و احتمالاً چون خبر درهم شکستن پل داردانل را بر اثر وزش بادهای سخت، دریافت کرده بود، فرمان بازگشت داد و کشتی‌ها نیز پس از سرکوبی نیروی دریایی یونانیان، به داردانل بازگشتند تا به انتقال هرچه بهتر لشگریان از ساحل اروپائی داردانل به آسیای صغیر کمک کنند.

مورخین یونانی و اروپائی چنین وانمود می‌کنند، که خشایارشا قصد تصرف یونان را داشته و در این راه شکست خورده است، ولی نمی‌گویند چرا او می‌خواست یونان را به تصرفات ایران اضافه کند، چرا دست از نگهداری و به سامان نگهداشتن آن همه سرزمینهای پر نعمت بکشد و نیروی دریایی مهمی، با آنهمه خطرات دریایی، بسیج کند، تا یونان را در تصرف خود نگهدارد. مگر آتن چه گنج گرانبھائی بود، چه سودی از نظر اقتصادی داشت، به گفته توسیدید: آتیک به علت فقر خاک خود، از دیرگاه از تهاجم و تفرقه فارغ ماند» W. راستی اینست که برای دلخوشی خود، این افسانه‌ها را ساختند و حقیقت اینست که خواست شاهان هخامنشی جز سرکوبی فتنه‌جویان چیز دیگری نبوده و آنهم در کمال خوبی انجام گرفته است.



## روی آوردن نخبگان یونان به دربار ایران

اگر بگوییم یونانیان باستان، الگوی تمام عیار ستمگران زمان ما هستند، سخن به گزاف نگفته‌ایم، به راستی آنچه در گفتارهای پیشین درباره سیاستگران ستمگری که، در این چند صده اخیر، از خدعه و نیرنگ و تزویر و زیرپا گذاشتن همه اصول انسانی و غیره، برگزیده‌های سیاهی به تاریخ جهان افزودند، گفته شده، همگی درباره یونانیان باستان، به ویژه آتن، راست است.

مرکز مهم تصمیم‌گیری آتن بوده است، در این اجتماع کم جمعیت، بالاترین رقمی که در تاریخ اشاره شده، ۴۳ هزار نفر شهروند رسمی وجود داشت، که منافع دولت به طور عمده بین آنان تقسیم می‌شد. پانصد نفر نمایندگان در مجلس گرد می‌آمدند و در مسائل به شور می‌نشستند ولی در واقع بیشتر اوقات، یک نفر از نخبگان حرف اول را می‌زد و سیاست داخلی و خارجی را رهبری می‌کرد.

آتنی‌ها در پناه دریا نشسته به آفتنه‌انگیزی و ایجاد آشوب می‌کوشیدند، و چون ایرانیان می‌خواستند جهانیان در صلح و امنیت زندگی کنند، چاره‌ای جز سرکوبی کسانی که به مردم‌کشی و ایجاد فتنه و آشوب، خو گرفته بودند نداشتند.

هنگامی که سرکوبی آغاز شد، چنان کوبنده بود که برخی از نخبگان، نه از راه خیانت، بلکه از حسن نیت و کاستن از رنجهای ملت، در نهان با دربار ایران، روابطی برقرار کردند و در تاریخ چنین می‌نویسد:

«در حدود سال ۴۷۱، مردم آتن، که از عقاید وی دچار ترس و وحشت شده بودند، به تبعید او رأی دادند و از این روی تمیستوکلس



در آرگوس توطن جست، اندکی بعد، اسپارتی‌ها مدارکی به دست آوردند که دخالت تمیستوکلس در مکاتبات محرمانه پاوسانیاس نایب‌السلطنه را اثبات می‌کرد. اسپارتی‌ها پاوسانیاس را، به جرم روابط خائنانه‌ای که با ایرانیان برقرار کرده بود، از گرسنگی کشته بودند، در این هنگام، با خرسندی فراوانی که از نابودی تواناترین دشمن خود داشتند، آن اسناد و مدارک را در آتن فاش کردند، و همین موجب شد که فوراً فرمان توقیف تمیستوکلس صادر شد... ولی او بالاخره به ایران پناهنده شد و در سال ۴۴۹ ق م درگذشت. W ۲۷۲.

و باز می‌نویسد «تمیستوکلس به مردم آتن فهماند که راه وصول به اقتدار و عظمت از دریاست نه از خشکی، و وسیله آن تجارت است نه جنگ، و هم او بود که از این رهگذر، مسیر تاریخ یونان را تعیین کرد. وی باب مذاکره را با ایران باز کرد تا جنگ میان دو امپراطوری پیر و جوان را خاتمه دهد و، بی‌مانع و رادع، با ممالک آسیائی به داد و ستد بپردازد و در نتیجه سعادت آتن را تأمین کند.» W ۳۷۲.

بدین طریق برجستگان آتن و اسپارت، دو دوست خردمند خود را، که خواهان جبران بی‌خردی‌های ملت خود بودند، به عنوان خائن، از بین بردند و با شتاب به سوی سرنوشت شومی که سزاوار آن بودند، روان شدند.

در اینجا بدن نیست پیرامون چگونگی این ارتباط کمی موشکافی کنیم. نخست اینکه از آغاز ارتباط دو رجل درجه اول اسپارت و آتن هیچ آگاهی داده نشده و صلاح ندانسته‌اند آن را فاش کنند. اما این مسئله بطلان ادعای تاریخ‌نگاران سیاسی را آشکار می‌کند که

می‌گوید، تمیستوکلس به وسیله غلام خود چنین و چنان به خشایارشا راهنمایی کرد و حقیقت اینست که هم او و هم پاوسانیاس نایب‌السلطنه اسپارت با ایران روابط دوستانه برقرار کرده تا شاید صدمات ملت، شهرسوز و فتنه‌انگیز، خود را کمی تخفیف دهند.

### گزاره گویی یونانیان پس از به آتش کشیدن آتن

در تاریخ یونان درباره خاتمه جنگ دریایی سالامین نوشته شده «بنا به گفته دیودوروس، مهاجمان ۲۰۰ کشتی و مدافعان ۴۰ کشتی از دست دادند... و در این باره از ایرانیان خبری به ما نرسیده است. معدودی از یونانیان هلاک شدند، زیرا همه آنان شناگران ماهر بودند و پس از غرق کشتی‌هایشان، خود را شناکنان به ساحل رسانیدند. باقیمانده ناوگان ایران به سوی داردانل گریخت، و تمیستوکلس زیرک بار دیگر غلام خود را نزد خشایارشا فرستاد و به او القاء کرد که تمیستوکلس یونانیان را از تعقیب ناوگان یونان منصرف کرده است. پس، خشایارشا ۳۰۰،۰۰۰ تن از مردان خود را به فرماندهی ماردونیوس، باقی‌گذار، و بقیه را با خود به ساردیس برد.» W ۲۶۲ و «سپاه یونانی، که مدت دو هفته در انتظار ساعت سعد بودند، به سرداری پاوسانیاس، پادشاه اسپارت، به بزرگترین جنگ زمینی مبادرت ورزیدند و بر سر ایرانیان ریختند... بنا به گفته مورخان یونانی، فقط ۱۵۰ تن از دست دادند، در حالی که ۲۶۰،۰۰۰ هزار نفر از سپاهیان ایران به قتل رسیدند. در همان روز به گفته یونانیان، در ساحل موکاله، یعنی مرکز یونیا، بین ناوگان ایران و یونان تصادم روی داد. در نتیجه این تصادم ناوگان ایرانی نابود شد و شهرهای یونیا از زیر

سلطه ایران بیرون آمد و یونانیان دو ناحیه بسیار مهم داردنال و بوسفور را، که هفتصد سال پیش در جنگهای تروا فتح کرده بودند، باز یافتند» ۲۶۲ W.

حقیقت اینست که با درهم شکستن قطعی نیروی دریایی یونانیان، بیش از ۱۰۰۰ کشتی ایرانی به داردانل رهسپار شد، تا به نقل و انتقال نیروها، کمک کند. اما اینکه خشایارشا ۳۰۰۰۰۰ از لشگریان خود را در یونان گذاشته، بویژه از نظر تعداد قابل تردید است و بیشتر از این ادعای مورخین یونانی درباره تلفات نیروی ایران باور نکردنی است. پیش از این یادآور شدیم که چون یونانیان چشمشان به خیل عظیم لشگریان ایران افتاده بود، در روی کاغذ، بی دریغ آنان را می‌کشتند و نابود می‌کردند. می‌گوید ۱۱۰۰۰۰ نفر به سر ایرانیان ریختند و ۲۶۰۰۰۰ نفر از آنان را کشتند و فقط ۱۵۰ تن تلفات داشتند. البته تاریخ‌نگاران دیگر یونانی آماری کمتر از اینها ذکر کرده‌اند، و در جای دیگر می‌گویند در سال ۴۷۵ ایرانیان را از تراکیا بیرون نراندند، می‌دانیم که تراکیا هم مرز زمینی خاک اصلی یونان و خشایارشا از همین سرزمین به یونان رفت. حال باید پرسید که چرا با چنین سپاهیان کارآمدی بلافاصله ایرانیان را از تراکیه بیرون نراندند و چندین سال این کار را عقب انداختند. وقتی با ۱۲۵ نفر تلفات ۲۶۰۰۰۰ لشگریان ایران را نابود کردند، چرا از این فرصت گرانبها از فتح آسیای صغیر چشم‌پوشی کردند و همچنان آن را در تصرف ایران باقی گذاشتند. راستی اینست که اینها با این افسانه‌ها می‌خواهند دل‌های پراز غم و اندوه خود را شاد گردانند و به احتمال قریب به یقین بقیه لشگریان ایران پس از سرکوبی مجدد یونانیان، به دنبال مأموریت

خود به تراکیه و دیگر جاها رفته‌اند. اگر این فتوحات یونانیان در دریا و خشکی صحت داشت. هرودت تاریخ‌نگار یونانی نمی‌نوشت که «در زمان سلطنت داریوش و خشایارشا و اردشیر درازدست، یونان بیش از بیست نسل گذشته متحمل بدبختی شد.» از همین سخن آشکار است که پس از خشایارشا، در زمان اردشیر درازدست نیز سرکوبی یونانیان به طور مؤثر ادامه داشته، درحالی‌که اگر این فتوحات و موفقیت‌ها وجود داشت، بایستی هرودوت، می‌نوشت در زمان خشایارشا بدبختی یونانیان پایان پذیرفته، و از نوشته‌های خودشان پیداست که چنین چیزی نبوده و در گفتارهای دیگر روشن خواهیم کرد که اساساً مردم یونان حتی لیاقت اداره امور خود را نیز نداشتند.

### آتن، در امانت خیانت می‌کند

درست است که ایرانیان به اندازه توانایی خود به سرکوبی آتنی‌ها کوشیدند ولی این سرکوبی درصد بسیار کمی از کیفیت این ملت فتنه‌گر طماع بود. فرض کنیم شهرهای یونانی آسیای صغیر، برای شورش از آتن کمک می‌خواستند و آتن آنان را از اینکار منع می‌کرد و پی آمدهای خطرناک این شورش را به آنان گوشزد نموده و مانع شورش آنان می‌شد. در این صورت هیچیک از وقایع خونین بعدی به وقوع نمی‌پیوست. زیرا پس از آتش زدن شهر سارد، ایرانیان به حمله پرداختند و بعضی از شهرهای یونانی آسیای صغیر طعمه آتش شد و پیداست که چه خونها ریخته شد و خاندانها برباد رفت و سپس لشگرکشی داتیس، سردار ایرانی و خشایارشا، تمام این بلایا و

خونریزیها و صرف مخارج بی حساب، به گردن آتن نشینان طماع بوده است و بر طبق قانونی که به خواست خدای بزرگ در این جهان برقرار است، آتن باید، به کیفر این اعمال جنایتکارانه، به دست خود موجبات فنای خود را فراهم کند و خواهیم دید که به خوبی از عهده این کار برآمد، اکنون باید دید تاریخ چه می‌گوید:

«آریستید که در بدو امر رئیس قوای آتن بود، به جای پوزانیاس به فرماندهی کل قوا منصوب گردید و چون همه کس در مقابل درستی او سر فرود می‌آورد، اتحادی دائمی ترتیب داد، اغلب بلاد یونانی جزایر و سواحل آسیای صغیر را در آن شرکت داد (۴۷۷) این اتحاد را عهد دِلس نامیدند، زیرا شورای آن در دِلس شهر مقدس قوم ایونی قرار گرفت. بلاد متعاهد نماینده‌ای به شورا گسیل می‌داشتند و از سهمی که می‌پرداختند خزینه‌ای مشترک در بقعه مقدس آپولون ترتیب دادند. ریاست شورا و حفظ خزانه و فرماندهی قوای بحری را به عهده آتن گذاشتند. مقدار کشتی و وجه نقدی که هر یک از بلاد متعاهد بایستی بدهد به تشخیص آریستید که در عدالت تألی نداشت واگذار شد» تاریخ ملل شرق ۸-۲۳۷.

بدین ترتیب قسمت مهمی از جزایر یونانی، فراخوانی آتن را به آسانی پذیرفته و با اینکه به قول توسیدید: «آتیک، به علت فقر خاک خود، از دیرگاه از تهاجم و تفرقه فارغ ماند» ۱۲۷ W. برای حفظ امنیت آتن که مادر شهرهای یونانی بود، فداکاری کرده و با پول و کشتی خزانه دِلس را یاری دادند و هیچیک از آنان از سرنوشت شومی که در انتظارشان بود و از دامی که برایشان گسترده شده بود آگاهی نداشتند، و جز به دوستی و صفا فکر نمی‌کردند. حال ببینیم تاریخ چه

می‌گوید: «به تدریج هرچه از خطر هجوم ایرانیان کاسته می‌شد، دادن پول و کشتی بر متعاهدین تکلیف شاق آمده در صدد برمی‌آمدند پای خود را از عهد دِلس کنار بکشند، سیمون رضا داد که عوض کشتی پول بدهند ولی کسانی را که از این کار نیز سرباز زدند به شدت تنبیه کرد.

نخست ناکزوس که از جزایر سیکلاد بود، در مقابل دعوی آتن علم مخالفت برافراشت ولی تحت محاصره درآمد مسخر شد (۴۶۷). بلاد یونانی آسیای صغیر طوعاً اوکراً ناگزیر بودند که در این عهد شرکت کنند و هر یک حصّه‌ای پردازند. تازوس جزیره بزرگ شمالی که بر سر طلای معادن تراس با آتن سرسرمی گذاشت پس از سه سال جنگ نیست و نابود گردید (۴۶۳) یعنی حصار خود را خراب کرد و کشتیهای خود را تسلیم نمود و مبلغ هنگفتی غرامت داد.

به این ترتیب عهد دِلس رفته‌رفته به فرمانروائی مطلق آتن مبدل گردید، خزانه مشترک را از دِلس به آتن فرستادند. شورای متعاهدین دیگر تشکیل نشد، متحدین کلیه خلع سلاح شدند و با ایشان معامله رعیتی به عمل آمد» (تاریخ ملل شرق ۲۳۹).

عهدنامه دِلس، آتن را از یک شهر قابل احترام جزایر یونانی به کشوری که دارای سیادت نسبتاً فراگیر است تبدیل کرد و اگر آتن لیاقت فرمانروایی داشت، می‌توانست با متحد کردن جزایر و بسط دموکراسی، نمونه کاملاً پایداری، از حکومت قانون ایجاد کند، که چنان جامعه توانائی، حتی می‌توانست جلوگیری اسکندر ویرانگر و دولت رم ستمگر باشد، ولی سیاستگران آتن، در ستمگری و

سیاهکاری، چندان دست کمی از دولت آشور نداشتند. به هر حال چنانکه خوانندگان گرامی توجه کردند، خوی برتری جوئی، سودجویی دست از گریبان آنان برنداشت. نخست به بهانه نبرد با ایران و بازسازی آتن خودسرانه و بدون موافقت متحدان، مبالغ هنگفتی از صندوق برداشت کردند و به حدی در این کار زیاده روی کردند، که مردم جزایر دریافتند، که دشمن اصلی آنان نه در آسیای صغیر بلکه همین مادر خطاکار است و در نتیجه زمینه شورش و نافرمانی بر ضد آتن روزبه روز وسیع تر شد و این دوران را که مقدمه بدبختی و تیره روزی تمام دنیای یونانی بود، تاریخ نگاران سیاسی، عصر طلایی نام نهاده و آتن را که با برداشت خائنانانه از صندوق متحدان به آرایش و پیرایش شهر پرداخته بود، بسیار ستوده اند.

در پایان این گفتار بدنیست راجع به موضوع مهمی چند سطری توضیح دهیم، شاید کسانی بگویند، بسیار خوب ایران می خواست سیادت و حاکمیت داشته باشد و دیگران نیز همین را می خواهند، پس نباید به آنان ایراد گرفت. ولی در اینجا یک اصل باید در نظر باشد، یونان می خواهد حاکمیت داشته باشد و خوانندگان گرامی متوجه شدند، که چگونه حاکمیت خود را، حتی نسبت به دوستان یونانی خود، اعمال کرد و این رفتار را با روشی که ایرانیان داشتند مقایسه کنید. در تاریخ بسیار اتفاق افتاده که ملتهایی به زیر دست ملتهای قویتر افتاده اند ولی از این ملتهای قوی تر، آنکه بیشتر رفاه و آرامش برای انسانها پدید آورده، هم در پیشگاه خدای بزرگ و هم در تاریخ ارجمندتر است.

## سخنی چند درباره سیادت زودگذر آتن

سرنوشت ملتها با افراد مردم، شباهت شگفتی دارد، همانطور که مردم بدرفتار و دروغگو به کیفر اعمال خود می‌رسند و پایان دردناکی خواهند داشت، ملتها نیز از این قانون برکنار نیستند. آنچه بر مردم آتن گذشته، سرگذشت بسیار عبرت‌انگیزی است که ملتها باید توجه کنند و دولتهای خود را، از رفتارهای غیرانسانی باز دارند، زیرا، رفتار ستمگرانه و سودجویانه، به نفع عده معینی از جامعه تمام می‌شود، ولی کیفر وحشتناک آن، شامل حال تمام افراد ملت می‌گردد. پس باید ملتها مراقب رفتار دولتمردان خود باشند و آنان را به طریق عدالت و رعایت حقوق مردم، در کشور و خارج کشور، رهنمون گردند.

شبه جزیره آتن، پنجاه هزار کیلومتر وسعت دارد و دارای کوهها و سرزمین کم برکتی است و چنانچه قبلاً در این کتاب یادآور شدیم بیشتر محصول آن انگور و زیتون بوده و بایستی گندم را از سایر ممالک وارد کنند و به علت زندگی فقیرانه که از فقر خاک ناشی می‌شود، دسته دسته از یونانیها، به هر جایی که ممکن بود، مهاجرت می‌کردند و رسم آنان براین استوار بود که اگر می‌توانستند تمام ساکنین قبلی را، برده خود گردانیده و آن محل را کاملاً یونانی می‌کردند.

از ۶۲۰ قبل از میلاد تا زمان بازگشت خشایارشا از یونان یعنی ۱۴۰ سال، قدرت آتن به‌طور کلی مربوط به همان محدوده ۵۰ هزار کیلومتر مربع بود، درست است که تمام کوچ‌نشینها، آتن را، به منزله مادر خود می‌دانستند، ولی هیچگونه تسلط نظامی یا سیاسی بر آنها اعمال نمی‌شد و اصولاً آتن قدرتی نداشت که بر سایر جزایر



فرمانروایی داشته باشد، ولی وقتی سرکوبی آتن شروع شد، جزایر به حکم وظیفه اخلاقی به عهده گرفتند که بر طبق پیمان دِلس هر یک مبلغی، به منظور دفاع از دنیای یونانی به آن صندوق پردازند و همین پیمان و فشار و ترس از ایرانیان، موجب مطرح شدن آتن به عنوان یک دولت شده و از آن پس دست تعدی به طرف جزایر یونانی دراز کرده و موجبات بدبختی و تیره‌روزی آن بخت برگشتگان را فراهم کرد.

این دست‌اندازی شوم آتن بر جزایر و کارهای دور از اخلاق و خلاف انسانیتی که از او سر زد تا پیمان آنتالسیداس، چنانکه یاد خواهیم کرد، ادامه داشت و این پیمان خاتمه استقلال واقعی آتن محسوب می‌شود. یعنی از سال ۴۸۰ تا ۳۸۷ به مدت ۹۳ سال، پس از این پیمان دنیای یونانی معنأً از توش و توان افتاد و به خوبی می‌توان گفت که در سراسر تاریخ، تا انقراض امپراطوری عثمانی، در زیر چکمه‌های سربازان این دولت یا آن دولت دست و پا می‌زد. اما رهبری ضد اخلاقی و ضد دینی آن برقرار بوده و هست و سیاستگران ستمگری که به یاری فنون جدید قدرت یافته بودند، در این چند صده اخیر، با الهام از فیلسوفان ضد اخلاقی، چنان برگهای سیاهی به تاریخ جهان افزودند که از گذشته‌های دور تاکنون بی‌مانند است.

### ناشایستگی آتن در کشورداری

عصری که نام طلایی در تاریخ یونان به خود گرفته، در حقیقت چیزی نیست جز پیش‌درآمد، خواری و بدبختی آتن و جزایر یونانی، اگر آتن یا بهتر بگویم سیاستگران آتن، اندک گرایش به رفتارهای انسانی داشتند، عهدنامه دِلس می‌توانست سرچشمه خیر و برکت

برای تمام جهانیان باشد، زیرا چنانچه حکومت دموکراسی، حتی به طور کاملاً ناقص، در جزایر یونان پامی گرفت و حکومت نسبتاً عادلانه بین جزایر برقرار می‌شد، چنان نیرویی پدید می‌آمد که به احتمال قوی زمینه‌ای برای قدرت یافتن اسکندر مقدونی و دولت ستمکار رم پدید نمی‌آمد، اما افسوس، که رفتار غیرانسانی و به شدت سودجویانه، سیاستگران آتنی، سراسر دنیای یونانی را در کام خونریزی و هرج و مرج فرو برد و آتن را که تازه در شمار دولتها درآمد بود، از جمع دولتهای مستقل خارج کرد.

چنانکه در گفتار گذشته یادآور شدیم، پولهایی که در صندوق پرستشگاه دِلس وجود داشت، بایستی به منظور دفاع از تمام جزایر یونانی بکار رود، ولی آتن برخلاف پیمان آن را در اختیار خود گرفت و به طور عمده و باشتاب به بازسازی آتن پرداخت و از کیسه فقیر جزایر تا توانست به شکوه و جلال آتن افزود و به زودی مردم جزایر دانستند که دشمن حقیقی آنان نه در آسیای صغیر بلکه در آتن است و آنان نادانسته، مار در آستین خود، پرورش داده‌اند و چون جزایر متحد نبودند آتن به آسانی بر آنان چیره شد و صندوق را از دِلس به آتن برد و سهمیه جزایر حکم باج و خراج پیدا کرد و به زور از جزایر دریافت می‌شد و هرکدام خودداری می‌کردند به سختی مجازات می‌شدند.

در این میان آتن، که از چیرگی بر جزایر سر مست شده بود، تصمیم گرفت از دریا خارج شده جهانگشایی کند و همانطور که جزایر را به بدبختی کشانده، دیگر نقاط را هم از این رهگذر بی بهره نگذارد، اینست که با تجهیز نیروی دریائی عظیمی به مصر حمله کرد، زیرا مصریان که بر اثر سوابق درخشان تاریخی، وجود بیگانگان را خوش

نداشته و پیوسته آماده شورش بودند، ولی این حمله به سختی به وسیله ایرانیان سرکوب شد، و بسیار جالب است که در اینجا تاریخ‌نگار سیاسی که جنگ دریایی سالامین را به تفصیل شرح داده و حتی فراموش نکرده، که بگوید هنگام تخلیه آتن، چون در کشتی جا نبود، سگ فلانی شناکنان به دنبال کشتی رفت تا در ساحل از خستگی جان داد، اما کشتی‌های ایران که در سالامین، پس از سرکوب کامل یونانیان به داردانل بازگشتند، او می‌گوید: هزار کشتی ایرانیان به سوی داردانل راه فرار در پیش گرفتند.

اکنون ببینیم درباره لشگرکشی آتن به مصر چگونه قلم‌فرسایی می‌کند، او پس از شرح اوضاع بازرگانی آتن می‌گوید: «خطری که این نیکبختی را تهدید می‌کند در آن است که آتن روزبه‌روز به غلاتی که وارد می‌کند، بیشتر متکی می‌گردد، اصراری که در حفظ تنگه داردانل و دریای سیاه دارد، و استعمارطلبی مداوم وی در سواحل و جزایری که بر سر راه تنگه‌ها قرار دارند، و نیز لشگرکشیهای نکبتبارش به مصر در ۴۵۹ و سیسیل در ۴۱۵ همه بدین سبب است. بر اثر همین اتکا و احتیاج است که آتن «اتحادیه دلوسی» را به امپراطوری تبدیل می‌کند، و هنگامی که، در سال ۴۰۵ اسپارتیان ناوگان آتن را در تنگه داردانل نابود می‌کنند، آتنیان به گرسنگی می‌افتند و ناگزیر تسلیم می‌شوند.»

W ۳۰۵.

ببینید چگونه پرده به روی زندگی جنایت‌بار آتنی‌ها می‌کشد، آتن غله می‌خواهد، پس باید، جزایر را که دست دوستی و یاری به سوی او دراز کردند، برده خود گرداند و به همه جوانب دریاهای مدیترانه و اژه و سیاه دست‌اندازی کند، تا زنده بماند، ولی راستی

اینست که توانایی ایرانیان، به شکست کامل لشگرکشی آتن به مصر، این ادعای تاریخ‌نگار را تکذیب می‌کند و ایرانیان با همان نیرو که، آتن را در این حمله به کلی ناکام کرد، بر دریاها نیز تسلط داشته، منتها بهره‌جویی ایرانیان، نه از بهره‌کشی از ستمدیدگان، بلکه از رواج تجارت بین‌المللی بود، به همین جهت، راههای تجارتی را باز می‌گذاشتند تا رونق جوامع بشری دوام پیدا کند و خود نیز بهره‌مند گردند.

ناگفته نماند که این ناکامی آتن در زمان سلطنت اردشیر درازدست رخ داد و پیداست که سرکوبی آتن در زمان سلطنت طولانی این شاه همچنان ادامه داشته و به همین جهت است که هرودوت می‌گوید: در زمان سلطنت داریوش و خشایارشا و اردشیر درازدست، یونانیان متحمل بیست نسل تیره‌روزی شدند.

اما راجع به لشگرکشی به سیسیل که در بین دوره‌های جنگهای پلوپونز رخ داد، در جای خود از آن یاد خواهیم کرد.

**جنگهای پلوپونز** - این جنگها که دنیای یونانی را به کلی از پا درآورد، از سال ۴۳۱ تا ۴۰۴ قبل از میلاد به درازا کشید، درباره علل این جنگها، هواداران آتن چنین نوشته‌اند که اسپارت و تب و دیگران به شکوه و جلال آتن رشک برده و با آتن به جنگ برخاستند ولی راستی به یکباره چیز دیگری است و رفتار نامردانه آتن و پشت پا زدن به همه اصول انسانی و رفتار خائنانه این شهر یا بهتر گوئیم، سیاستگران این شهر، اساس این جنگها را تشکیل می‌دهد.

برای روشن شدن این موضوع، باید از گذشته‌های دنیای یونانی یاد کنیم، قوم یونیا که ابتدا در خاک اصلی یونان، یعنی آتن و اطراف

آن به وسعت پنجاه هزار کیلومتر، جای گرفت، با ازدیاد جمعیت و همچنین فقر خاک، دسته‌دسته به کشتی‌ها نشسته و در پی زندگی بهتری روان می‌شدند، در طول چندین قرن، کم‌کم سراسر دریای مدیترانه را تا سیسیل و اسپانیا را درنوردیده، و چنانکه راه و رسم یونانیان است، ساکنین قبلی را یا کشتند یا برده خود گردانیدند و این سرزمینها کاملاً به صورت یونانی درآمدند و چون این جایگزینی به همت و کوشش خودشان بود، ازینرو به استقلال خود دلبستگی زیادی داشتند. اما پیوند روحی و فرهنگی خود را از هم نگسسته و در جشنهای ورزشی و غیره روابط و همبستگی کاملی باهم داشتند، این بود حقایق اوضاع سیاسی یونان پیش از پیمان دِلس. بعد از آنکه آتن به یاری شورشیان سواحل آسیای صغیر برخاسته و شهر سارد را که حاکم‌نشین ایران در آسیای صغیر بود به آتش کشیدند و ایران را به واکنش مرگباری واداشتند، سیاستگران آتن که خود باعث این بدبختی برای دنیای یونانی بودند، دعوتی از جزایر یونانی بعمل آوردند و در نتیجه در شهر دِلس صندوقی تشکیل شد و برای دفاع از دنیای یونانی، هر جزیره به اندازه توانائی خود، سهمی بعهده گرفتند، هیچکس گمان سوءاستفاده‌یی از این صندوق نمی‌برد، زیرا اینکار به آرزوی حفظ استقلال یونانیان انجام می‌گرفت و جزایر یونانی، آتن را مانند یک مادر مهربان دوست داشتند. اما دیری نگذشت که زمام امور آتن به دست پریکلس، قهرمان دوران طلائی آتن، افتاد و او با دست و دلی باز، با برداشت‌های هنگفتی از صندوق دِلس، نه برای دفاع از استقلال دنیای یونانی، بلکه برای آراستن و پیراستن آتن، همه جزایر را در مقابل حیرت‌انگیزی قرار داد و به‌زودی جزایر

فهمیدند که دشمن استقلال آنان نه ایران، بلکه مادر خود آنهاست و وقتی به چاره‌جویی پرداختند که دیگر دیر شده بود و آتن، هر جزیره را که، اعتراض می‌کرد به سختی تنبیه کرده و کمک‌های مالی ویژه دفاع از استقلال، رویه باج و خراج به خود گرفت، و آتن اعلام امپراطوری قلابی نمود و جزایر در شماره مستملکات این امپراطوری قلابی محسوب شد، در این میان اسپارت و تب و سایر قسمت‌هایی که خارج از حیطه تسلط آتن بودند، به حق احساس خطر کردند و به فکر چاره‌جویی افتادند، این وضع انفجارآمیز باعث شد، که آتش مهیبی در زیر خاکستر گسترش یابد. در انتظار نسیم ملایمی بود تا شعله‌های سوزان آن، تار و پود جهان یونانی را به خاکستر تبدیل کند. اکنون اسپارت و تب و سایر سرزمین‌های یونانی که خارج از پیمان دِلس بودند، به حق نگران وضع خود بوده و نیک می‌دانستند که آتن با آن خبث نیت، و با آن نیرویی که از جزایر بدست آورده، دیر یا زود، بر آنان خواهد تاخت، و همان سرنوشت شومی که شامل هم‌پیمانان دِلس گردید، سرزمین‌های آنان را نیز فرا خواهد گرفت و آن زمان دیگر راه نجاتی در بین نخواهد بود.

اکنون زمینه جنگ و خونریزی کاملاً مهیا شده بود و جنگ بین اسپارت و هم‌پیمانانش از طرفی و آتن از طرف دیگر در گرفت، در تمام این جنگ‌های بی‌پایان بدون فاتح، جز کشتار یونانی به دست یونانی و با فکر و اراده یونانی، هیچ نتیجه‌ای به دست نیامد و از وقایع مهم این دوره بروز بیماری و آگیرداری در آتن بود که جان گروه‌گروه از آتنیان را گرفت و در زوال هرچه زودتر آتن نقش اساسی داشت و پس از سالها برادرکشی «آنوقت بود که فرقه طرفدار صلح، هم در آتن و هم

در اسپارت پیش برد. نسیاس صلحی پنجاه ساله منعقد نمود که متن آن را در پرستشگاهها امانت گذاشتند و به موجب آن هر دو طرف آنچه در نتیجه فتوحات بدست آورده بودند به یکدیگر مسترد داشتند، این عهدنامه به صلح نسیاس معروف گردید ۴۲۱ ق م». ملل شرق ۴-۲۸۳.

### اردوکی به سیسیل

پس از دوره اول جنگهای پلوپونز، با آنهمه عدم موفقیت و کشت و کشتار دهشتناک، چنین انتظار می رفت که سیاستگران طماع آتن سر جای خود نشسته و حد و مرز خود را بشناسند و به جبران بدبختی و تیره روزی بی اندازه ای که برای دنیای یونانی پدید آوردند، بکوشند. ولی جریان کار درست برخلاف این بود. هنوز مرکب پیمان نسیاس خشک نشده که به اندیشه جهانگشایی جدیدی، آماده تصرف جزیره بزرگ سیسیل شدند، با مختصر اطلاعی از اوضاع جزیره سیسیل در آن زمان، بی خردی آتنی ها کاملاً آشکار می شود.

مرکز جزیره یعنی سیراکوز، در تصرف شعبه ای از قوم دوری بود، اینها به واسطه هم نژادی با مردم اسپارت روابط خویشی نزدیک داشتند و تجارت غلات و غیره که مورد احتیاج اسپارت بود، بین آنان جریان داشت، شهرهای دیگر در تصرف یونانیها بود که آنان هم با آتن روابط دوستی داشتند. از سوی دیگر در ساحل (تونس امروزی) دولت کارتاژ وجود داشت که شعبه ای از قوم فینیقیه بود. که اینها گاه بیگاه به جزیره حمله می بردند و شهرهای جزیره دست به دست می گشت و ناگفته نماند که کارتاژ به احتمال یقین، در موقع خطر از

مردم فینیقیه که در لبنان فعلی ساکن و از پشتیبانی ایران هم برخوردار بودند، کمک می‌گرفتند.

در چنین وضعی، کشتیهای جنگی آتن، به قصد تصرف سیسیل رهسپار شد و پس از کشاکشهای زیاد، آتنی‌ها شکست مفتضحانه‌ای خوردند و تاریخ در این باره چنین می‌گوید «عملیات به طول انجامید، سیراکوز، سردار قابلی به نام ژیلیپ از اسپارت گرفت، این سردار بر قوای آتن فایق آمده آنها را عقب نشانده، قوه بحریه آتن در خلیج محصور و یکباره تلف شد. سربازان هرچه خواستند به داخل سیسیل پس بنشینند نتوانستند و جز تسلیم چاره ندیدند. مردم سیراکوز سرداران را که نیسیاس و دموستن نیز از آن جمله بودند کشتند و اسرا را در لاتومی که سابقاً مقطع بود، حبس کردند، سربازان در آنجا از مرض، تشنگی و گرسنگی جان سپردند. ۴۱۳ ق م» ۲۸۶ تاریخ ملل شرق.

در این اردوکنشی دو نکته را باید در نظر گرفت، نخست اینکه آتن با حمله به دوستان اسپارت پیمان صلح را زیر پا گذاشت. دوم، ناتوانی دولت اسپارت، که در چنین واقعه خطرناکی که انبار غله او در خطر بود، فقط توانست سردار خود را با چهار کشتی به یاری سیسیل بفرستد و این سردار با کشتیهای محدودی که سیسیلیها داشتند، شکست خفت باری بهره آتنی‌ها گردانید.

### آغاز دوره سوم جنگهای پلوپونز

پس از شکست اردوکنشی سیسیل تاریخ چنین می‌گوید: «خبر این مصیبت مردم آتن را متحیر و مبهوت کرد. زیرا آتن بهترین سربازان



خود را از دست داده، کارخانه‌های کشتی‌سازی خالی و خزانه تهی شده بود. آن مقدار بحریه هم که باقی مانده بود، عمه نداشت. اسپارت از این اردوکشی استفاده کرده جنگ را از نو شروع کرد» ملل شرق ۲۸۶. در این دوره، اسپارت، ابتدا قسمت اعظم جزایر را که پس از پیمان دِلس خراجگزار آتن شده بودند، به طرف خود کشانید و «بالاخره به خیال دعوت ایرانیان افتاد و با اینکه این عمل به ضرر کلیه یونان تمام می‌شد به انجام آن برخاست... علیهذا، تیسافرن به نام شاهنشاه عهدی کرد که آسیای صغیر و بلاد یونانی‌نشین آن تا دریای اژه ملک بلامنازع ایران باشد. از آن به بعد طلای ایران بکار افتاده، کشتی تجهیز کرد تا بحریه آتن را نابود کند.» ۲۸۶ ملل شرق.

چون تاریخ‌نگاران یونانی و پیروان آنان، در اروپا و آمریکا به دلایلی روانی و اخلاقی خود را ملزم به بزرگداشت یونانیان می‌دانند و همانطور که در گفتارهای قبلی از نظر خوانندگان گذشت، با کمال مهارت، از آتن سرکوب شده با یک امپراطوری شکوهمند و پیروز تحویل خوانندگان داده‌اند، در وقایع بعدی نیز خواست خود را دنبال کرده و تا توانستند پرده بر روی زشتکاریها و عدم لیاقتها کشیده و چنین وانمود کنند که ایران با پول خود، تفرقه به میان یونانیان انداخته و آنان را از پای درآورده است. حالا چطور یک قوم آسیایی، یونانیان را، که خود را گلهای سرسبد جهان می‌دانستند، دست انداخته و به برادرکشی واداشته معلوم نیست.

حقیقت امر اینست که تا پایان اردوکشی به سیسیل، حتی تاریخ‌نگاران یونانی هیچ اشاره‌ای به دخالت ایران در امر یونان نکرده‌اند. ولی در پایان این اردوکشی، به درخواست اسپارت

کمکهای مالی ایران آغاز شد و این بدان جهت بود که رفتار خائنانه و سلطه جویانه آتن، چنان محیط ناامن بوجود آورده بود، و بطوری گرد یأس و بدبینی در میان یونانیان افشاندن بود که دیگر هیچکس به آینده خود اطمینان نداشت و تنها چاره را در جنگ با یکدیگر می دانستند، ولی در عین حال، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر نظامی، دچار چنان ناتوانی شده بودند که قادر به ادامه جنگ نبودند، وضع نظامی آتن پس از اردوکشی به سیسیل در آغاز این گفتار ذکر شد ولی اسپارت از آنهم بدتر بود، زیرا از نظر جمعیت حتی از آتن ضعیف تر و تلفاتی که در جنگهای دو دوره بر او وارد کرده بود جبران ناپذیر می نمود چنانکه در اردوکشی آتن به سیسیل، که مردم سیراکوز از اسپارت کمک خواستند، با اینکه دفاع از سیسیل برای اسپارت بسیار حیاتی بود، نتوانست کمک مؤثری به برادران هم‌نژاد خود بنماید و فقط توانست چهار کشتی و یکی از سرداران خود را به یاری بفرستد.

به هر حال جنگ همچنان ادامه یافت «عاقبت اسپارت اداره جنگ را به فرماندهی فعال و مدیر موسوم به لیزاندر وا گذاشت... لیزاندر چنان ضربت کاری به دشمن زد که منجر به سقوط آتن گردید.»  
۲۸۷ ملل شرق.

«بحریه آتن در داردانل در انتهای خلیجی که مصب رود آگوس پتاموس بود قرار داشت. لیزاندر چندین روز مراقب جزیره شد و چون بی خبری جزیره را دانست. در موقعیکه کشتی‌ها تقریباً مدافعی نداشت، ناگهان تاخت آورد، عده کمی گریختند، سه هزار آتنی اسیر و کشته شد (۴۰۵ ق م) خبر شکست شب به آتن رسید و چنانکه گزنفون می‌گوید «آنشب خواب به چشم احدی نرفت. همه

می‌گریستند اما بر زنده نه بر مرده... لیزاندر با قوای بزرگ و مهم خود شهر را از خشکی و دریا محاصره کرد. آتن دچار قحطی شده مردمش رو به مردن گذاشتند، اعظم شهر که اجازه گرفتند با اسپارت داخل مذاکره شوند، عمداً مذاکره را طول دادند، تا عاقبت آتن تسلیم شد

(۴۰۴ ق م) ملل شرق ۸-۲۸۷

اکنون هنگام آن فرارسیده بود که اسپارت مهارت کشورداری خود را نشان دهد، بدبختانه اسپارت نیز مانند آتن عمل کرد و جزایر را که به کمک ایران بدست آورده بود، با جگزار خود کرد و در آتن هم بطور بدی عمل کرد و طرفداران او به آدمکشی و ستمگری پرداختند و پس از مدت کوتاهی، سلطه آن بر آتن بسر آمد و باز زمینه مبارزه با اسپارت بالا گرفت که از آن سخن خواهیم گفت.

### سخنی چند درباره پایان دوره دوم جنگهای پلوپونز

اکنون که دوره دوم این جنگها به پایان رسیده، لازم است به نکاتی اشاره شود، این جنگهای بی فاتح و پرتلفات، دنیای یونانی را از نفس انداخت، و آتن که برافروزنده واقعی این ماجراها بود، به سختی ناتوان و درمانده شد، بویژه که اسپارت، از این ترکتازیها به بیم و هراس افتاده و ناچار جنگ با آتن را از سرگرفت، چیزی که هست دیگر رمقی برای هیچیک باقی نمانده و برای ادامه جنگ، چنین صلاح دیدند که از ایران کمک دریافت کنند، دولت ایران به مقتضای امنیت مرزهای خود، وارد میدان شده و به تقاضای کمک جواب مثبت می داد ولی در حقیقت تصمیم گیرنده واقعی در ادامه جنگ، خود یونانیها بودند، اینها بر اثر افکار به شدت مادی و فساد اخلاقی و رفتارهای ناپسند،

نمی توانستند یک زندگی آبرومندانه حتی برای خود دست و پا کنند و ناچار به سر و روی هم پریده و یکدیگر را نابود می کردند. اما با همه این درماندگی، در فن شارلاتانیسم، بسیار توانا بودند و نویسندگان چیره دست به پرده پوشی جنایات و نادیده گرفتن عدم لیاقتها و زشت ترین رفتارها پرداخته و این قوم درمانده را همسر و هم شأن امپراطوری عظیم و پربرکت هخامنشی قلمداد کرده اند و چون نوشته های آنان به طور عمده منبع آگاهیهای تاریخی است، میدان پر دامنه ای، برای گزافه گویی و لافزنی خود یافته و از هیچ دروغی پرهیز نکرده اند، اما خوشبختانه جهان به گونه ای آفریده نشده که دغلكاران و نیرنگبازان، کامیاب و سرافراز باشند بلکه همیشه روزگار سیاهی در انتظار آنان است و سیلی های سختی از گردش ایام خواهند خورد. بهترین نمونه، سرنوشت اقوام یونانی است، که از آغاز تاریخ، با بدبختی و هرج و مرج و توسری خوری شدیداً درگیر بودند و پس از مدت کوتاهی، مختصر سیادتی را که داشتند از کف دادند و با خواری هرچه تمامتر به زیر دست این و آن افتادند و ما در این باره سخنها خواهیم داشت.

## پیمان آنتالسیداس

### درماندگی یونانیان و رو آوردن به دربار ایران

به هر حال جنگ بین یونانیان همچنان ادامه داشت، بعد از آنکه اسپارت با کمک مالی ایران موفق شد، آتن و سایر قسمت های یونان را به زیر فرمان خود درآورد، مانند آتن ستمگری را آغاز کرد و این کار بی خردانه بر ناامیدی دنیای یونانی بسیار افزود و همه شهرهای مهم

یونان مانند آتن و تب رو به دربار ایران نهاده و تقاضای کمک برای رها شدن از یوغ اسپارتیان را داشتند. در صورتی که اگر اسپارت دارای چنان روحیه انسانی بود و با هم‌میهنان خود با دادگری رفتار می‌کرد، دنیای یونانی رنگ دیگری به خود می‌گرفت ولی این کارها از مردمی که، غرق در فساد و تباهی بودند، و رفتارهای بسیار زشت داشتند، ساخته نبود.

اما اسپارتیان، اوضاع جدید و چیرگی خود بر دنیای یونانی را کافی ندانسته، با اینکه سراسر یونان، برای مبارزه با اسپارت به هر دری می‌زدند. بر اثر بازگشت ده هزار یونانی از ایران و گزافه‌گویی‌های گزنفون به اندیشه جهانگشایی افتاد و تاریخ در این باره چنین می‌گوید: «اردوکشی آژیلاس. به این ترتیب دسته کوچکی از قشون، تنها و بدون فرمانده، به حالت غلبه سرتاسر قلمرو شاهنشاهی ایران را پیموده، ضعف آن مملکت بزرگ را مدلل نمود. در این هنگام لیزاندر به مردم اسپارت نصیحت کرد که موقع را غنیمت شمرده جنگ را به آسیا بیندازند، بنابراین اردویی ترتیب دادند (۳۹۰) و آژیلاس پادشاه جوان اسپارت را به ریاست آن برگزیدند. لیزاندر تا آنوقت از آژیلاس حمایت می‌کرد و خیرخواه او شمرده می‌شد. آژیلاس اگرچه می‌لنگید اما سربازی بی‌باک بود و از آنجا که اختیارداری لیزاندر بر وی گران می‌آمد به غلط رفته او را از خود دور نمود ولی پیشنهادش را که جنگ با وحشیان باشد پذیرفته حرکت کرد و در رأس قشونی مرتب تیسافرن و فرتابار ساتراپهای ایران را شکست داد و در آسیای صغیر دست بکار تطاول شد.

هنوز در تهیه جنگ تازه بود که از اسپارت فرمانی رسیده او را

برای دفاع و وطن امر به بازگشت داد ۳۹۴ آژیلاس چون این خبر بشنید گفت «شاهنشاه مرا با ده هزار کماندار شاهی از آسیا بیرون می‌کند» و این کنایه از سگه ایران بود که نقش کماندار داشت.

فی الواقع ایرانیان پول زیادی در یونان ریخته اتحادی بر ضد اسپارت ساختند، تب، گزنت، ارگوس و آتن نیز در این اتحادیه داخل بودند ۳۹۵ (۲۹۶ ملل شرق).

و باز می‌گوید «آنتالسیداس اسپارتی در سال ۳۸۷ به شوش رفت تا در این باب با شاهنشاه مذاکره نماید و عهدنامه‌ای که آورد از طرف تمام مردم یونان به قید قسم پذیرفته شد.» ۲۹۶ ملل شرق.

و «احوال بدین منوال بود و از زمانی که آنتالسیداس مذاکرات خود را با تیری باذ شروع کرده بود، دو سال می‌گذشت، بی‌اینکه پیشرفتی حاصل شده باشد، تا اینکه سفیر زیرک بالاخره به دربار شوش به توسط تیری باذ راهی یافت و او آنتالسیداس را به حضور اردشیر برد» تاریخ ایران باستان اردشیر دوم ۱۱۱۷.

می‌دانیم که اسپارت و آتن، در طی چندین سال جنگهای داخلی و بدون پیروزی، ناچار شدند با یکدیگر آشتی کنند و از همه امتیازاتی که در جنگ بدست آورده بودند. چشم‌پوشی نمایند و این بدان جهت بود که کمی جمعیت و ناتوانی مالی همه را از پادراورده بود، اما آتن پس از چند سالی که نیرو گرفت و کشتی‌هایی فراهم کرد، آسوده ننشسته به اندیشه تصرف جزیره سیسیل، به آنجا یورش برد و با اینکه اسپارت با مردم سیراکوز مرکز جزیره سیسیل، بستگی قومی داشت، به اندازه‌ای ناتوان بود که فقط چهار کشتی با یکی از سرداران خود را به کمک جزیره فرستاد. سرنوشت آتن را پس از اردوکشی به سیسیل

می دانیم که چه مفتضحانه بود و دار و ندار خود را بر سر این بی خردی گذاشت. سپس که اسپارت احساس ناامنی می کرد و توانایی متقابله احتمالی با آتن را نداشت. از این رو دست به دامان دولت ایران شد و با کمک مالی ایران بر آتن و سراسر جزایر چیره شد، ولی این چیرگی همانطور که گفته شد، بسیار نامردمی و ستمگرانه بود، به حدی که تمام مردم جزایر و آتن و غیره، رو به دربار ایران آورده و تقاضای کمک، برای دفع شر این جهانگیر مصنوعی را داشتند.

این بود شرح مختصری از اوضاع یونان، ناگهان در تاریخ می خوانیم که اسپارت حمله به آسیای صغیر کرده و فرنا باز و تیسافرن ساتراپهای ایران را شکست داده و ایران از ناتوانی با دادن ده هزار سکه و به قولی سی هزار سکه رشوه از بند او رسته است. چنین دروغ آشکاری را تاریخ نگاران یونانی نوشته و شرمنده نشده اند. این واقعه آنطور که نوشته اند به کلی دروغ است و اگر هم چنین حمله ای شده، خودسرانه و بی خردانه و بسیار کم اهمیت بوده و دولت اسپارت او را احضار کرده است. در حقیقت این پول کمکی بوده که بخشهای مختلف یونان برای دفاع و دفع شر اسپارت طلب می کردند نه چیز دیگر.

باید دانست که آنتالسیداس رجل معروف اسپارت مأموریت یافت، که با نمایندگان دولت ایران، جهت دست یافتن به یک مصالحه همگانی بین یونانیان مذاکره نماید و این مأموریت، به مناسبت بی اعتمادی ایران به عهد و پیمان یونانیان سالها به درازا کشید و علت از هم گسیختگی سیاسی و هرج و مرج اجتماعی عجیبی بود که همیشه جوامع یونانی با آن مأنوس بودند، درست از همان سال ۳۹۵



که تاریخ‌نگاران یونانی مدعی چنین فتح الفتوحی شده‌اند، از فقر و ناامیدی و عدم اعتماد به یکدیگر، در تمام یونان زمینه آماده می‌شد تا آنتالسیداس مأموریت خود را آغاز کند و این باور نکردنی است که دولت ناتوانی مانند اسپارت که با پول ایران دارای قدرت شده و اکنون هستی او بر اثر هیجانات دنیای یونانی به مخاطره افتاده بود، از طرفی سفیر صلح به دربار ایران بفرستد و از طرف دیگر به جهان‌گشایی پرداخته ایرانیان را به ستوه آورد.

به هر حال پس از چند سال مذاکره کوششهای آنتالسیداس به نتیجه رسید و دولت ایران به تیسافرن والی آسیای صغیر دستور داد تا مجمع بزرگی از نمایندگان یونان در جزیره قبرس تشکیل دهد و مصوبات این مجمع مورد قبول همگان قرار گرفت که مهمترین آن راجع به آتن بود. آتن که با سوءاستفاده از حسن نیت جزایر و پشت پا زدن به پیمان دگلس یک امپراطوری قلابی چند جزیره‌ای بوجود آورده بود، پس از اشتباهات و جنایات عدیده، سر جای خود نشست و به سه جزیره که برای او تعیین شده بود قناعت کرد. و همانطور که در گفتارهای پیشین اشاره شد از سال ۴۸۰ قبل از میلاد که آتن با حيله و تزویر از حالت یک شهر به یک کشور چند جزیره‌ای تبدیل شد، تا سال ۳۸۷ یعنی نود و سه سال پر درد و رنج، این مردم خود بزرگ‌بین ستمگر، آغاز و پایان دولت خود را گذرانیده و به زیر دست این و آن افتادند و تا هنگام متلاشی شدن امپراطوری عثمانی، به کمک ملل دیگر، دولت یونان فعلی پدید آمد و ما برخی از علل این خواری بی‌پایان یونان باستان را در همین کتاب به کوتاهی یاد خواهیم کرد.

## اردشیر دوم و کورش کوچک

پیش از آنکه چگونگی پایان استقلال یونان را روشن کنیم، بدنیست کمی درباره دو شخصیت تاریخی ایران که هم زمان با این رویداد مهم می‌زیستند و هر یک به طریقی با آن بستگی داشتند به کوتاهی یاد کنیم.

زمان اردشیر دوم، پادشاه هخامنشی را، مورخین ایرانی و خارجی، دوران ضعف و ناتوانی هخامنشیان دانسته و یک دلیل قاطع برای درستی این نظریه را، بازگشت ده هزار یونانی، که بخشی از لشگریان کورش کوچک بودند، ذکر می‌کنند.

باری اردشیر دوم، بنا بر قانون آن زمان به شاهی رسید و در ابتدای سلطنت دریافت که وجود برادرش کورش کوچک مایه شر و فساد است و به پیروی از این نیت دستور کشتن او را صادر کرد ولی بدبختانه ملکه مادر، از جریان آگاهی یافت و به سرعت خود را به کورش رساند و طوری او را با بدن خود پوشانید که کشندگان نمی‌توانستند آسیبی به کورش برسانند و بالاخره پس از اندک زمانی با کوششهای ملکه مادر، اردشیر دوم برادر را دوباره به فرمانفرمایی آسیای صغیر گماشت، یعنی قسمت مهمی از زرخیزترین متصرفات امپراطوری ایران در اختیار کورش کوچک قرار گرفت، ناگفته نماند که سرزمین مصر مدتها پیش از اردشیر دوم، از تصرف دولت ایران خارج و مستقل شده بود و به این استقلال قناعت نکرده به راههای گوناگون کوشش در شوراندن دیگر بلاد آسیای صغیر داشت. کورش کوچک، که کوچکی برازنده وجود او بود، به جای اینکه از این موقعیت ممتاز بهره جسته و مصر را به اطاعت درآورد و کانون خطر را براندازد، پس

از رسیدن به شهر سارد که مقر فرمانروایی او بود، سرگرم تنظیم نقشه، برای شکست برادر گردید و بدون توجه به عواقب خطرناک این جاه طلبی، و با پشت سر گذاشتن مصر فتنه‌انگیز، کلیه امکانات خود را برای نابودی برادر تجهیز کرد، و با اینکار فرصت کافی در اختیار مصریان گذاشت که با فراغ بال بشورانند فینیقیه و جزیره قبرس پردازند. ولی کورش به این قناعت نکرده و چون نیروی کافی برای نبرد با برادر را نداشت به آتن و اسپارت و کلیه جزایر یونانی، که بر اثر جنگهای پلوپونز فقیرتر نیز شده بودند، نامه پرانی کرد و به گردآوری مردان جنگی پرداخت و در حدود سیزده هزار نفر از نخبه‌ترین مردان جنگ آزموده یونانی را، برای جنگ با برادر در اختیار خود گرفت. و با این لشکر ناهمگون، به قصد نابود کردن برادر به درون امپراطوری ایران حرکت کرد.

از سوی دیگر اردشیر دوم نیز رو به آسیای صغیر نهاد و طرفین در یک جنگ شدید درگیر شدند و درگیر و دار جنگ، کورش کوچک کشته شد، و با کشته شدن او، لشگریانش، غیر از یونانیان، به اردشیر پیوستند. کورش کوچک با آوردن این سیزده هزار نفر در واقع ماری در آستین ایران انداخت، یونانیان مثل همیشه ادعا می‌کنند که در جنگ با اردشیر دوم، ما قسمت مقابل خود را شکست دادیم و آنها را دنبال کردیم، سپس که به اردوگاه خود آمدیم دیدیم اردوگاه غارت شده و کورش کشته شده و در این جنگ ما هیچ کشته ندادیم و فقط چند نفر زخمی شدند که دروغ آشکار است، چطور ممکن است در یک حمله به این دامنه کسی کشته نشده باشد، به هر حال ایرانیان با کمال شکیبائی و بردباری با جریان روبرو شدند. ارتش ایران که پس از تقریباً

۱۶۰ سال حکومت بر جهان آن روز نازپرورده شده و در این ارتش بسیاری از ملل شرکت داشتند و سپاهیان ایران چون هسته مرکزی آنان را در اختیار داشت و به همین جهت ایرانیان تا می توانستند از درگیریهای زائد خودداری می کردند، از طرفی سیزده هزار یونانی نخبه و از جان گذشته و آماده هرگونه کشش و کوشش در برابر ارتش ایران بود و ایرانیان چنانکه از آن یاد خواهیم کرد با خردمندی و دوراندیشی غائله را خاتمه دادند و در اینجا ذکر این واقعه تاریخی بی مناسبت نیست.

در زمان سلطان سنجر سلجوقی، دسته‌ای از ترکان به نام غز به مرزهای ایران نزدیک شده و درگیریهایی بین آنان و ارتش سلطان سنجر رخ داد و در این میان مذاکراتی بین ترکان غز و سلطان سنجر آغاز شد و ترکان پیشنهادات سنجر را پذیرفتند، اما سرکردگان سپاه که مال و منال ترکان غز را لقمه سهم الهضم و لذیذی می دانستند، کار را به جنگ کشانیدند. ترکان غز که از هر طرف ناامید بودند به سختی پافشردند و لشگر سلطان را از جاکنده و خود او را دستگیر کردند و در خراسان پر نعمت پراکنده شده و ستمگریهای بی شمار رخ داد.

منظور از یادآوری این واقعه تاریخی اینست که، رفتارهای غیرانسانی، چه پیش آمدهای غیرمنتظره‌ای در پی تواند داشت و ایرانیان به خواست خداوند متعال، به بسیاری از نکات جهاننداری واقف بوده و در بیشتر پیش آمدها خردمندانه عمل می کردند.

درباره بازگشت ده هزار یونانی، برخلاف خلاصه نویسی که در این کتاب پیش گرفته‌ام، به تفصیل پرداخته و حقیقت موضوع را روشن خواهم ساخت. یونانیان باستان، پیش آمدهای خفت بار را، به

شیوه شارلاتانیسم، برای خود افتخارآمیز جلوه داده و چون هیچ‌گونه منبع خبری جز نوشته‌های آنان در دست نیست، میدان فراخی برای دروغ‌پردازی و گزافه‌گویی در پیش رو داشته و راستی اینست که تا توان داشته‌اند، در این میدان پیش‌تاخته‌اند. و از این کار بی‌خردانه به نتایج شومی رسیده‌اند. به گفته فردوسی:

رخ مرد را تیره دارد دروغ - بلندیش هرگز نگیرد فروغ

درباره وضعیت سیزده هزار یونانی باید گفت که اینها، نه سربازان و نه فرماندهان، از سپاهیان معمولی نبودند و از آتن و اسپارت و دیگر نقاط یونان، از نظر قدرت و جنگاوری، دست‌چین شده، چنانکه اگر بخواهیم از میان یکصد هزار سپاه زنده‌ترین آنان را برگزینیم، به دشواری می‌توان چند هزار سرباز انتخاب کنیم.

از سوی دیگر چون فرماندهان اصلی به وسیله سردار ایرانی کشته شدند، یونانیان فرماندهان جدیدی برای خود برگزیدند، که در درجه دوم اهمیت از نظر فرماندهی و شخصیت قرار داشتند و یکی از آنها گزنفون بود که این شخص شاگرد سقراط و از خانواده‌های رده بالای آتن بشمار می‌رفت. در اینجا یادآور می‌شوم، مردم یونان باستان که در خود بزرگ‌بینی، خودستایی و پراکندن تخم فساد و تباهی، مقام اول را در جهان دارا بودند و بر اثر همین خویهای زشت تمام مردم جهان را بربر و وحشی می‌دانستند و خود را گلهای سرسبد آفرینش می‌پنداشتند ولی در طی جنگهای پلوپونز، چنان نکبت و فقر و بدبختی، گریبانگیر این گلهای سرسبد شده بود، که تعداد زیادی از برجستگان به درخواست یک دولتمرد ایرانی به مزدوری او درآمدند. از سخن خود دور نشویم، داستان بازگشت ده هزار یونانی از

آنجا آغاز می شود که کورش کوچک در جنگ با برادرش اردشیر دوم، کشته شد و ارتش ایرانی او به اردشیر پیوستند ولی در حدود سیزده هزار یونانی بنای نافرمانی را گذاشتند و می خواستند با اسلحه و پول ایران به همراه تیسافرن سردار ایرانی که به فرماندهی آسیای صغیر گماشته شده بود، روان شوند و غارتکنان خود را به آسیای صغیر برسانند ولی ایرانیان چنین کاری را صلاح ندانسته و کوشش کردند تا آنها را بدون خونریزی رام گردانند. اما یونانیان پس از مذاکرات مفصل قانع نشده و در این میان چند هزار نفر به ارتش ایران پیوستند. تیسافرن سردار ایرانی فرماندهان آنان را برای گفتگو فراخواند و چون از نیت پلید آنان آگاه شد دستور داد همه را سر از تن جدا کردند و یونانیان که چنین دیدند، فرماندهان دیگری برای خود برگزیدند که یکی از آنان گزنفون نویسنده کتاب بازگشت ده هزار یونانی بود. در هر حال تیسافرن یونانیان را تا جایی که در نظر داشت به همراه آورد و چون آنها به هیچوجه از نیت شوم خود دست برنداشتند آنها را ناچار کرد که از طریق بی راهه و از میان قبایل جنگجو به طرف وطن خود رهسپار شوند. در اینجا گزنفون نمی نویسد که علت این تغییر مسیر چه بوده، حقیقت اینست که سردار ایرانی با راندن یونانیان به معابر سخت و پر از قبایل جنگجو دو کار انجام داد. اول اینکه از شر غارتگری یونانیان آسوده شد و دوم قبایل جنگجو و غارتگرا، سرگرم مبارزه، با یونانیان کرد، گزنفون در پایان مسافرت می گوید ۹۸۰۰ نفر یونانی، پس از آنهمه جنگ و گریز، به دریا رسیدند، که دروغ آشکاری است. ولی دیودور مورخ یونانی، تعداد یونانیان جان بدر برده را ۳۸۰۰ نفر ذکر کرده که تا اندازه ای می توان باور کرد.

بهر حال گزنفون که با تفصیل کلیه پیش آمدها را نوشته، از مذاکرات و کشمکش‌هایی که به این تغییر مسیر خطرناک انجامید، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، نگفته پیداست که یونانیان خودخواه و لجوج به آسانی این تغییر مسیر را نپذیرفته و کشاکشهایی در میان بوده و در این میان چه بسا تلفاتی داده و گروه زیادی از آنان به ایرانیان پیوسته باشند، راستی هر چه باشد، یونانیان به این راه خطرناک داخل شده و گزنفون که به مقدمات و مذاکرات و اقداماتی که منجر به پیش گرفتن چنین راهی شد اشاره‌ای نکرده چنین می‌نویسد: یونانیها پس از سوزانیدن ارابه‌ها و خیمه‌ها و زیادی باروبنه نهار خوردند. در این حین مهرداد با سی نفر سوار در رسیده خواست با یونانیها مذاکره کند و گفت، منم از دوستان کورش بودم و حالا می‌خواهم آن کنم که شما خواهید کرد. اینست که آمده‌ام قصد شما را بدانم. یونانیها گفتند ما می‌خواهیم، به خانه‌های خود برگردیم. مهرداد گفت، اگر شاه بخواهد، شما جان بدر نخواهید برد. از این حرف او یونانیها استنباط کردند که او فرستاده پارسی‌ها است. سرکردگان بین خودشان قطع کردند، که بهترین کار جنگ کردن است... یونانیها حرکت کرده از رود زابات گذشتند و هنوز دور نرفته بودند که مهرداد با دویست نفر سوار و چهارصد نفر تیرانداز با فلاخن دار، باز پیدا شد و در ابتدا وانمود کرد دوست است، ولی همینکه نزدیک آمد، تیراندازان و فلاخن‌داران، باران تیر و سنگ به یونانیها باریدند و عده‌ای زیاد از یونانیها زخمی شدند... چند روز دیگر باز مهرداد با هزار نفر سوار و چهار هزار تیرانداز و فلاخن دار از دره گذشت... پس از آن یونانیها چهار فرسنگ راه رفته و در بین راه قشون عظیم تیسافرن نمودار شد. تیسافرن



خواست بر ضد پس قراول و پهلوهای قشون یونانی عملیاتی بکند و یونانیها سخت دفاع کردند. درین احوال تیسافرن قشون خود را کنار کشید و یونانیها تیرهای پارسی ها را جمع کردند تا در موقع جنگ بکار برند<sup>۱</sup> خوانندگان عزیز درست توجه کنند. گزنفون چنانکه قبلاً گفته شد، تا لحظه تغییر مسیر هیچگونه برخوردی را بین طرفین یاد نمی‌کند، راستی هرچه بوده در پایان یونانیها ناچار پیشنهاد ایران را پذیرفته و وارد مسیر دشوار و خطرناک شدند. اما ایرانیان می‌دانستند که یونانیان هوشیار و زیرک، برای فریب ایرانیان، مقداری از راه جدید را طی کرده و همینکه از عزیمت عمده سپاه ایران به طرف آسیای صغیر مطمئن شدند به بزرگراه اصلی بازگشته و غارت کنان خود را به آسیای صغیر برسانند. به همین جهت ایرانیان تدابیری اندیشیدند که این کار را برای یونانیان غیرممکن سازند. وقتی مهرداد با سی سوار به دیدار آنها آمد. گزنفون، مذاکرات با مهرداد را ننوشته و صلاح ندیده یادی از آن کند، ولی مسلماً مهرداد راجع به سرعت بخشیدن به راهپیمایی مذاکراتی انجام داده ولی نتیجه مطلوب نبوده و ایرانیان به این حقیقت پی برده بودند که یونانیها قصد ندارند این راه پرخطر را ادامه دهند. اینست که مهرداد مأمور راندن یونانیها به درون راه خطرناک شد و با چند صد سوار این کار را انجام داد و دوباره پس از چند روز، برای کاملاً ناامید کردن یونانیها و سرعت بخشیدن به راهپیمایی حمله دیگری انجام داد و یونانیها پس از این واقعه به کلی

۱. این قسمت یک دروغ آشکار است. عمده قوای عظیم تیسافرن در بزرگراه اصلی مستقر بوده و اگر هم می‌خواستند نمی‌توانستند آنها را به کوره راه کوهستانی بکشانند و آنگاه وقتی مهرداد با سواران کمی یونانیان را در کوره راه به جلو رانده چه نیازی به قوای تیسافرن بوده است. گزنفون با گرافه و دروغ کتاب خود را آغاز و به پایان رسانیده است.

امید خود را از دست داده و با خفت و خواری هرچه تمامتر، به طرف سرنوشت شوم خود رهسپار شدند.

تاریخ‌نگاران که گزافه‌گوییهای گزنفون را باور کرده، درباره رفتار ایران با این ده هزار یونانی، انتقاداتی کرده‌اند و ما انتقاد شادروان حسن مشیرالدوله را که از رجال مسلمان و ایرانی است، از تاریخ ایران باستان نقل می‌کنیم؛ شادروان مشیرالدوله درین باره شرح مفصلی نوشته و کوتاه شده آن را نقل می‌کنیم: «اگر حقیقت امر این چنین بوده، که گزنفون نوشته، باید گفت، که رفتار دربار ایران با این یونانی‌ها رفتار بسیار غلطی بوده، دربار ایران بایستی یکی از دو شق را انتخاب کرده باشد، یونانیان را قهراً مجبور به خلع اسلحه و تسلیم شدن کند و یا آنها را در تحت حمایت خود گرفته به اوطانشان برساند....»

این دو کار را، جدا از هم مورد بحث قرار می‌دهیم. اولاً خلع سلاح یونانیها، در صورت موفقیت کامل، منجر به کشته و زخمی شدن عده زیادی از طرفین می‌شد و سپس یونانیهای خلع سلاح شده، مانند سپاه دشمن، توسط لشگریان مورد بدرفتاری قرار می‌گرفتند و این کار دو اشکال داشت. اولاً برخلاف روش جهاننداری ایرانیان بود، که سعی داشتند مسائل به روشی انسانی حل شود و این رمز پیشرفت آنان بود. دوم سرکوبی کسانی که صدها کیلومتر از خانه و کاشانه خود دور هستند، باعث رنجش یونانیانی می‌شد که به عناوین مختلف مثل طبیب، هنرپیشه، سپاهی و فرمانده در ایران و ارتش ایران خدمت می‌کردند و همچنین ایران رعایای یونانی بسیاری در آسیای صغیر داشت، که اینها از این موضوع ناراحت شده و چه بسا عکس‌العملهایی نشان می‌دادند، پس خلع سلاح یونانیها، که حتماً با

جنگ ممکن بود، کار درستی نبود. دوم - تحت حمایت گرفتن آنان و بردن به آسیای صغیر هم اشکالاتی داشت. کسانی که در عمق خاک امپراطوری ایران خیره‌سری و سرکشی می‌کردند. پس از پیمودن راه طولانی به دنبال ارتش ایران و با خرج ایران، تازه با نیروی کامل به دشمنان ایران پیوسته و چه بسا کارها را بر ایرانیان دشوار می‌کردند و این کار با مثل، مار در آستین پروراندن، کاملاً صدق می‌کرد. البته این کار زیانهای دیگر هم در بر داشت و ما برای دوری از تفصیل بیشتر، از شرح آن خودداری می‌کنیم.

بنابراین بهترین کار همان بود که تیسافرن، سردار ایرانی انجام داد، که پس از مسالمت طولانی با آنان و جذبِ عده زیادی از یونانیان به ارتش ایران، که واقعاً معلوم نیست چند هزار نفر وارد راه پرخطر شدند، بی‌گمان عده آنان بسیار کمتر از ده هزار نفر بود، و خود گزنفون از پیوستن عده‌ای به ایرانیان یاد می‌کند و همانطور که گفته شد، تیسافرن باقیمانده یونانیان را ناچار کرد، که از بی‌راهه برگزند و آسیب و با خفت و خواری هرچه تمامتر آواره کوهها و دشتها شوند.

اما هنرگزافه گویی یونانیان کارساز شد و از این راهپیمایی توأم با سرافکنندگی، حماسه‌ای به نام بازگشت ده هزار یونانی، پدید آوردند. در بین جوامع گوناگون، از نظر هنر شارلاتانیسم، شباهت بسیاری بین یونانیان باستان و کمونیستها دیده می‌شود، کمونیستها هم، که از آغاز انقلاب کمونیستی به بن‌بست رسیدند، در حدود هفتاد سال با استفاده از اوضاع درهم ریخته جهان، که به پایمردی سیاستگران ستمگر غرب ایجاد شده بود، خود را ناجی ستمکشان نامیده و در پایان که همه چیز آنان با شکست روبرو شد، کاخهای پوشالی

کمونیسم از پایه فروریخت، یونانیان باستان هم درست به همین نقطه رسیدند، که در گفتارهای پیش در همین کتاب به تفصیل اشاره شده، نکته‌ای که در پایان این گفتار یادآور می‌شوم اینست که پیش آمده‌های مهم اجتماعی ناگهانی نیست، انقلابات، شورشها هرکدام، ده‌ها سال نیاز به زمینه‌چینی دارند تا وقوع یابند. اینکه می‌بینیم آنتالسیداس، پس از چند سال کوشش در سال ۳۸۷ ق م. نظر موافق ایران را به دخالت و حکمیت در امور یونان، بدست آورد. بدون مقدمه نبوده، و در حقیقت در حدود سال ۴۲۰ ق م. یونانیان بر اثر جنگهای داخلی و بی‌نتیجه بودن آن، دچار سردرگمی و یأس عجیبی شدند و در پایان، از شدت درماندگی و بی‌سروسامانی، داوطلبانه دخالت ایران را، در امور خود، پذیرفتند.

### سخنی چند درباره کشور گشایان

یکی از بدبختیهای بزرگ جهان ما، که تلفات و ویرانگریهای بی‌شمار در بر داشت، مسئله مردان کشورگشا بوده که اکنون نیز به صورت دیگر وجود دارد، گاهی از یک گوشه جهان، سردار کارآزموده‌ای به تکاپو افتاده و به کشورها تاخته و ملتهای بیشماری را در گودال هرج و مرج و بی‌ثباتی سرنگون گردانیده است. این مردان کارآزموده، برخی در لباس تمدن به این‌کار می‌پرداختند مانند اسکندر و ناپلئون و برخی با وحشیگری به کار برمی‌خاستند مانند آتیلا و چنگیز ولی کار آنان به طور عمده موجب تشدید هرج و مرج و بی‌ثباتی که نتیجه آن، نابودی میلیونها انسان بی‌پناه و ویرانی شهرها بوده است. برای مثال ناپلئون در فرانسه سربرآورد و پس از تحکیم

قدرت خود به کشورگشایی پرداخت و در اروپا فتوحات نمایانی کرد و به مصر لشگر کشید و پس از گشودن این کشور قصد داشت به هند نیز بتازد و چون این کار به اشکالاتی برخورد، به همراه صدها هزار سپاهی به روسیه تاخت، روسها شهرهای خود را آتش زده عقب نشستند و این کار تا گشودن مسکو ادامه داشت. سپس چون هجوم سرما آغاز شد، کشورگشای ما آهنگ بازگشت نمود و در این عقب‌نشینی از صدها هزار لشگر، جز عده کمی باقی نماند و همین کار کافی است که به حق نام او را در ردیف جنایتکاران بزرگ تاریخ ثبت کنیم. ناپلئون در اسپانیا هم، نه به این شدت، ولی آنجا نیز جنایات بسیار انجام داد، که همان اسپانیا کافی بود که نامش به زشتی یاد شود.

درباره نادرشاه افشار نیز باید گفت، که با جوانمردی و دلیری کار خود را آغاز کرد و تا آنجا که کشور ایران را از تجزیه نجات داد و دشمنان خارجی را درهم کوبید، ولی حمله به هندوستان و جنایات بی‌شماری که در آنجا از او سر زد، برگ سیاهی به زندگی سیاسی او افزود و همانطور که دودمان خانواده‌های بی‌شماری را به باد داد، خانواده او نیز به شکل عجیبی قتل عام شد و از بین رفت و هیتلر، ناپلئون و اسکندر نیز به سرنوشت شومی دچار شدند.

به هر حال یکی از کارهای ضروری جهانیان اینست که مبنای قضاوت خود را بر عملکرد انسانی اشخاص قرار دهند و کسانی که با وسائل غیرانسانی موقعیتی برای خود کسب می‌کنند، نباید با گردن افراشته در تاریخ خودنمایی کنند.

## اسکندر گجستک (ملعون) یا جهانگیر ویرانگر

اوضاع جهان پیش از حمله اسکندر. از نظر تجارت و تبادل فرهنگ‌های گوناگون، مدت ۲۲۰ سال به کوشش ایرانیان از کارتاژ (تونس امروزی) تا حبشه و مصر از طریق کانالی که به امر داریوش حفر شده بود، با دریای عمان و هند ارتباط برقرار بود و از طرفی بزرگراه بزرگی مصر و آسیای صغیر را به ایران و افغانستان و چین و هندوستان را به هم پیوسته و بر اثر کنترل هجومها و کشت و کشتارهای دهشتناک و شهرسوزیها، چنان ثروت و آرامشی بوجود آمده بود که دیگر در جهان مانندی پیدا نکرد، پس از ۲۲۰ سال آرامش، خاطرات شهرسوزیها، برده کردن ملتها که عادت همیشگی دولتهای عیلام، آشور، بابل و مصر بود، از اذهان مردم زدوده شد و جهانیان، ناآگاه از سرنوشت شومی که در انتظارشان بود چنین می پنداشتند که هر کشور به جای ایران بر آنان حکومت کند، اوضاع به همین منوال ادامه خواهد داشت، اگر جهانیان، بویژه ملت‌های یهود و مصر می دانستند که چیرگی اسکندر چه پی‌آمدهای هولناکی برای آنان دارد. روستا به روستا و خانه به خانه با او به نبرد برمی خاستند، و مانع پیروزی او می شدند، ولی همانطور که گفتیم مردم چنین می پنداشتند، که زندگی کردن در زیر فرمان ایران با اسکندر چندان تفاوتی ندارد و به همین جهت، همینکه سرداران ایران در آسیای صغیر از اسکندر شکست خوردند، او به آسانی بر مصر و سایر نواحی دیگر دست یافت و پس از کوتاه زمانی به سوی ایران روان شد.

اگر بخواهیم شرح جنگ‌های اسکندر را با ایرانیان بنویسیم، صفحات زیادی را پر خواهد کرد و بهتر است خوانندگان گرامی به

تواریخ، بویژه تاریخ ایران باستان نوشته شادروان حسن مشیرالدوله پیرنیا مراجعه کنند. اما آنچه باید بنویسم اینست که چند نکته، موجب پیشرفت اسکندر شد، که آنطور که باید و شاید به آن اشاره نشده است. مهمترین علت شکست ایرانیان، نداشتن مدیریت قوی و دوراندیشی بود که با وجود آنهمه امکانات، داریوش بایستی دستور می داد، آمادگیهای در ممالک ایجاد می شد که در صورت عقب نشینی، امکان جنگهای مؤثر دیگر امکان پذیر باشد ولی نه او و نه مشاورینش، ابداً به شکست نمی اندیشیدند، و با کمال آهستگی عمل می کردند، مدت دو سال از جنگ ایسوس تا گوگمل طول کشید، و این مدت برای یک مدیر شایسته کافی بود که با آنهمه امکانات، چه از حیث مالی و چه از حیث نفرات لشگرهای آراسته، مجدداً به نبردهای دیگری پردازد و دوستان ایران را، چه در یونان و چه سردارانی که در شهرهای تابعه بودند به پایداری و کوشش تشویق کند، ولی تاریخ نشان می دهد که از آنهمه امکانات استفاده نشد. دیگر اینکه، ایرانیان به کثرت لشگریان و پهناوری کشور خود مغرور بودند و چنین می پنداشتند که اسکندر با سی یا چهل هزار لشگر خود به آسانی نابود خواهد شد و بنابراین با اینکه از اقدامات اسکندر در یونان و خیالات او برای حمله به آسیا اطلاع داشتند، با وجود نیروی دریائی کارآمد، اسکندر به آسانی از داردانیل گذشت و وارد آسیای صغیر شد و سرداران شجاع ایران به مقابله او برخاستند و در جنگ گرانیک نزدیک بود اسکندر به دست سپهرداد سردار ایرانی کشته شود ولی بخت با او یاری کرد و یکی از سرداران او از پشت در رسید و دست سپهرداد را قطع کرد و اسکندر از مرگ حتمی نجات

یافت و بعدها نیز نه از شبیخون و نه از جنگهایی که امروز نام پارتیزانی به خود گرفته خبری نشد و اسکندر از گذرگاههای سخت و دشوار، بدون مدافع عبور کرد و شاهد پیروزی را در آغوش کشید.

اسکندر که با سری پرباد و باورهای سست و خود بزرگ بینی یونانی وارد ایران شده، به یکباره خود را در جهان دیگری یافت و با زیرکی که از ویژگیهای او بود دریافت که اداره این کشورهای پهناور، با لشگریان کمی که همراه داشت، غیر ممکن است و تشخیص داد که باید ایرانیان را به یاری خود جلب کند. مثلاً برادر داریوش را، رئیس تشریفات خود کرد، جامه ایرانیان را پوشید و بسیاری از سرداران ایران را به فرمانروائی ایالات فرستاد، سرداران او که از درون کار ناآگاه بودند به او ایراد می گرفتند ولی او با دادن هدایا عده زیادی از سرداران و سپاهیان خود را وادار کرد که زنان ایرانی اختیار کنند و خود او دختر داریوش را به ازدواج خود درآورد، ولی تمام این تدابیر چاره کار نبود و اداره این کشورها به دست یونانیان خودپرست و مادی غیرممکن بود. بویژه در زمانیکه هرکس، زور و بازویی و تیر و کمانی داشت، به هرکاری توانا بود. در هر حال هرچه تاریخ نوشته شده بدست یونانیان کینه توز و دشمنان ایران است. ولی کمی سپاهیان اسکندر، و اینکه با لشگریان خود، پس از درهم شکستن مقاومت بعضی شهرها، آنها را پشت سر می گذاشت، می توان فهمید که چه نابسامانی و هرج و مرجی در جهان برپا شده بود. عدم کارآیی داریوش سوم و مشاورینش، باعث شد که یک جوان نامتعادل و کم خرد، جهانی را پر آشوب کند. اکنون که پس از سفر هندوستان به شهر بابل درآمده و بایستی از سنگینی بار مسئولیت خواب به چشمانش



راه نیابد، بی خردانه مجلس شرابخورای با سرداران خود برپا کرده و مسابقه می داد و شرابه‌های زیادی که برای سلامتی او و سردارانش زیانبخش بود مصرف شد و در همین روزها دچار عارضه شدیدی شد و از جهان رفت ۳۲۳ ق م.

در پایان بدن‌نیست نظریک تاریخ‌نگاریونانی را بدانیم، پلوتارک که مورخ متعصبی است، درباره تغییر لباس اسکندر می نویسد. «در ایران ابتدا لباس بربرها را در بر کرد، شاید برای اینکه متمدن کردن ایرانیها را سهلتر کند» W ۶۱۲ درحالی که از رفتار اسکندر پیدا است، که در مقابل مسئولیت شدیدی که برای خود ایجاد کرده بود، کاملاً درمانده شده و حالات جنون‌آمیز از او مشاهده می شد، همان مجلس شرابخواری دیوانه‌وار به خوبی نشان می دهد که او تعادل فکری خود را از دست داده و سرداران او نیز در بی مغزی، دست کمی از او نداشتند، به طوری که یکی از آنان که بیش از حد نوشیده بود، بعد از چند روز مرد.

### اسکندر گجستک، نابغه ایده آل سیاستگران ستمگر

نخست باید ببینیم نویسندگانی که به یاری سیاستگران برخاستند و قلم خود را در راه، دگرگون کردن حقایق و آرایش و پیرایش ستمگران، بکار انداخته‌اند، درباره این جهانگیر ویرانگر چه نوشته‌اند.

«نیبرک که قبلاً به افکار او آشنا شدیم، درحالی که یک محقق است نه مورخ، زمانی که هنینگ، اسکندر را در مورد اعمالش در پرس پولیس مورد انتقاد قرار می دهد، برآشفته و معتقد است، این ایراد به چنین نابغه بزرگ، توهین به ملت اروپا و فرهنگ غرب

است؟!» ۴۲۳ کتاب زردشت.

آقای ویل دورنت، که اظهارنظرهای او درباره سرکوبی آتن توسط ایرانیان در این کتاب مورد بحث قرار گرفته در جای جای گفتار خود راجع به اسکندر چنین می نویسد: «اعتیاد روزافزونش به مشروب، که برای تسکین اعصاب متشنج خود صرف می کرد، بخصوص در سالهای آخر عمر، به کارهای وحشیانه ای وادارش می کرد، که بعداً از ارتکاب آنها افسرده و پشیمان می شد» W ۶۰۴.

«اسکندر هرچه از یونان دورتر می شد، خصایص یونانی خود را از دست می داد و تبدیل به مستبدی ظالم و وحشی می شد» W ۶۱۰.

«در لشگرکشی های بعدی دستور داد قبیله ای (هفتصد هزار نفر) به عنوان قربانی برای روح هفایستیون دوست خود قربانی کنند» ۶۱۵ W و باز در جای دیگر «علی رغم خرافات و ظلمها و بی رحمیهایش، نسبت به اسکندر احساس همدردی و محبت می کنیم، در تمام جنگها و خونریزیها، اندیشه تعمیم روشنائی آتن به دنیای وسیعتری را مقابل دیدگانش داشت» W ۶۱۶. آنچه تاریخ نشان می دهد، جهانگشایان پس از فراغت از گشودن کشورها، به تحکیم مبانی قدرت خود می پرداختند و اینکه اسکندر، پس از آنهمه پیروزی و برهم زدن نظام صلح جهانی، مجلس مسابقه شرابخواری برپا کرده و هیچکس از سرداران به اینکار ایرادی نگرفته و با او قدح پیمایی کردند، خیلی غیرعادی به نظر می رسد و می رساند که او و سردارانش در وضع بحرانی روانی بسر می بردند و چون ما آگاهی درستی از تاریخ نگاری یونانیان داریم و می دانیم که چگونه وقایع را دگرگونه وانمود می کنند، کاملاً قابل درک است که اسکندر و سردارانش، از

هرج و مرج و شورشها و بهم ریختگی کشورهای فتح شده، دچار سردرگمی شده و آینده پردردسر و بیم‌انگیزی را در پیش رو می‌دیدند و این نشدنی است که اسکندر به طور گذرا، کسانی را چه از ایرانیان و دیگران به حکمرانی گماشته و یا ابقا کرده و آنها در کمال آرامش به حکمرانی خود ادامه دهند و قطعاً آگاهی از نافرمانی‌ها و شورشها، که در هر گوشه آنهمه کشورها وجود داشت، در برهم زدن تعادل روحی او و واداشتنش به کارهای جنون‌آمیز تأثیر کلی داشته است.

اکنون باید دید چرا آقای ویل دورانت، که بسیار کوشیده تا راهپیمایی باشکوهی که خشایارشا به یونان کرد و سرکوبی آتن، فتنه‌انگیز، را یک سفر جنگی ناکام دانسته و آتن را پیروز و ایرانیان را شکست خورده جلوه می‌دهد و اینجا به اسکندر مهر ورزیده و بی‌رحمیها، ظلمها و خرافات او را نادیده گرفته و او را مورد تفقد قرار می‌دهد و دیگر یاران سیاستگران ستمگر نیز او را نابغه بزرگ و ایراد به او را توهین به ملت اروپا و فرهنگ غرب می‌دانند.

پاسخ دادن به این چرا زیاد دشوار نیست، این کینه‌ورزی نویسندگان مزدور سیاستگران ستمگر، از آن روست که عملکرد دولت ایران، بویژه زمان هخامنشیان، به گونه معجزه‌آسایی انسانی بوده و به همان اندازه هم، شکوه و جلال زندگی آنان درخشش بی‌اندازه داشته و آن روشهای انسانی و آن شکوه و جلال چون خاری، در چشمان مورخین مزدور سیاستگران، خلیده و آنان را ناراحت می‌کند و اسکندر گجستک، از این نظر که، این هسته صلح و ثبات، بین ملت‌ها را از بین برد و جهان را به هرج و مرج دلخواه سیاستگران ستمگر کشانیده مورد مهر و محبت آنان قرار گرفته است.

## سخنی چند درباره حکومت مادی گرا و دین گرا

خواست نویسنده از این گفتار، روشن کردن این حقیقت است که رفتار ملتها در سرنوشت آنان مؤثر است و این نکته ایست که از سوی جهانیان به طور چشمگیری مورد غفلت قرار گرفته است، برای اینکه خواننده گرامی با این روش آشنا شود، یعنی دخالت اعمال ملتها در سرنوشت آنان، زمان مهمی از تاریخ جهان را مورد مطالعه قرار می دهیم.

سال ۳۲۳ ق م یعنی سال مرگ زودرس اسکندر گجستک، زمانی است که دگرگونی شگرفی در جهان پدیدار گشته، این جوان زیرک و بی باک، با جنون جهانگیری خود، بساط صلح و سلامتی که هخامنشیان در طول ۲۲۰ سال پدید آورده بودند نابود کرد و درحالیکه تقریباً در تمام نقاط فتح شده، وضع ناپایدار و آماده عصیان و شورش وجود داشت، قربانی جاه طلبی های جنون آمیز خود شده و از جهان رفت. در آن جهان آشفته بطور عمده چند ملت بودند مانند ایران، بابل، مصر و دنیای یونانی، ما کارنامه این ملتها را تا زمان مرگ اسکندر، به طور خیلی کوتاه، مورد بررسی قرار می دهیم تا ببینیم که اعمال این ملتها، در سرنوشت آنان چه اثری داشته است.

۱- ملت ایران، در زمینه اقدامات انسانی، نخستین کارش برانداختن دولت آشور بود، که در ستمگری از پیشروان دولتهای جهان شمرده می شود، سپس نوبت به هخامنشیان رسید، که با چنان کاردانی و انسان دوستی در جهان عمل کردند که تا امروز مانند آن در جهان مشاهده نشده و در این کتاب تا آنجا که امکان داشت از آن یاد کرده ام.

۲- جهان یونانی، که اعمال این مردم، بویژه آتن و اسپارت دو رکن اساسی آن بودند، از آغاز تاریخ به اشاعه فساد و آدمکشی و برانداختن و نابود کردن مردم تروآ و کرت و ساکنین جزایر و به بردگی گرفتن آنان و سپس تا آخرین حد توان خود کوشیدند تا در دنیای صلح و آرامشی که ایران پدید آورده بود، فتنه‌انگیزی و ویرانگری کنند.

۳- بابل و مصر که به بردگی گرفتن قوم بنی اسرائیل به وسیله این دو دولت در تاریخ مشهور است.

اکنون بعد از اسکندر، ملتها راه خود را در پیش گرفتند، دولت بابل مانند دولت آشور، از صحنه تاریخ کنار رفت و دولت مصر تا زمان اسلام در تصرف مقدونیان و رومیان و سپس چند صد سال در تصرف خلفا و امپراطوری عثمانی باقی ماند. اما جالب‌تر از همه ایران و یونان بود.

باید دانست که تسلط سلوکیها بر ایران، هیچگاه به طور کامل عملی نبوده، چون تاریخ آن زمان به وسیله یونانیان و رومیان نوشته شده و خالی از تعصب و لافزنی نیست، مثلاً در زمان اسکندر که اوج تسلط او بر ایران بود، چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد. اسکندر به زودی تغییر روش داد و مانند شاهان ایرانی لباس پوشید و سران و بزرگان ایران را به طور چشمگیری به فرمانروایی ایالات می‌فرستاد و مشاغل حساسی به ایرانیان واگذار می‌شد چنانکه برادر داریوش را به ریاست تشریفات خود برگزید. این کارها موقعی انجام می‌گرفت، که اسکندر با قهر و غلبه وارد ایران شده بود و مسلماً سلوکیها نیز به همین ترتیب حکومت می‌کردند و به راستی قادر به حکومت مطلق در ایران نبودند

و پس از هشتاد سال، دولت اشکانی پدیدار شد و جانشین حکومت هخامنشیان گردید و در مدت نزدیک به هزار سال، ایران یکی از دو ابرقدرت جهان بشمار می‌رفت.

ایران در حدود ۱۲۰۰ سال که حکومت ماد، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، ادامه داشت، مرزدار تمدن بشری بود و در این مدت هیچیک از قبایل وحشی نتوانستند از این سد آهنین عبور کرده و کشورهای متمدن را لگدکوب سم ستوران خود نمایند. در حالی که بعد از اسکندر، زمان کوتاهی یک دولت یونانی به نام دولت باختر، هم مرز قبایل تشکیل شد و کوتاه زمانی بر اثر حملات وحشیان از میان رفت و جای خود را به دولت اشکانی داد.

اما ببینیم مردم یونان که خود را گل سرسبد جهانیان می‌پنداشتند و به گمان آرایشگران یونان، با تلفات بسیار ناچیز، صدها هزار نفر سپاهیان ایران را نابود می‌کردند، از این فرصت گرانبها چگونه استفاده کردند. اینها در مدت کمی که استقلال داشتند، از بس بدرفتار و ستمگر بودند، به چنان بدبختی‌هایی دچار شدند که واقعاً شگفت‌انگیز است و نویسنده در همین کتاب تا آنجا که ممکن بود یادآور شدم و نوشتم که این بدبختی‌ها در مقابل انجام آنهمه جنایات بزرگ، قسمت کوچکی از کیفر اعمال خود را دیدند و راستی همینطور هم بود، پس از آنهمه بدبختیها و درماندگیها، چون اسکندر درگذشت، دوره واقعی پاسخگویی به جنایات چندصدساله آغاز شد و همان بلایی که یونانیها بر سر مردم بی‌دست و پای ساکنین اولیه جزایر آوردند، به وسیله رومیان بر آنها تحمیل شد و حق به حق‌دار رسید. در زمان تسلط رومیها بارها آتن و سایر سرزمینهای یونانی،

کشتار و غارت شد و ما برای مثال جزیره سیسیل را نام می‌بریم، در این جزیره بزرگ، خانواده‌هایی از رمیها، به سروری انتخاب شدند و کلیه مردم یونانی جزیره به صورت برده درآمدند، و هر بار که از شدت بدبختی شورش می‌کردند به سختی سرکوب می‌شدند تا جائیکه وقتی اسپارتاکوس در رم قیام کرد، مردم سیسیل به اندازه‌ای زبون شده بودند که هیچ جنبشی از آنان دیده نشد، این بود سرنوشت قوم خودخواه و فاسد که قرن‌ها ادامه داشت.

در تاریخ می‌خوانیم که رمیها امپراطوری بزرگی تشکیل دادند یا کورش ممالک زیادی را فتح کرد و از این قبیل رویدادها، ولی نکته اساسی که در کانون توجه قرار نگرفته، روشهای انسانی دولتهاست و حق اینست، که این کشورگشایی‌ها، به طور اساسی، از نظر انسانی ارزیابی شود. دانتی دانشمند ایتالیائی می‌گوید: امپراطوری رُم یکی از پنج معجزه جهان است. اکنون این معجزه جهان را با کشورگشایی کورش مقایسه می‌کنیم تا سود و زیان روشهای انسانی و مادیگرایی آشکار شود.

گرچه مقایسه حکومت ستمگر رم، حتی با حکومت اشکانیان کار درستی نیست، زیرا رفتار این دولتها با ملل زیردست تفاوت‌های زیادی دارد ولی چون حکومت هخامنشی در مرحله تکامل یافته انسانی آغاز شد، می‌خواهیم ببینیم، روند پیشرفت حکومت‌های رم و هخامنشی چگونه بوده و از این دو حکومت جهانیان چه بهره‌ای برده‌اند و حق اینست که کلیه دولتها، از این نظر که چه اندازه برای انسانها سودمند بوده‌اند، ارزیابی شوند، نه از جهت ساختن کاخها و تندیسها و دیگر تشریفات زندگی. زیرا آنچه در تاریخ مورد غفلت قرار



گرفته، حقوق جهانیان است، که همیشه بازیچه دست سیاستگران  
ستمگر بوده و کنون نیز هست.

سخن کوتاه کنیم، کورش حدود ۲۸ سال حکومت کرد و در این  
مدت کارهای او را فهرست وار یاد می‌کنیم. نخست دولت ماد را که  
مرکز آن همدان فعلی بود برانداخت و سپس به ارمنستان و آن  
پیرامونها پرداخت و چون آگاهی یافت که کشورهای آسیای صغیر و  
مصر بر ضد او اتحاد کرده‌اند، به آنان حمله برد و پس از فتح سارد و  
بابل باز به سوی آسیای مرکزی، یعنی کشورهای اطراف بحر خزر رو  
آورد و عمده‌ترین قبایل این قسمت‌ها که سکاها و جنگجو بودند به  
اطاعت خود درآورد. نکته قابل توجه در این جهانگیری، عدم  
خونریزی و غارتگری و ایجاد امنیت بین‌المللی بود.

تمام این فتوحات، که با روشهای کاملاً متفاوت با دولتهای آن  
زمان، صورت گرفت، در مدت ۲۸ سال حکومت کورش رخ داد.

حال ببینیم توسعه فرمانروائی دولت رم که با روشهای یونانی،  
که امروز هم در میان سیاستگران اروپا و امریکا اعمال می‌شود، به چه  
صورت بوده و به چه بهایی برای بشریت، انجام گرفته.

نخست برای اینکه کارآیی ملت تازه نفس رم آشکار شود،  
اوضاع همسایگان این ملت و اندازه توانایی آنان را بررسی می‌کنیم، تا  
معلوم شود که ملت رم برای توسعه قلمرو خود، با چه موانعی روبرو  
بوده است. در نزدیکی ایتالیا جزیره سیسیل و دولت کارتاژ در تونس  
امروزی وجود داشتند، در جزیره یونانیها و در کارتاژ، یک دولت  
بازرگان وجود داشتند. که در طول صدها سال همسایگی، با کمال  
علاقه‌ای که داشتند، قادر به تصرف سرزمین یکدیگر نشدند، از این



بگذریم به آسیای صغیر می‌رسیم که بعد از اسکندر به دست سرداران او افتاد و اینها هم با همان روشهای ستمگرانه به بهره‌کشی ملتها پرداختند و پیاپی با هم نبرد می‌کردند و این نبردها و بدرفتاری شدید با ملتها، بویژه با مصر و قوم یهود، آنان را از توش و توان انداخته و بسیار ناتوان شده بودند - اینها حقایق تاریخی است. پس برخلاف کورش، دولت رم با دولتهای قوی مثل بابل، مصر و سارد و سکاهاى جنگجو روبرو نبوده و دولتهای ناتوانی بر سر راه جهانگیری او وجود داشتند.

چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد، قرن‌ها پیش از آنکه ملت رم شناخته شود، قومی به نام اتروسکها، بر ایتالیا فرمانروایی داشتند و تاریخ تقریبی از بین رفتن آنان را ۵۱۰ ق م ذکر کرده‌اند. اما تشکیل جامعه رم در ۲۷۲ ق م نوشته شده، تشکیلات این ملت هم با الهام از ترتیبات قبیله‌ای، به نوعی جمهوری که حاکمیت آن با مجلس سنا بود، منجر شد. تاریخ گواهی می‌دهد که دولت کارتاژ، که در حدود نهمصد سال ق م مسیح به وجود آمد نیز به همین ترتیب با مجلس سنا اداره می‌شده است. به هر حال تا سال ۲۰۰ قبل از میلاد، رمیها توانستند بر تمام ایتالیا دست یابند و رسماً به صورت یک دولت در تاریخ خودنمایی کنند، ناگفته نماند که دولت کارتاژ هم در بدرفتاری با بردگان، دست کمی از یونانیان و رمیان نداشت. دو دولت سیسیل و کارتاژ، بر اثر نداشتن روشهای صحیح بین مردم خود، دارای چنان نیروی کارسازی نمی‌شدند، که در جنگها به زودی پیروز شده و کار را خاتمه دهند. بنابراین از سال ۲۶۴ تا ۱۴۶ یعنی ۱۱۸ سال در طی سه جنگ و گریز پر دردسر و خونین، دولت رم توانست کارتاژ را به کلی

نابود کند و هم‌زمان با اینکار، سیسیل و قسمت‌هایی از جزایر مدیترانه را نیز به تصرف خود درآورد، اگر بخواهیم روشهای نابخردانه و بسیار ستمگرانه دولت رم را یادآور شویم، باید صفحات زیادی را سیاه گردانیم و این برخلاف خواست ماست، که خواهان کوتاهی سخن هستیم، بنابراین خیلی خلاصه فهرست وار رویدادها را یاد می‌کنیم تا خوانندگان بدانند که این مردم جانی چه بر سر مردم جهان آوردند و خود نیز چه مصیبت‌ها تحمل کردند.

اگر بخواهیم شرح سیاهکاریهای این ملت ستمگر را، حتی به طور کوتاه بنویسیم به کتاب کوچکی نیاز خواهیم داشت، اینست که فرازهایی از تاریخ دیاکف را نقل می‌کنیم تا خوانندگان بدانند، ملت‌های ستمگر مادی‌گرا، چه رنجها و گزندها برای جهانیان آفریدند و آنها که ستایشگر آنان هستند، در میان بدان چه جایگاهی دارند.

در بین ۱۱۸ سال جنگ با کارتاژ، هانیبال سردار کارتاژی به رم لشکر کشید و کشتاری وحشتناک از رمیها به عمل آورد. درباره فتح اسپانیا، پس از شکست‌هایی که رمیها خوردند، دوباره به فتح اسپانیا همت گماشتند «سی پیون»، نومانس را در «اسپانیا» محاصره کرد و کسانی که از محاصره‌شدگان حمایت می‌کردند، دستشان قطع می‌شد و در پایان شهر تسلیم شد و بسیاری از مردم در لحظه تسلیم خودکشی کردند و بقیه مردم به فروش رسیدند و شهر از بن ویران شد. با اینحال پس از نیم قرن، شورش با همان شدت درگرفت و رمیها از جانب همه ملت‌ها، با مقاومتی با همین شدت روبرو شدند، آنها هرگونه تزویر، دورویی نقض عهد و پیمان‌شکنی و بالاخره هرگونه غارت و قلع و قمع دسته جمعی اقوام را برای خود امری مشروع

می دانستند» ۱۰۴ دیاکف.

«همینکه رومیان بر سرزمینی دست می یافتند، آن سرزمین پیاپی دستخوش غارت می شد. پس از آنکه اهالی فرمان رم را درباره تحویل همه طلا و نقره خود به خزانه رم، بجا می آوردند، سربازان اجازه می یافتند اموال مردم را غارت کنند.» ۱۰۶ دیاکف.

یکی از بدترین روشها در جمهوری رم، روش برده داری بود که معمولاً به هر بهانه‌ای، از قبیل جنگها، شورشها و نافرمانیها مردم را به بردگی برده و در سخت‌ترین شرایط آنان را به کار می گرفتند. «مثلاً در املاک بزرگ سیسیل این نظام چنان بود که دیودور خود آن را (بیشرمی) و آزمندی مفرط و تقلب لئیمانه خوانده است و نیز درباره کارگران معادن مصر می گوید: نه بیماران، نه از افراد معلول و نه زنان به خاطر ضعف زنانه، از استراحت استفاده نمی کردند. همه بدون استثناء در زیر ضربات تازیانه که گاه دندان را بیرون می انداخت و یا چشم را برمی کند و تا حد از پا درآمدن، از فرط خستگی، مجبور بکار بودند» ۱۱۰ دیاکف.

ناگفته نماند که رومیان نیز به علل مختلف از قبیل اسیر شدن به دست دزدان دریایی و شورشهایی که پیاپی در متصرفات رخ می داد، مثل بردگان به فروش می رسیدند و گذشته از این در رم مدتها چنان معمول بود، که اگر کسی قادر به پرداخت وام خود نمی شد، به بردگی وام دهنده درمی آمد، این بود اوضاع مردم بی پناه و ستمکش و پیداست که وقتی انسان در چنین شرایط سختی گرفتار شد و همه گونه امید خود را از دست داد، دست به هر کاری می زند و همینطور هم شد و شورشهای متعدد در سراسر امپراطوری موجبات زیانهای

طاقت فرسای مالی و عقب ماندگی امپراطوری را فراهم کرد. اما جمهوری رم، چون اساس آن بر ستمگری و براندازی ملتها استوار بود، مانند دموکراسی آتن، ناپایدار و دستخوش دگرگونی های خونبار بود و برای نمونه تنها یک مورد آن را یاد می کنم «سزار پس از آنکه جنگ داخلی را پایان داد، راه رم را در پیش گرفت و فرمان داد تا از تمام اتباع رم سرشماری کنند و جمعیت به نصف کاهش یافته بود» ۲۱۱ دیاکف. وضع رم همینطور ادامه داشت تا حدود میلاد مسیح تبدیل به امپراطوری شد، که آن نیز زیر ضربات اقوام گوناگون مثل گلها و توتونها و دیگران از توان افتاد و از بین رفت.

این بود ماجرای چیرگی حکومت مادی گرای رم بر بخش بزرگی از جهان و اگر بخواهیم آن را با آرامشی که ایران در پهنه جهان آن روز ایجاد کرده بود، مقایسه کنیم، خوانندگان عزیز پی خواهند برد، که پشت پا زدن به اصول انسانی هم برای ملت فاتح و هم برای ملل مغلوب چه پیامدهای شوم و نکبت باری در بر خواهد داشت.

### نگاهی گذرا به استقلال ۹۳ ساله آتن

همانطور که پیش از این اشاره شد، یونانیان آسیای صغیر با رهبری آتن به یک کار نابخردانه ای دست یازیدند و شهر سارد را که حاکم نشین ایران در آسیای صغیر بود، به آتش کشیدند. عملکرد سیاسی آتن در طول استقلال ۹۳ ساله خود، به رفتار جوان شرور و بی خردی می ماند، که هرگز از اعمال بی خردانه خود پند نمی گیرد و به کارهای بی خردانه دیگری دست می یازد و به این ترتیب جهان

یونانی را به طور غم‌انگیزی در سرایشی سقوط قرار می‌دهد. داریوش فکر نمی‌کرد که یونانیان تا این اندازه نمک‌ناشناس باشند که هنوز مدت زیادی از تار و مار کردن سکا‌های اروپائی، که در قدم اول تمدن جهان یونانی را، بدتر از قوم دوری نابود می‌کردند، نگذشته، دست به چنین کار بی‌خردانه‌ای بزنند و در صلح و ثبات مردمان، که به زور و بازوی ایرانیان، برقرار شده بود، کارشکنی کنند. اینست که پس از آگاهی از چگونگی، برای سرکوبی این شهر اقداماتی به عمل آورد و پسرش خشایارشا با راهپیمایی باشکوهی که کاملاً شبیه به گردش و شادمانی بود، به آتن رفت و طعم شهر سوزی را به آتنیان چشانید.

خیانت و سوءاستفاده از پیمان دِلس، مردم جزایر که آتن را، مادر شهر، خود می‌پنداشتند و احتمال خیانت و ناجوانمردی و نامردی به او نمی‌دادند، به پیشنهاد دولتمردان آتن پذیرفتند، که سالانه مبلغی به صندوق پرستشگاه دِلس پرداخته تا آتن در دفاع آینده خود، دچار کم‌پولی نشود. ولی چون از حمله مجدد ایران خبری نشد، آتن دست‌اندازی به صندوق را آغاز کرد و برای ساختمانهای مجلل آتن، با گشاده‌دستی از صندوق برداشت نمود، مردم جزایر که دارای ثروت سرشاری نبودند کم‌کم به اعتراض پرداخته و برخی از آنان از دادن پول خودداری کردند، ولی چون اتحادی بین جزایر نبود. آتن به آسانی آن چند جزیره‌ای را که از دادن پول خودداری می‌کردند به سختی تنبیه کرد. و سهمیه کمک به صندوق به صورت باج‌خواهی درآمد و صندوق نیز از پرستشگاه دِلس به آتن منتقل گردید. مردم جزایر به زودی دانستند که، دشمن

واقعی آنان همین مادر خودخواه و پیمان شکن است و به اندیشه چاره جویی افتادند.

حمله به مصر، در عصری که، نویسندگان مزدور سیاستگران ستمگر، آن را عصر طلایی نام نهاده‌اند ولی به حق عصری است که بدبختی و تیره‌روزی دنیای یونانی را به دنبال داشت، در همین زمان اسپارت، بئوسی، تب و سایر جزایری که خارج از حیطة قدرت آتن بودند، از وضع موجود بسیار اندیشناک شده و نیک می‌دانستند که آتن دیر یا زود آنان را نیز زیر دست خود گردانیده و برده و فرمانبر خود خواهد ساخت و با اینکه خود را شدیداً در مخاطره می‌دیدند ولی به واسطه عدم قدرت مالی و اتحاد با یکدیگر، به مخالفت با آتن دلیری نمی‌کردند تا اینکه بخت با آنان یاری کرد و پریکلس، قهرمان عصر طلایی کذایی، سرمست از باده باجگیری، به اندیشه جهانگشایی افتاد و به مصر حمله کرد.

در اینجا برای اینکه خوانندگان گرامی بدانند که نویسندگان سیاسی چه کینه‌ای نسبت به ایران و عملکرد کاملاً متفاوت آن در جهان آن روز ابراز می‌داشتند، باید یادآور شویم که در راهپیمایی خشایارشا، کشتی‌های یونانی از ترس به خلیج سالامین پناهیده بودند و ایرانیان در همان خلیج آنان را سرکوب کردند، نهایت کوشش خود را می‌کند، تا از این کشتی‌های شکست خورده، فتح و پیروزی درخشانی بیافریند و به تفصیل از آن یاد می‌کند و سرودی درباره آن نقل می‌کند و در جای جای تاریخ فتح سالامین را از یاد نمی‌برد. اما درباره حمله آتن به مصر فقط به ذکر «شکست نکبت‌بار» قناعت می‌کند و می‌گذرد و با توجه به حقایق موجود، حق با تاریخ‌نگاران یار



وفادار سیاستگران ستمگر است که چنین واقعه‌ای را نادیده انگاشته و اگر توانستند حتی یادی از آن نکنند، باید دانست با اینکه آتن با نیرنگ و فریب چند جزیره را به دام خود انداخته و با جگزار خود کرده بود، ولی با اینحال توانایی مالی زیادی نداشت و لشگرکشی به مصر با توجه به نیروی دریائی ایران و پهناوری کشور مصر، بایستی نسبتاً بزرگ و پرخرج باشد و به آسانی می‌توان گفت چند صد کشتی در این اردوکشی شرکت داشتند<sup>۱</sup> حال معلوم نیست که این کشتی‌ها در دریا شکست خوردند یا در مصر، به هر حال این شکست نکبت‌بار، شکوه و عظمت نظامی آتن را درهم شکست و جزایر اسیر و شهرهای دیگر، مانند اسپارت، دلیری کردند و برای برافکندن این درخت زهر بار به آمادگی کوشیدند.

جنگهای پلوپونز، که در این جنگها یونانیان سالها به جان هم افتادند و دنیای یونانی را از توش و توان انداختند مورخین سیاستگر، چنین نوشته‌اند که چون مردم جزایر و دیگران به جلال و شکوه آتن رشگ می‌بردند و به این دلیل جنگ را آغاز کردند. ولی این دلیل پوچی است، زیرا یونانیان، آتن را که خاستگاه آنان بود به دیده احترام می‌نگریستند و اگر از شکوه و جلال آن خوشنود نمی‌شدند حتماً رشگ نیز نمی‌بردند و همانطور که اشاره شد، باج‌خواهی از جزایر و خیانت به صندوق امانت پیمان دلس، دیگر شهرهای آزاد را برآن داشت که پیشدستی کرده و پیش از آنکه آتن یوغ بندگی را به گردن آنان اندازد،

۱. آتن در همین زمان (۴۵۴-۴۶۱) در مصر که بر ضد یوغ پارس بپا خاسته بود، وارد جنگ شد، به درخواست رهبر شورشیان ایتهاروس، از مردم لیبی، دویت کشتی جنگی به آنجا گسیل داشت. ناوگان آتن در دلتای نیل راه یافت و با کمک مصریان عصیانگر ممفیس را در محاصره گرفت، با اینهمه لشگرکشی با فاجعه‌ای پایان یافت، تمام نیروی دریایی و ۳۵ هزار مردم که بیشترشان آتنی بودند، از میان رفتند. ۱۲۰ دیاکف، جلد دوم.

به اندیشه دفاع از خود برآیند، چنانکه ترکتازیهای بعدی آتن نشان داد که حق با آنان بوده است. بهر حال این جنگها نزدیک به سی سال طول کشید و سرانجام که دنیای یونانی از توش و توان افتاد با کوششهای پی گیر آنتالسیداس حکمیت ایران را در امور خود پذیرفتند.

کشتن سقراط. که لکه ننگی است بر دامن پرلکه آتن، سقراط نوشته‌ای از خود باقی نگذاشت، سخنان او رو به سوی حقیقت داشت، ولی در آنطور که منشأ اثر چندانی باشد، با اینحال سرجنبانان آتن تاب تحمل نیاورده به مقابله با او پرداختند، سراسر تاریخ انباشته از شرح شهادت طالبان حق و حقیقت است، ولی کشتن سقراط ویژگی چشمگیری دارد، زیرا شهادت گویندگان حقیقت، تقریباً به طور عموم، غیرمستقیم و به دست عوام اتفاق افتاده و گروه‌ها، پنهان و آشکار، بر ضد پویندگان راه حق اقدام می‌کردند، ولی درباره سقراط پای گروه خاص یا عوام در میان نبود و مجلس آتن، که از شهروندان تشکیل می‌شد، همه در شرایط آزاد و در محیطی کاملاً محدود و قابل اطمینان انتخاب می‌شدند، اما آرایشگران آتن، برای دفاع از معبود خود، چنین گفته‌اند که پس از جنگهای پلوپونز، بر اثر وضع غیرمطلوبی که وجود داشت، مجلس از مردان آگاه و نخبه بهره چندانی نداشت که جلوی این فاجعه سدی باشد، اما این دلیل کاملاً مکارانه است، زیرا چنانکه می‌دانیم از میان چند صد هزار یونانی، تنها ۴۳ هزار نفر که شرایط ویژه‌ای داشتند، ذی حقوق بودند و منافع اجتماعی کوچک آتن به جیب همین ۴۳ هزار نفر سرازیر می‌شد و اینها همگی دارای سواد و فرهنگ کافی بودند. بنابراین، فقدان مردان آگاه در مجلس، کوششی است از جانب دلباختگان آتن، برای آرایش



این پیره زن زیانکار، به هر حال در پایان محاکمه چون سقراط مانند همه پویندگان راه حق، از گفته‌های خود اظهار پشیمانی نکرد، مجلس با اکثریت چشمگیری رأی به مسموم کردن او داد و فاجعه پدید آمد. حمله به جزیره سیسیل، سیاستگران آتن، به پیروی از اصل سلطه‌جویی، به اندیشه خام دیگری، با تجهیز نیروی دریایی باشکوه، خود را آماده برای حمله به جزیره سیسیل کردند، همانطور که در جای خود شرح دادیم، در این جزیره قدرت اصلی در دست شعبه‌ای از قوم دوری بود، که با اسپارت از یک نژاد به شمار می‌آمد و حمله به این جزیره، در حقیقت نقض پیمان دوستی و ترک مخاصمه با اسپارت بود، اما اسپارت از فرط ناتوانی، نتوانست کمک مؤثری به دوستان خود بکند و فقط یکی از سرداران خود را، با چهار کشتی به سیسیل فرستاد و این سردار با کشتی‌های محدودی که سیسیلی‌ها داشتند. نیروی دریائی باشکوه آتن را، به زانو درآورد و شکست دهشتناکی نصیب آنان گردانید.

پیمان آتالسیداس. پس از حمله به سیسیل، دیگر برای اسپارت و دیگر قسمت‌های یونان، که خارج از حیطه فرمانروایی آتن بودند هیچ شکی باقی نماند، که آتنی‌ها دست از سلطه‌جویی نخواهند کشید و بایستی به طور کامل با آنان مبارزه کرد. بنابراین، پس از شکست سیسیل، اسپارت فرصت را غنیمت شمرده، جنگ را آغاز کرد و بالاخره پس از کشاکشهای بسیار و تلفات بیشمار، آتن برای چندمین بار از پا درآمد و اسپارت یکه‌تاز جهان یونانی شد و او نیز ستمگری را آغاز کرد. باید دانست که اسپارت با جمعیت کم و روشهای ستمگرانه، به زودی دریافت که توانایی ادامه فرمانروایی را ندارد و از

گوشه و کنار، زمزمه‌های مخالفت و مقاومت شنیده می‌شد. بنابراین اسپارت به یک کار بخردانه‌ای دست یازید و چنین تشخیص داد که بخشهای مختلف یونان، قادر به حفظ ثبات خود نیستند و بهتر است نیروی توانایی، ناظر بر امور یونان باشد و به همین نیت، آنتالسیداس رجل نامدار خود را مأمور کرد تا موافقت دولت ایران را برای نظارت بر مصالحه بین بخشهای مختلف یونان، که خود آماده کرده بود، به دست آورد. اما دولت ایران مسئولیت جهانی داشت و تمایلی نداشت که وقت خود را صرف جوامعی کند، که در عین خود بزرگ‌بینی، مانند بچه‌های بازیگوش، بسر و روی هم می‌پزند و لحظه‌ای آرامش ندارند، به هر حال چند سال طول کشید تا آنتالسیداس نظر موافقت دولت ایران را، جهت نظارت بر مصالحه عمومی جهان یونانی، به دست آورد و این کار انجام گرفت. تاریخ‌نگاران یونانی و اروپائی چنین نوشته‌اند، که پول ایران صرف نفاق‌افکنی بین یونانیان می‌شد و این پوچ‌ترین دروغ‌گویی آنان است. باید از اینان پرسید که پس از بازگشت خشایارشا یعنی سال ۴۸۰ تا شکست مفتحضانه آتن در سیسیل به سال ۴۱۳ که نزدیک به ۷۰ سال است و در این مدت تمام یونان صحنه جنگهای بی‌پایان و برادرکشی‌های جنایتکارانه بود، بدون اینکه ایرانیان دخالتی در امور یونان داشته باشند، تنها بعد از شکست آتن در سیسیل بود که اسپارت و دیگر شهرهای مستقل از بیم زیاده‌طلبی‌های آتن به مقابله پرداختند و چون هیچگونه توانائی مالی برای ادامه جنگ نداشتند، دست کمک به سوی ایران دراز کردند و چون ایران همیشه به طرف مظلوم کمک می‌کرد، از شدت برخوردهای بسیار کاسته شد و از

برادرکشی‌ها و شکستهای دهشتناک سالهای ۴۱۳ تا ۴۸۰ دیگر خبری نبود. به هر حال سلطه‌جویی و پشت پا زدن به تمام اصول اخلاقی و انسانی، دنیای یونانی را وادار کرد تا آتن، این کانون فتنه‌انگیزی را به کلی سرکوب کند و در این راه کامیاب شد.

### پیروی سیاستگران ستمگر اروپا از آتن باستان

از آغاز قرن ۱۶ میلادی دولتهای اروپایی، بر اثر پیشرفت در فنون مختلف، بویژه صنایع نظامی، به تکاپو افتاده و به دست‌اندازی به سایر نقاط جهان پرداخته و با اینکار خود برگهای سیاهی به تاریخ جهان افزودند.

نخست پرتغالیها به جهانگیری پرداختند و پس از کوتاه زمانی، جای خود را به اسپانیا دادند و آن نیز پس از چندی اقتدار خود را از دست داد و سپس نوبت انگلستان و فرانسه و خلاصه بیشتر کشورهای اروپا شد که در چهارگوشه جهان به تصرف اراضی و اسیر کردن ملت‌های دیگر سرگرم شدند. همانطور که آتنی‌ها تاریخ زودگذر و سراسر تلخکامی و پر رنج خود را با نابود کردن جنایتکارانه تمدن کرت و تروا و مردم بی‌پناه جزایر آغاز کردند، سیاستگران اروپا نیز، به همین روش به چهارگوشه جهان دست انداخته و چنانکه اشاره شد با زیر پا گذاشتن کلیه اصول اخلاقی و بکارگرفتن روشهای ستمگرانه، به برتری‌جویی خود ادامه دادند. اما از آنجائیکه این جهان‌طوری آفریده شده و چنان نظامی دارد که فقط با دادگری و خردمندی و کاردانی و روشهای انسانی می‌توان دارای زندگی آبرومندانه و پایداری شد و چون سیاستگران اروپا، به پیروی از سیاستگران آتن، درست نقطه

مقابل این نظام جهانی را انتخاب کردند مانند آتن به سرنوشت دردناکی دچار شدند که هنوز ادامه دارد. در آغاز جهانگیری، منافع بیشتر بهره برجستگان جامعه می شد و توده های انبوه مردم، چه در انگلستان و دیگر جاها، در فقر و بدبختی بسر می بردند ولی به تدریج که چنگالهای سیاستگران خون آشام، تا عمق پیکر کشورهای جهان پیشرفت، بهره ای هم نصیب مردم عادی شد و چنین بنظر می رسید که سیاستگران کامیاب شده و می توانند هر جا که دلخواهشان است ترکتازی کنند و جهانیان را برده و اسیر خود گردانند، در این زمان، شاید از فشار ناراحت کننده وجدان به فکر افتادند که از نظر انسانی هم، برای خود مقامی دست و پا کنند زیرا با کارهای انجام شده در جهان، در پیشگاه اخلاق آنطور که منظور نظر ادیان است، احساس سرافکنندگی می کردند، از این سو اوضاع کلیسا به گونه ای بود که اروپائیان بویژه آزادیخواهان را به کلی ناامید کرده، در هر جا در پی پناهگاهی بودند جز کلیسا، که با اعمال تفتیش عقاید و سودجویی و ستمگری، همه امیدهای نیکخواهان را ناامید کرده بود. بدبختانه این وضع، بهانه خوبی به دست سیاستگران و یاران آنان داده و چشم بسته گزافه گوییها و پریشانگویی های فیلسوفان را، در زمینه اخلاق و کشورداری، یکسره حقیقت پنداشته و صد درصد پیروی از آنان کردند و برای رهائی از دست وجدان آزارگر، هرچند ساختگی، به این پناهگاه مرگبار روی آوردند. بدبختانه این پناهگاه، یا بهتر گویم نمکزار، در دسترس بود و فیلسوفان و تاریخ نگاران سیاسی، دست در دست هم، با تحریف تاریخ و دگرگون نمایاندن حقایق، زمینه بسیار مناسبی که پسند خاطر ستمگران بود، پدید آوردند. موضوع از این

قرار بود که بسیاری از فیلسوفان، نظام اخلاقی ادیان را که بر پایه انساندوستی و رعایت حقوق انسانها و پاکی خانواده و پرهیز از دروغگویی است نپذیرفته و چنین گفتند که دولتها و مردم عادی نیز، برای جلب منافع می‌توانند دروغ بگویند و حقوق دیگران را زیر پا بگذارند و آشکارا می‌گفتند که هر روش در جامعه عمومیت داشت و قبول عام یافت، زشت نیست، مثلاً اگر در جامعه‌ای هم‌جنس‌بازی رواج داشت، خطایی به حساب نمی‌آید، یا اگر رسم بود که زنان و مردان بدون عقد ازدواج به طور آزاد زندگی کنند، ایرادی ندارد. یعنی همین وضعی که اکنون، بویژه در کشورهای غربی پدید آمده و توده‌های بیشماری از مردم را چون بیماری خوره به نابودی و بدبختی دچار کرده است. چنانکه همین روشها در یونان باستان، موجب بدبختی و تلخکامی مردم یونان شد و به سرنوشت شومی گرفتار آمدند. اگر در یونان باستان، چند میلیون یونانی دچار بدبختی شدند، سیاستگران ستمگر اروپائی، تمام جهانیان را بدبخت کردند و دوران سیادت و سروری آنان با کشاکشها و خونریزیها ادامه داشت تا ستمگریها و غارتگریها، زمینه بزرگترین فاجعه تاریخ بشر را آماده کرد. داستان چنین بود که پس از تسلط کشورهای اروپائی بر جهان، چون اساس کار آنان، بر بدست آوردن منافع استوار بود، بر سر همین منافع، نبرد بین جهانخواران درگرفت و فاجعه جنگ اول جهانی پدید آمد و شعله‌های سوزان آن زبانه کشیدن آغازید و تمام ملتهای اروپا را در کام خود کشید و کشورها را دچار ویرانی کرد. هم‌زمان با این فاجعه ساخته و پرداخته سیاستگران، فلسفه کمونیسیم پیشرفت خود را آغاز کرد و مردم که با چنین فلسفه نو پدید آشنایی نداشتند، از شدت

درماندگی و بدبختی، گروه گروه به هواداری از این فلسفه برخاستند و در پایان دردناک جنگ اول جهانی، یکی دیگر از میوه‌های زهرناک پریشان‌گویی فیلسوفان و منفعت‌طلبی سیاستگران، دولتی به نام شو روی پدید آمد که به سهم خود، یک غده سرطانی جهانی ایجاد کرد که صدها میلیون نفر را خون جگر، آواره، معلول و بی‌خانمان نمود. و از همه بدتر هنوز مرکب پیمان صلح پایان جنگ اول جهانی خشک نشده، نطفه جنگ جدیدی در آلمان شکل گرفت و پس از اندک زمانی، فاشیسم که یک روش ساخته و پرداخته هیتلر و الهام گرفته از پراکنده‌گویی‌های فیلسوفان بود، به تکاپو افتاد، ناگفته نماند که پس از جنگ اول جهانی، سیاستگران چنین صلاح دیدند که مجمع جهانی برای نگهبانی صلح و به منظور عدالت بین‌المللی پدید آورند ولی این جامعه به دلیل سوجدوئی سیاستگران، نه ملتها، به جایی نرسید و کارساز نشد، به هر حال هنوز بیست و اند سال از جنگ اول نگذشته و زخمهای کهنه التیام نیافته که جنگ دوم جهانی آغاز و قریب به هفت سال ادامه یافت و آنچه که سیاستگران ستمگر بر سر مردم بی‌نوای جهان آوردند، بسیار بدتر از آن، بر سر مردم اروپا و جهان آمد و هرچه منافع به دست آورده بودند، به دست خود به باد فنا دادند، همیشه روشهای ستمگرانه و غیراخلاقی، پیامدهای دردناک و پایا دارد.

پیش از پرداختن به جنگ سرد، که بلافاصله پس از تسلیم بلاقید و شرط آلمان نازی آغاز شد، نکته‌ای را باید روشن کنیم که تا به حال به آن توجهی نشده و آن اینکه پس از تسلیم آلمان فرصت‌گرانهایی وجود داشت که متفقین می‌توانستند دولت شوروی را که ستون اصلی جنگ سرد بود به آسانی از میان بردارند، در نخستین مرحله،

این عقیده شگفت‌انگیز است. متفقین که پس از قریب به هفت سال جنگ خسته و کوفته شده، چگونه می‌توانستند که با ارتش سرخ که تا قلب آلمان پیش رانده و از ارتشهای تانک و توپخانه بسیار ورزیده و سربازان جنگ دیده فراوان بهره‌مند بود، درافتاده و آن را شکست دهند. ولی این استدلال مردم کوچه و بازار بود و سران متفقین مانند چرچیل و روزولت و پشت سر آنها صدها سیاستمدار و ژنرال آگاه متفقین، که عمری در مطالعه گذرانده و یا پشتوانه نیروی عظیم و کارآمد جاسوسی، بایستی به حقیقت پس پرده ارتش سرخ پی برده و از شکنندگی آن استفاده می‌کردند و خود و جهانیان را از مصائب جنگ سرد طولانی رهائی می‌بخشیدند. اما دلایل شکنندگی ارتش سرخ، اول اینکه بین جنگ اول و دوم جهانی، دولت شوروی با کشور بسیار کوچک فنلاند اختلافی داشت، که منجر به زد و خورد نظامی شد و غول ارتش سرخ به جان فنلاند افتاد ولی با کمال تعجب جهانیان، ارتش سرخ در مقابل پایداری دلیرانه فنلاندها، کاری از پیش نبرد و موضوع با مصالحه پایان یافت، این عدم موفقیت، کارآیی ارتش سرخ را مورد شک و تردید جدی قرار داد.

دوم در گرماگرم جنگ دوم جهانی، چون هیتلر میخواست جای پای خود را در فرانسه و دیگر نقاط متصرفی محکم کند و از جانب ارتش سرخ هم نگرانی نداشته باشد. با استالین وارد مذاکره شد و قرار بر این گذاشتند، که از حمله به یکدیگر خودداری کنند ولی استالین که از نیات هیتلر آگاه بود، در این فرصت یک دو سال آنچه در توان داشت، نیروهای زرهی و زمینی در مرزهای خود متمرکز کرد، ولی با حمله ارتش آلمان، آنهمه ارتشهای عظیم به آسانی درهم شکست و



چنانچه در روزنامه‌های آن روزها می‌نوشتند در همان هفته‌های اول جنگ، یک ارتش پنجاه هزار نفری از روسها، به ضد کمونیستها و به نفع آلمانها وارد کارزار شد. بدبختانه به زودی هیتلر، چهره خون‌آشام خود را آشکار کرد و ملت‌های شوروی دریافتند که استالین با همه خونخواری و ستمگری، در برابر هیتلر، چون فرشته است و هیتلر جز نابود کردن ملت‌ها، اندیشه‌ای در سر ندارد، بنابراین مقاومت دلیرانه ملت روسیه در برابر هیتلر، و نه برای حمایت از کمونیسم، آغاز شد. اکنون در پایان جنگ، همین شکنندگی کاملاً وجود داشت و در مقابل، متفقین با نیروی نظامی قوی و نیروی هوایی کاملاً برتر با پشتوانه عظیم مالی، آمادگی هرگونه پیشرفت را داشتند و اگر یک پیشنهاد چند ماده‌ای که عبارت بود از عفو عمومی برای کسانی که به ارتش دموکراسی می‌پیوستند و به رسمیت شناختن مرزهای روسیه پیش از جنگ دوم جهانی و اینکه متفقین هر کمکی که طرفداران دموکراسی بخواهند از نظر نظامی در اختیار آنان قرار می‌دهند، کافی بود که پس از مدت کوتاهی شکاف عظیمی در ارتش سرخ پدید آید و فاجعه کمونیسم پایان پذیرد.

به هر حال با تسلیم بدون قید و شرط آلمان، جنگ دوم جهانی پایان یافت و بلافاصله جنگ سردی آغاز شد که نزدیک به پنجاه سال دوام یافت و صدمات و زیانهای آن، اگر از مجموع دو جنگ جهانی بیشتر نبود، دست کمی هم نداشت.

اگر بخواهیم زیانهای جنگ سرد را فهرست وار یادآور شویم باید دهها صفحه را سیاه گردانیم، به همین جهت با اشاره بسیار کوتاهی، سخن خود را در این باره پایان می‌دهیم.



جنگ سرد بیش از چهل و پنج سال به درازا کشید، در این مدت دولت شوروی در داخل مرزهای خود که از جزایر نزدیک ژاپن شروع شده و تا مرزهای ایران و ترکیه و آلمان غربی پایان می‌یافت و در این محدوده وسیع که در آن زمان کم و بیش چهارصد میلیون نفر جمعیت وجود داشت، کمونیستها این سرزمینها و این جمعیت را، با ستمگرانه‌ترین روشها، مورد بهره‌کشی قرار داده و حاصل رنجها و کوششهای آنان را، به عنوان کمکهای محرمانه بین احزاب کمونیست جهان تقسیم می‌کردند و احزاب کمونیست وظیفه داشتند، که تا حد توان خود خرابکاری کنند و دولتها را سرنگون و حکومت کمونیستی برقرار سازند، از سوی دیگر سیاستگران مادی غرب، از ناتوانی دولتها در برابر کمونیستها به سودجویی پرداخته و چنگال خود را تا اعماق ملتها فرو برده و هم‌زمان با مبارزه با کمونیستها، هستی ملتها را چپاول می‌کردند و همین حال کمونیستها را برآن داشت که خود را نجات دهنده ملل ستمدیده شناسانده و آتش کینه و نفاق را هرچه شعله‌ورتر گردانند.

در این گیرودار شوربختی جهانیان، پیدایش بمب اتم هم مزید بر علت شد، با پیشرفت سریع علم که قسمت مهم آن صرف پیشرفت و نوسازی افزارهای جنگی می‌شد، باعث شد که ده‌ها میلیارد دلار، که به زور و ستم از جهانیان دزدیده شده بود، برای ایجاد نیروی اتمی به باد فنا دهند که اکنون اگر بخواهند تمام بمب‌های اتمی جهان را از میان بردارند، باید میلیونها دلار خرج کنند و تازه زیان جبران‌ناپذیری برای سلامت کره زمین در بر خواهد داشت. از اینها گذشته در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم، بر اثر زیاده‌طلبی و دخالت‌های ناروای

ابرقدرتها، افغانستان و فلسطین غرق در آتش و خون شد و مردم ایران در برابر این ستمگریها بپا خاستند و انقلاب اسلامی رخ نمود و ابرقدرتها برای مقابله با این پدیده به کوشش پرداختند و پس از خونریزیهای بی اندازه و ویرانگریهای بی حساب، به نابودی انقلاب اسلامی کامیاب نشده و با آن کنار آمدند و در پایان به طور خلاصه دو نتیجه می گیریم:

۱- فلسفه اخلاقی که بر پایه نفی اخلاق دینی و رواج بی دینی و مادگرایی است، جز ویرانی و بدبختی برای جهانیان، ارمغان نیاورده و ملتها باید از آن دوری کنند.

۲- سیاستگران ستمگر غرب، که روشها و عملکردهای آنان کلاً به زیان جهانیان تمام شد، در پیشگاه انسانیت احساس خفت و سرافکنندگی می کنند، از این رو به کوششهای بی اندازه دست یازیده به تحریف تاریخ و دگرگون نشان دادن حقایق پرداخته اند، به گمان اینان شهرسازی و افزودن به شکوه و جلال زندگی، اساس تمدن است و هر قومی که توانست در این کارها پیشرفت کند، سرافرازتر از دیگران است، گرچه ایجاد این تمدن با نابودی توده هایی همراه باشد. بنابراین اگر صدها میلیارد دلار ثروت جهانیان تبدیل به مواد نابودکننده می شود و اگر بر اثر ستمگری سیاستمداران مادی غرب صدها میلیون نفر از مردم جهان، زیر خط فقر زندگی می کنند و اگر ده ها میلیون مردم اروپا در دو جنگ جهانی از بین می روند و کلیه امکانات آنان نابود می شود و ده ها اگر دیگر، اشکالی نخواهد داشت زیرا تمدن در حال پیشرفت است و همین استدلال را آقای ویل دورانت

تاریخ‌نگار سیاسی می‌کند، او درباره جنایتی که یونانیان در تروآ، مرتکب شدند چنین می‌گوید: «بر روی هم مردم تروآ، حتی به صورتی که به وسیله دشمنانشان نگاشته شده است، نسبت به یونانیانی که بر آن ظفر یافتند، کم‌نیرنگتر و فداکارتر و شریفترند، فاتحان یونانی بعداً خود نیز به این نکته پی بردند، هومر بارها با کلمات مهرآمیز از مردم تروآ یاد می‌کند و ساپفو و اورپید در انتخاب طرفی که باید مورد همدردی و ستایش ایشان قرار گیرد، تردید نمی‌کنند. مایه تأسف است که این قوم آزاده در مسیر یونانیان توسعه طلب قرار گرفت و در هم شکست با این وصف، از یاد نباید برد که یونانیان، با وجود خطاهای خود، سرانجام تمدنی والاتر از تمدن تروآ به آن سرزمین و سایر سرزمینهای مدیترانه عرضه داشتند.» W ۴۴.

بگذریم از اینکه پس از ده سال کوشش، برای گرفتن یک شهر، فاتحان تروآ به کیفر اعمال خود رسیدند و خودبخود طوری تار و مار شدند، که هیچ دشمنی به انجام آن توانا نبود، ولی پرده پوشی و چشم پوشی تاریخ‌نگار سیاسی، خیلی جالب است و به آسانی گناه سیاهکاران را می‌بخشد و می‌گوید، در عوض تمدنی عالی بر آن سرزمینها عطا کردند که این نیز سخن پرتی است. یونانیان سرمایه‌های بزرگی از تمدنهای تروآ، کرت، بابل و مصر در اختیار داشتند و صدها سال دانش‌آموزی کردند و با این سرمایه شگرف کار خیلی مهمی انجام ندادند. از سخن خود دور شدیم، درباره تمدن، در این کتاب نکاتی یادآور شده و اینجا به کوتاهی حقیقتی را در آن باره یادآور می‌شویم، ارزش هر تمدن و هر ملت به اینست که تا چه اندازه

جهانیان را از نعمت امنیت و آسایشی بهرمنند گردانند و تاریخ نشان می‌دهد که ملتها هر اندازه که در ایجاد محیط امن و آسایش ملتها موفق بودند، به همان اندازه از آرامش و شکوه و جلال بیشتری برخوردار شدند.

### ویژگیهای تمدن یونان باستان

در جهان باستان از تمدنهای زیادی نام برده شده مانند تمدن سومری، بابلی، آشوری، عیلامی، کرتی، مصری، چینی، هندی، یونانی و تمدن ایران، نکته‌ای که باید در نظر گرفت جاوید بودن تمدن‌هاست، که با از بین رفتن ملتها نابود نشده، بلکه به عنوان سرمایه‌ای در اختیار ملل بعدی قرار می‌گیرد، از تمدنهای آسیای صغیر مقداری دانشهای نجوم، طب، شهرسازی، مهندسی و قانونگزاری برای ملل دیگر باقی مانده تا برسیم به تمدن یونان که اینجا یکبارہ وضع دگرگون شده و مسائل گوناگونی پدید آمده، توضیح اینکه چون ملل دیگر خط آسانی نداشتند و از سوی دیگر نوشتن و فرهنگ‌آموزی ویژه طبقه اشراف بود دانشها در همانجا متوقف می‌شد، اما در یونان، به واسطه سهولت یادگیری زبان و بویژه جوامع بسیار محدود و کم‌جمعیت باعث شد که همان آزادی اولیه قبیله‌ای به نوعی دموکراسی ناپایدار و دست و پا شکسته‌ای تبدیل شود که به هر حال هرکس آزاد بود دانش‌اندوزی کند و نوشته‌های خود را بدون هیچگونه نظارتی به دیگران عرضه نماید و دیگر اینکه چون یونانیان هم مانند بیشتر ملل دیگر بت‌گونه پرست بودند، میدان پهناوری برای رویش و بالش همه‌گونه فکر در اختیار آنان قرار گرفت و

تمدن یونان در دو بخش عمده در مسیر پیشرفت و تکامل قرار گرفت که یکی بخش کلیه علوم و فنون است، که در این زمینه تمدنهای دیگر فعالیت داشتند که جز این فعالیت علمی مطلب قابل توجه دیگری برای ما باقی نمانده و دیگر بخش فلسفه سیاسی و اخلاقی است که در این بخش فیلسوفان یونان، راجع به تشکیل اجتماع و اخلاق مردم به اظهار نظریات خود پرداخته‌اند. اما این پیشنهادات بطوری ناپخته و درهم و برهم بود که نه تنها راه چاره‌ای برای جوامع آشوبناک یونانی نشان نمی‌داد، بلکه به تشدید فساد و بی‌بندوباری و هرج و مرج سیاسی انجامید و مردم را تلخکام و ناامید کرد. نکته‌ای که باید توجه داشت اینست که ممکن است فردی در یک رشته علمی و هنری پیشرفت بی‌مانندی داشته باشد ولی این شخص فاقد توانائی درک حقایق دین و اخلاق باشد. اما اکثر فیلسوفان که در علوم گوناگون پیشرفت کرده‌اند. از اینکه مورد توجه مردم قرار گرفته بودند، خود را چند سر و گردن از دیگران برتر دانسته و از این رو پا از دایره علوم فراتر گذاشته و در زمینه سیاست و اخلاق راهنمایی‌هایی کرده‌اند، که جهان را دچار مشکلات بزرگی کرده و گفتگو از چگونگی آن به زمان بیشتری نیاز دارد و به خواست خدای بزرگ در آینده سخنانی در این باره خواهیم داشت.

### همجنس‌بازی در یونان باستان

یکی از خویهای ناستوده همجنس‌بازیست که به نظام جامعه آسیب رسانده و بنیاد خانواده را سست و آلوده می‌کند و به همین جهت در همه ادیان الهی این کار ناپسند شمرده شده و برای آن

کیفرهای سخت مقرر گردیده است.

در نوشته‌های فیلسوفان یونان باستان، که در زمینه‌های اخلاقی و سیاسی قلمفرسایی کرده‌اند، نوشته‌هایی در تأیید این عمل زشت به چشم می‌خورد، مثلاً در تاریخ یونان نوشته آقای ویل دورانت آمده «مردم متوسط آتن معمولاً شهوت پرست، لکن پاک ضمیرند، در لذت جسمانی هیچگونه گناهی نمی‌بینند» W ۳۲۹.

«حتی در زمان ارسطو، «عشاق یونانی» بر سر مزار یولائوس، دوست هراکلس، سوگند عشق می‌خورند، گزنفون، سردار لشکرها و مرد سرسخت جهان<sup>۱</sup> بنا به گفته اریستیپوس، فریفته کلینياس جوان است. دلبستگی مردان به پسران و پسران به پسران، در یونان، جمیع مظاهر عشق آسمانی و شاعرانه را در بر دارد و با شور و شوق، عصمت، جذبه، حسد، نغمه‌سازی، اشک‌ریزی، تفکر و بی‌خوابی همراه است و وقتی که افلاطون در رساله «فدروس» از عشق سخن می‌گوید، مقصودش عشق همجنس به همجنس است، و کسانی که در رساله «مهمانی» «نوشته افلاطون» به بحث و جدال مشغولند سرانجام بر سر یک نکته توافق حاصل می‌کنند. عشق میان دو مرد شریفتر و روحانی‌تر از عشق میان زن و مرد است. این گونه انحراف جنسی در میان زنان نیز شایع است، و بانوان زیبای طبقات عالی چون ساپفو کمتر، روسپیان بیشتر بدان می‌پردازند. «دخترکان نی‌زن» به یکدیگر بیشتر عشق می‌ورزند تا به عشاق مرد خود. روسپیان پست‌تر محور

۱. خوانندگان گرامی توجه کنند که تاریخ‌نگار سیاسی چگونه از گزنفون تجلیل می‌کند و او را مرد سرسخت جهان می‌نامد، زیرا او مردیست که بازگشت خفت بار ده هزار یونانی را به صورت یک پیروزی جاودانی درآورده و به سربلندی یونانیان باستان کوشیده که کارشان ستمگری و دغلكاری و اخلال در نظم جهان بوده است، در اینجا دیده می‌شود که این شاگرد سقراط به عادت زشت یونانیان دچار بوده است.

داستانهای بسیار درباره عشق زنان به یکدیگرند. «W ۳۳۵. پیش از اینکه در این باره سخن گوئیم، چند کلمه‌ای راجع به اعتقادات این ملت یاد کنیم» اساطیری که هزیود، که پس از هومر محبوبترین شاعر کلاسیک یونان است، بیان می‌کند، از قساوت و کارهای وحشتناک سرشارند و رسواترین روابط جنسی را با بی‌پروایی به بت‌گونه‌ها نسبت می‌دهند<sup>۱</sup> «W ۱۱۸.

آشکار است که بت‌گونه‌های تبه‌کار و فاسد بهتر از یونانیان معتقدینی پیدا نخواهند کرد و اینهمه فیلسوفان با اینکه در زمینه‌های دانشی پیشرفت کردند. ولی در زمینه اخلاق نه تنها رهنمود درستی به ملت خود ندادند، بلکه مانند مردم عادی، هر صفت زشتی که در جامعه برقرار بود، آن را پیروی کردند و از این رهگذر ضربات نابودکننده‌ای بهره جوامع یونان گردید.

درباره وضع رقت‌بار زنان در جوامع یونانی، در گفتار دیگری سخن خواهم گفت و اینجا این نکته را یاد می‌کنیم که از رازهای آفرینش، یکی اینست که شماره زنان و مردان نزدیک به هم است و اگر دو مرد با هم عشقبازی کنند، دو زن در جامعه بی‌سرپرست خواهند ماند و پر معلوم است که زنان چنین جامعه‌ای وضع بهتر از آنچه تاریخ‌نگار سیاسی یاد کرده نخواهند داشت. هنگامی که مردان با هم نرد عشق می‌بازند، ناچار زنان جامعه هم، با هم عشقبازی می‌کنند.

۱. با اینکه طی گفتار جداگانه درباره بت و بت‌گونه اشاره شد، خوانندگان عزیز توجه کنند که بکار بردن نام مقدس خدای متعال برای این بت‌گونه‌ها چه گناه نابخشودنی است.



## فرزندکشی در یونان باستان

یکی از ویژگیهای ادیان تقدس آدمی و رعایت احترام به حقوق و شخصیت اوست که به وسیله پیامبران به مردم جهان عرضه شده و ملتهایی که به این اصل عمل کردند، دارای جلال و شکوه بیشتری بوده‌اند. یونانیان باستان که در پشت پا زدن به اصول انسانی، ایجاد فتنه و فساد و سودجویی، از ملتهای پیشرو جهان بشمار می‌روند، بیش از هر ملت دیگر تلخکام و توسری خور بوده و در طول نزدیک به یک قرن استقلال خود، بالاترین ناکامی‌ها و تیره‌روزی را تحمل کردند. این مردم بر اثر تندروی در ماده‌پرستی و سودجویی، چنین می‌پنداشتند، که نوزادان آنها مانند اشیاء بی‌جان هستند که هر وقت صلاح دیدند می‌توانند آنان را به نحوی نابود کنند و به همین جهت «جلوگیری از تولید نسل از راه پیشگیری، سقط جنین یا کشتن نوزادان آیین روز بود.» W ۵۲۶. «حتی مردان ثروتمند نیز کودک دختر خود را سر راه می‌گذارند» «فیلسوفان کشتن نوزاد را به اغماض می‌نگریستند و می‌گفتند این عمل جلوی ازدیاد نفوس را می‌گیرد.» W ۶۳۶. و در اسپارت: «طفل چون متولد می‌شد سرنوشتش به دست مجلس شیوخ قرار می‌گرفت. بدین معنی که مجلس مزبور او را معاینه کرده، اگر خلقتش را کامل می‌دید به مادرش عودت می‌داد و الا در چالاه» «تای ژت» می‌انداخت.» ۲۱۰ ملل شرق.

در ادامه باز جملات کوتاهی از تاریخ یونان نقل می‌کنیم «برای پیشگیری از افزایش جمعیت. شرع و عرف کشتن نوزادان را مباح می‌دانند... فرزند بردگان به ندرت مجال زنده ماندن می‌یابند، دختران را بیش از پسران می‌کشند، این‌گونه اطفال را در نزدیکی پرستشگاهی

یا در مکان دیگری قرار می دهند. افلاطون می گوید که همه کودکان ناتوان باید نابود شوند.» W ۳۱۸. چنانکه از نظر خوانندگان گرامی گذشت، دیده شد که فیلسوفان نیز از اخلاق جامعه پیروی کرده و نه تنها ایرادی به این تباهکاریها نمی گیرند، بلکه به عنوان رهبران فکری و روحی جامعه، آتش تباهکاری را هرچه تیزتر می گردانند.

### ناسپاسی با بانوان در یونان باستان

در یونان باستان همه گونه امکانات فراهم بود، تا زنان از نظر اجتماعی و امنیتی به پائین ترین سطح سقوط کنند، هم جنس بازی دو مرد، عملاً زندگی بانوان را به مخاطره می اندازد و بی شوهر ماندن زن و بی سرپرست بودن او جامعه را به تباهی رهنمون می شود. سولون قانونگذار آتن، روسپیگری را به رسمیت شناخت و روسپیان برای بت گونه خود «آفرو دیت» پرستشگاهها می ساختند، که اداره کنندگان آن مأمور دخل و خرج روسپیان بودند، یک عادت نکوهیده دیگر که دغدغه خاطر همیشگی بانوان را در پی داشت، این بود که زن و مرد بدون عقد با هم زندگی کنند. این کار زن را در حالت بی ثباتی نگهداشته و بسیاری از حقوق او را پایمال می کند، ناگفته نماند چنانکه در تاریخ یونان نوشته شده، تنی چند از فیلسوفان نیز، بدون عقد و مراسم رسمی، به طور آزاد با زنان خود زندگی می کردند. چون عادت بر این بود که کودکان زیادی خود را سر راه می گذاشتند، بی گمان کسانی بودند که این کودکان سرراهی را، اگر از نظر زیبایی و اندام، مناسب می دیدند برای هم جنس بازی و روسپیگری آموزش می دادند. باید دانست که جوامع یونان، به طور عمده، بر سه رکن

اساسی استوار بود، هم جنس بازی، روسپیگری و فلسفه اخلاقی و سیاسی و هر سه اینها موجبات بی ثباتی جامعه، و در سرآشویی نابودی قرار دادن آن، نقش اساسی را بازی می کردند. درباره زیانهای دهشتناک فلسفه اخلاقی و سیاسی، به خواست خدای بزرگ در آینده سخنانی خواهیم داشت.

### خود بزرگ بینی و گزافه سرایی یونانیان باستان

یکی از صفاتی که لازمه مردم شرافتمند است، خودشناسی است، مردم با داشتن چنین صفتی به کمی ها و کاستی های خود پی برده و به اصلاح خود می پردازند. اما آنها که از دایره شرافتمندی دور افتاده اند، خودشناسی به صورت کابوس دهشتناکی درآمده، چاره خود را در خود بزرگ بینی و گزافه گویی پنداشته و چنین می پندارند که با اینکار، پرده به روی رفتارهای ناستوده خود کشیده و از کیفر زشتکاریهای خود رهایی می یابند.

خود بزرگ بینی از ویژگیهای یونانیان باستان است، تمام مردم جهان بربر و وحشی و فقط اینها گلهای سرسبد آفرینش هستند. «ارسطو می گوید: چون مردم آسیا، بنده و غلام خلق شده اند، به حکومت مستبده ایرادی ندارند»<sup>۱</sup> در جای دیگر می گوید، بعضی ها فقط شکل آدمی هستند. در تاریخ مردمی را نمی یابیم که تا این حد در گستاخی و بیشرمی نسبت به جهانیان پیش تاخته باشند. بی دلیل نیست که یونانیان باستان، کعبه آمال سیاستگران ستمگری شده که پا به جای پای یونانیان باستان می گذارند و به هر بهانه، به بزرگداشت

۱. تاریخ فلسفه سیاسی، جلد اول ۳۹۰.

آنان می‌کوشند، به هر حال این عقب‌ماندگی فکری، آرایشگران آتیک را بر آن داشته که چاره‌جویی کنند و پرده بر این گستاخی و بی‌شرمی کشیده، معبود بدکاره خود را سر و صورتی بدهند. تاریخ‌نگار سیاسی می‌گوید: «مردم یونان، بیگانگان را بربریان می‌نامند، البته مقصود از این کلمه، مردم وحشی نیست، بلکه مقصود کسانی است که به زبانی جز یونانی سخن می‌گویند» W ۲۹۰ ولی در همین تاریخ می‌نویسد «ارسطو به او (اسکندر) گفته بود با یونانیها چون آزادگان و با بربرها چون بردگان رفتار کند.» W ۶۱۱ پلوتارک درباره اسکندر می‌گوید «در ایران ابتدا لباس بربرها را در بر کرد، شاید برای اینکه متمدن کردن ایرانیها را سهلتر کند» W ۶۱۲.

این خود بزرگ‌بینی چیزی نیست که بتوان آن را پرده‌پوشی کرد. با نقل نظریکی از دانشمندان به این بحث پایان می‌دهیم «نظر اراتستن یکی از علمای برجسته اسکندریه درباره جهانیان: یونانیان را از اینکه ساکنین دنیا را به هلنها و بربرها تقسیم کرده بودند، سرزنش نموده، به آنها گوشزد کرد که مردم نباید فقط از روی ملیت بلکه باید براساس خصوصیات انفرادی قضاوت کرد، می‌گفت که بسیاری از یونانیها مردمی شرور و بسیاری از ایرانیها و هندیها پاک‌سیرتند، و رومیها در امور اداری و حکومت قابلیت بیشتری از یونانیها از خود نشان داده‌اند» W ۷۱۰.

اما گزافه‌گوییهای یونانیان باستان، داستان شگفت‌انگیزی است، همانطور که در این کتاب به درازی یادآوری کردیم، قوم یونیا هیچوقت لیاقت حفظ آب و خاک خود را نداشته است، زمانی که این قوم به قطعه خاک کم وسعت آتن قدم نهاد، در همسایگی تمدنهای بسیار

پیشرفته‌ای مانند کرت و مصر و بابل قرار گرفت و به دانش آموزی پرداخت ولی از بس مردم بی‌بند و باری بودند، چون مورد تهاجم قوم دیگری به نام آخایی قرار گرفتند، مغلوب شده و تمدن آنان چند صد سال به تأخیر افتاد و قوم یونیا با مهاجمان درهم آمیخته به دزدی و آدمکشی سرگرم بودند که باز پس از چند صد سال قوم دیگری به نام دوری به آتن حمله ور شد که باز اینها به زیر یوغ قوم دوری درآمدند و باز چند صدسالی تمدن آنان دچار رکود و سستی شد، با اینهمه ناتوانی و خواری ناگهان می‌بینیم در نبرد با ایرانیان، یکبار دگرگون شده و در جنگی ۲۶۰ هزار ایرانی را می‌کشند و فقط ۱۵۰ تن تلفات می‌دهند و در سایر جنگها نیز همینطور به پیروزیهای مهم نائل می‌شوند و معلوم نیست چرا با چنان لشگریان دشمن‌شکنی در دریا‌های اطراف مانده و قادر به رخنه کردن به خاک زرخیز آسیای صغیر نشدند و افلاطون فیلسوف نامی یونان با حسرت می‌گوید: ما بسان غوکان گرد برکه، در کناره‌های این دریا ساکن شده‌ایم» W ۵

شنیدنی است که مدتی پیش از سال ۴۰۰ قبل از میلاد، دنیای یونانی دچار سردرگمی و حشتناکی شده، همه از هم ناامید و سررشته کار از دست همه در رفته بود، جنگهای فرساینده پلوپونز، شکستهای مفتضحانه، یورش آتن به مصر و سیسیل و سپس تسلط جابراجه اسپارت بر دنیای یونانی و باز آغاز یک رشته توطئه‌ها و کنکاشها بر ضد اسپارت، چنان دنیای یونانی را درهم کوبیده بود که همه قسمت‌های یونان دست التجاء به طرف نمایندگان ایران در آسیای صغیر دراز کرده بودند. ولی نویسندگان یونانی، که در دروغ‌گویی و لافزنی مرزی نمی‌شناسند، به استناد گزاره‌سرای گزنفون در بازگشت

توأم با خواری ده هزار یونانی نوشته‌اند که در ایران هیچ نیروی توانائی وجود ندارد و باید جنگ را به آسیا کشانید. ولی با تمام این لاف و گزافها چند سال بعد یعنی در سال ۳۸۷ ق م همه قسمت‌های یونان پیمان آنتالسیداس را قبول کردند، که درباره آن قبلاً بحث کردیم. در پایان این گفتار بخشی از تاریخ شادروان پیرنیا را نقل می‌کنیم که راجع به همین صفت مشخصه یونانیان باستان است «ناپلئون اول یعنی یکی از سه بزرگتر سرداری، که تاریخ هنوز چهارمین را برای آنها قائل نشده، در باب این جنگ چنین می‌گوید: «این جنگ نامی، که معروف به جنگ پارسی یا مادی گشته، عبارت از کارهایی، که نتیجه قطعی نداشته و این کارها را هر یک از طرفین برای خود فتحی پنداشته، خشایارشا به آسیا برگشت راضی از اینکه آن را گرفت و سوزاند و خراب کرد. یونانیها فتوحات خودشان را بزرگ کردند، مغرور از اینکه در سالامین به کلی نابود نشدند» بعد ناپلئون می‌گوید «اما در باب فتوحاتی که یونانیها به خود نسبت می‌دهند و شکست‌هایی که برای لشگرهای عظیم خشایارشا قائل‌اند، نباید فراموش کرد، که این گفته‌ها تماماً از یونانیها است و گزافه‌گویی و لاف‌زنی آنها هم مسلم می‌باشد. از طرف پارسیها نوشته‌هایی بدست نیامده، تا بتوان این نوشته‌ها را با گفته‌های یونانیها مقایسه کرد و نتیجه را مبنای قضاوت قرار داد» تاریخ ایران باستان، قسمت سلطنت خشایارشا.

این گزافه‌گویی یونانیان باستان، بیش از همه به زیان سرداران امپراطوری رم تمام شد. رُمیها که از فرهنگ و تمدن بهره‌چندانی نداشتند، کاملاً تحت تأثیر یونانیان واقع شده و چنانکه در تاریخ

نوشته شده بیشتر خانواده‌های سطح بالای رم معلم سرخانه یونانی داشتند و طبعاً تحت تأثیر گزافه‌گویی یونانیان چنین می‌پنداشتند که برای تصرف ایران فقط باید یک راهپیمایی طولانی کرد و چیزی که مایه قریب آنان شد، آسانی دست یافتن به آسیای صغیر و مصر بود و فکر می‌کردند ایران نیز با همین آسانی به دست آنان خواهد افتاد و سراسر جهان را از ظلم و بیدادگری خود بی‌نصیب نخواهند گذاشت. به هر حال کراسوس سردار رمی با لشگری گران به عزم گرفتن ایران به راه افتاد و در گرداب تیراندازان پارتی سر خود را از دست داد و به دیار دیگر شتافت. بعد از او سردار دیگری به نام آنتوان داخل ایران شد و بدون اینکه کاری انجام دهد با تلاش و زحمت بسیار جان به در برد و بعد از این دو واقعه رمیها دانستند، که باید حساب دیگری برای ایران باز کنند و آنطور که فکر می‌کردند، کار به این آسانی نیست.

### یونان باستان در آشوب و دودستگی همیشگی

پروردگار یکتا، قانونی در این جهان برقرار کرده، که برتر از قوانین همه جهانیان عمل می‌کند و بنابراین قانون، چه یک نفر باشد و چه یک توده‌ای از مردم، اگر بد کردار باشند، پایان کار خوبی نخواهند داشت، تاریخ پیش روی ماست، درست است که دادگری واقعی در تاریخ وجود ندارد، ولی دولتهایی که کارهای آنان به دادگری نزدیکتر بوده، پایدارتر و باشکوهتر زندگی کرده‌اند. اما درباره یونانیان باستان، که تاریخ خود را با دزدی و فساد و براندازی ملتها، آغاز کردند و هنگامی که پا به روشنایی تاریخ نهادند، جامعه آنان آماده شورش و اختلافات بی‌پایان بوده و هیچوقت روی آسایش و نیکبختی را



ندیدند. ما فهرست وار، حقایق تاریخی را به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانیم تا بدانند که پشت کردن به اساس ادیان، یعنی خداشناسی، راستی پرستی، هم‌نوع دوستی و غیره چه پیامدهای مرگباری برای ملتها خواهد داشت:

«آتنیان قرن پنجم نمونه اخلاق ستوده نیستند... از وجدان خود چندان آزار نمی‌بینند، و هرگز در فکر آن نیستند که همسایه را چون خود دوست بدانند» W ۳۲۵.

«در میان یونانیان، آداب اجتماعی و مذهب، اعمال فاتحان جنگ را محدود نمی‌کند، حتی در جنگهای داخلی، رسم معمول آنست که شهر مغلوب را غارت کنند، زخمیان را بکشند، زندانیانی که فدیة نمی‌پردازند و نیز اسیران غیرنظامی را به قتل رسانند یا برده کنند، شهرها و درختان میوه و محصولات زراعی را بسوزانند و هرچه را که زنده است معدوم سازند... در هزار نبرد، یونانی با یونانی روبرو می‌شود، در طی یک قرن پس از جنگ ماراتن، درخشانترین تمدن تاریخ بشر، با یک انتحار ملی مداوم، خود را به نیستی می‌کشاند» W ۳۲۸.

«اما سقوط اخلاق عمومی در مسائل جنسی و سیاسی ادامه یافت، مجردها و روسپیان به یاری هم، تعدادشان فزونی گرفت، زناشویی آزاد بر ازدواج قانونی تفوق یافت... جلوگیری از تولید نسل از راه پیشگیری، سقط جنین، یا کشتن نوزادان آیین روز بود» W ۵۴۹-۴۳.

باید دید که مردمی با این رفتارهای زشت چگونه به زندگی ادامه می‌دادند، چند بار این سخن هرودوت را یادآوری کردیم که می‌گوید

«در زمان داریوش اول و خشایارشا و اردشیر درازدست یونانیان متحمل بیست نسل بدبختی شدند».

«در سال ۴۱۲ انقلابیون در ساموس حکومت را به دست می آورند، دویست تن از اشراف را می کشند و چهارصدتن دیگر را تبعید می کنند، خانه و زمین ها را بین خود تقسیم می کنند، و سرانجام باز اجتماعی دیگر، نظیر همان که برانداخته اند، برقرار می سازند، توسیدید در عباراتی جاویدان، جنگ طبقاتی آتن را چنین وصف می کند. در طی هفت روز مردم کورکورا به کشتن کسانی از همشهریان خود مشغول بودند که آنان را دشمن خود می پنداشتند گرچه جرم این گروه کوششی بود که در امحای دموکراسی کرده بودند، برخی از آنان بر اثر کینه های خصوصی کشته شدند. و برخی دیگر را مقروضیتشان برای رهائی از چنگال قرض نابود ساختند. بدین منوال مرگ به انحای مختلف شیوع یافت و زورگویی که از خواص چنین اوضاعی است، از حد و حصر گذشت و به هر گوشه و کناری رسید. پدران پسران خود را کشتند، کسانی که به پرستشگاه پناه برده بودند از محرابها بیرون کشیده شدند یا در همانجا به قتل رسیدند... بدین ترتیب انقلاب از شهری به شهری می رفت و شهرهای آخرین، که شرح وقایع و حوادث قبلی را شنیده و از اعمال شورشیان نواحی دیگر باخبر شده بودند، برای کشتار و خونریزی راههای افراطی تر و بهتری یافته بودند، در انتقام کشیدن بیرحمی و شقاوت بیشتر بکار می بردند، اجتماع به صورت اردویی درآمد بود که در آن هیچ کس بر رفیق خود اعتماد نداشت... سراسر جهان هلنی را تشنج و اضطراب گرفته است.»

W ۳۱۵-۱۶.

اگر بخواهیم شرح زندگی سراسر رنج و گزند این مردم، بدکردار و بی‌بند و بار را بنویسم ده‌ها صفحه کتاب را پر خواهد کرد، اما چند جمله از تاریخ یونان نقل می‌کنم که اگر خواننده عزیز توجه کند، گویای تمامی بلایا و رنجهای این مردم است که می‌گوید «در همه کشورهای یونان، جنگهای طبقاتی از جنگ ایران و یونان و یونان و اسپارت تلختر و شدیدتر است» ۳۱۲ W تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

دریغ آمد که در پایان کتاب از یک نتیجه‌گیری کوتاه خودداری کنم. عاقبت شوم یونانیان باستان یک شبه پی‌ریزی نشده بود، اینها نخست لیاقت حفظ آب و خاک خود را نداشتند و بعد با ستمگران آخایی و دوری همدستی کرده و صدها سال به دزدی و آدمکشی و براندازی اجتماعات بی‌پناه و بی‌دست و پا سرگرم بودند و سپس که پا به روشنایی تاریخ نهادند، چگونگی زندگی آنان در این کتاب به روشنی نوشته شده، و اکنون روش اروپائیان را با یونان باستان مقایسه می‌کنیم.

اروپائیان از قرن ۱۷ میلادی به تکاپو افتادند و درست مانند یونانیان باستان عمل کردند و صفحات سیاهی در تاریخ بشریت به یادگار گذاشتند ولی در حقیقت نتیجه کارهای آنان در قرن بیستم به بارنشست و حاصل آن جنگهای بین‌الملل اول و دوم و ایجاد حکومت جهان بر باد ده کمونیستی و جنگ سردی که پنجاه سال به طول انجامید می‌باشد. اگر با دقت به زندگی اروپائیان و امریکائیان نگاه کنیم، تمام رفتارهای یونانیان باستان در اروپا و امریکای فعلی برقرار است، هم جنس‌بازی، بی‌احترامی به بانوان، زندگی زن و مرد

بطور آزاد، بدون عقد و ازدواج و ستمگری بی حد نسبت به ملل، اگر بخواهیم جهان از نابودی کامل در امان باشد، باید به شدت با رفتارهای زشت مقابله کنیم و زندگانی انسانی توأم با خداشناسی را پیشه خود سازیم و برنامه کاهش جمعیت در جهان از راه‌های خدایسندانه با شدت هرچه بیشتر دنبال شود تا به خواست خدای بزرگ توانا از خطرات بی شمار در امان باشیم.

### زیان‌های بدآموزی فیلسوفان

در گفتارهای پیش درباره تمدن ملت‌های باستانی مطالبی یادآور شدیم و نوشتیم که از تمدن‌های باستان هند، سومر، بابل، آشور، مصر و کرت آنچه برای جهانیان باقی مانده از قبیل ریاضیات، فیزیک، هندسه، نجوم و طب و غیره کاملاً قابل استفاده بوده ولی به تمدن یونان که می‌رسیم وضع به کلی دگرگون می‌شود و یونانیان با استفاده از تمدن‌های پربار و پیشرفته ملل قدیم در دو جهت مثبت و منفی به پیش تاخته‌اند. درباره علوم آنچه مسلم است، کار شگرفی انجام نداده‌اند، زیرا این قوم با مهارت عجیبی آثار گذشتگان را از بین برده و آن را به نام خود ثبت و ضبط کرده است. برای مثال ما به درستی نمی‌دانیم که طب تا زمان یونانیان تا چه حد پیشرفت داشته و بقراط و دیگر پزشکان یونان از کدام نقطه و یا چه سرمایه‌ای پیشرفت خود را آغاز کرده‌اند، مثلاً سقراط و افلاطون و ارسطو را در نظر می‌گیریم. سقراط هیچ‌گونه نوشته‌ای از خود به یادگار نگذاشت و هرچه هست شاگردان او به‌ویژه افلاطون برای ما نقل کرده‌اند، و نوشته‌های افلاطون را، ارسطو شاگرد او، اصول تدوین نشده نامیده است ولی به

ارسطو که می‌رسیم به یکباره وضع دگرگون شده و ارسطو به بیشتر علوم داخل شده و با نظم و ترتیب خاصی نظرات خود را اظهار داشته است به طوری که او را معلم اول نامیده‌اند، این جهش شگرف بهره‌برده، نکته جالب این است که اسکندر در جهانگیری خود، هرچه از کتب ملل به‌ریژه ایران به دست می‌آورد برای ارسطو می‌فرستاده و این اطلاعات، بیشتر از ایران جمع‌آوری و برای او فرستاده شده است و باید دانست که اطلاعات علمی در ایران آن‌روز فقط ویژه ایرانیان نبوده بلکه جنبه بین‌المللی داشته و تمام دانشمندان از کلیه ملل به‌نحوی دانش خود را به ایران منتقل می‌کردند، عرضه این اطلاعات جهانی به ارسطو یک حقیقت تاریخی است ولی تا آنجا که در کتاب‌های فلسفه دیده می‌شود، ارسطو هیچ‌گاه به این اطلاعات اشاره‌ای نکرده و هرچه بوده به نام خود ضبط کرده و کتب از بین رفته است و رفتار وحشیانه یونانیان باستان با تمدن کرت هم‌جای شک و تردید نیست و به طوری آثار این تمدن درخشان را نابود کردند که هیچ‌گونه اثری از آن باقی نماند و هرچه هست به نام یونانیان باشد، غافل از این که زمانی فرا خواهد رسید که به نیروی دانش همه چیز آشکار می‌شود و خائنان به دانش سرافکننده می‌گردند.

بنابراین، اغراق کردن درباره علوم یونان باستان، کار درستی نیست و همینقدر باید بگوئیم که یونانیان هم مثل سایر ملل در پیشرفت علم کوشیده‌اند.

اما جهات منفی تمدن یونان باستان، چندان زیانبار و ویرانگر است که تا امروز جهانیان از آن رنج می‌برند و کتاب‌ها درباره آن باید نوشت.

داستان از این قرار بود که فیلسوفان چون در دانش‌ها پیشرفت‌هایی کرده و خود را نه یک سر و گردن بلکه چندین سر و گردن از دیگران برتر دانسته و دستورات دینی را که خیلی ساده و بی‌پیرایه است و از طرفی دستاویز سودجویی بیش از اندازه کسانی است که دین را پوششی برای کارهای خود به کار می‌برند، پیروی از دین را کمی خود دانسته و چنین خواسته‌اند که جهانیان را به راه بهتری رهنمون گردند و چون دانش آنان در زمینه اخلاق با مردم عادی چندان تفاوتی نداشته به ضد و نقیض‌گویی پرداخته و آشفته‌بازار جهان را هرچه آشفته‌تر گردانیده‌اند.

گروه انبوهی از فلاسفه که با خداشناسی و اخلاق دینی، رابطه خود را قطع کرده ولی هیچ‌یک نه تنها سازمان اخلاقی و سیاسی درستی برای راهنمایی جهانیان ارائه نداده‌اند بلکه با مقام و منزلتی که در دانش‌ها داشته‌اند و به‌همین جهت مورد توجه مردم قرار می‌گرفتند، گفته‌ها و نوشته‌های آنان در زمینه اخلاق و کشورداری اثرات بسیار ناگواری در جهان بجا گذاشته و پیروان فلسفه اخلاقی و سیاسی ضمن برتر دانستن خود، با انکار ادیان و خداشناسی، جنایات بس بزرگی در جهان مرتکب شده‌اند. باید دانست که بیشتر فیلسوفان دارای نیت خیرخواهانه بوده و به‌راستی نیکی جهانیان را می‌خواستند اما در عمل نوشته‌ها و عقاید آنان به زیان جهانیان تمام شده و نگفته پیدا است که یادآوری آراء و عقاید فلاسفه به کتاب‌هایی نیاز خواهد داشت و ما در این کتاب به‌طور خلاصه برخی از گفته‌های آنان را به‌نظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم.

نخست از افلاطون آغاز می‌کنیم، این فیلسوف بیش از همه

راجع به روش تشکیل دولت و جامعه مطلب نوشته ولی پیشنهادات او چنان ناپخته و زیانبخش است که همچنان در کتاب‌های او باقی مانده جز دستورات خلاف دین و اخلاق که وجه تشابه بیشتر فیلسوفان و مورد استفاده ستمگران و جباران تاریخ است.

یکی از شناخته‌ترین پیشنهادات او کتاب جمهوری است و ترتیباتی که برای تشکیل این جمهوری پیشنهاد کرده به اندازه‌ای غیرعملی و غیرانسانی است که فقط نام آن در کتاب‌ها باقی مانده و برای این که خوانندگان گرامی تا اندازه‌ای از چگونگی آن آگاه گردند چند سطر از آن را نقل می‌کنیم.<sup>۱</sup>

«چهارم: افلاطون در کتاب جمهوری از امکان‌های شگفت‌انگیزی سخن به میان می‌آورد: از میان برداشتن زناشوئی، اشتراک فرزندان، اندیشه پدید آوردن افراد برگزیده از راه آمیزش زنان و مردان برگزیده، داوری درباره بندگان، بیرون راندن سالخورده‌گان هنگام تأسیس دولت نو... اگر کسی به بیماری مزمن و درمان‌ناپذیری مبتلاست نباید در معالجه‌اش کوشید. زندگی برای کسی که تنش به بیماری سختی دچار است سودی ندارد چون زندگی با تن بیمار با بدبختی و سیه‌روزی قرین است. در همه این موارد افلاطون منکر آن چیزی است که حتی در دوران قدیم، بشردوستی و انسانیت خوانده می‌شد.» (افلاطون ۱۵۴)

«اروس افلاطون چه در جلوه تمایل جنسی و چه در تفسیر فلسفی، چنان محدود است که در ما نوعی ناخرسندی برمی‌انگیزد. عادی بودن عشق‌ورزی با پسران، بی‌ارزش بودن عشق به زن در نظر

۱. افلاطون نوشته کارل یاسپرس ترجمه محمد حسن لطفی.



یونانیان، جامه تاریخی اندیشه‌های افلاطون است.» (افلاطون ۱۵۵)  
 «اروس افلاطونی از محبت انسان به عنوان انسان و «محبت به همسایه» بیگانه است. از اینرو افلاطون حیثیت انسانی را که هر فردی باید برای فرد دیگر بپذیرد نمی‌شناسد.» (افلاطون ۱۵۵)  
 «افلاطون مسائلی را که دموکراسی با آنها دست به گریبان است می‌بیند. ولی در شکلی که به صورت آرمانی خود می‌دهد، تنها راه‌حل‌های حاکمانه و آمرانه را می‌شناسد که بیآنکه او خود متوجه شود به راه‌حل‌های غیرانسانی و غیرمنطقی می‌انجامد.» (افلاطون ۱۵۸)

همانطور که در این کتاب یادآور شدیم دموکراسی در شهرهای یونان به اندازه‌ای دست و پا شکسته و بی‌سرو سامان بود که افلاطون برای تنظیم حکومت و اداره جامعه راه‌های شبه دیکتاتوری را در پیش گرفته و پیشنهادات او به گونه‌ای نارسا بوده که حتی در شهرهای کوچک و کم‌جمعیت یونان کاربردی نداشته است و در اینجا این نکته را یادآور می‌شوم که هرکس از چهارچوب خداشناسی که لازمه آن قداست انسان و احترام به حقوق او و نیکی و پاکی خانواده، رعایت حقوق دیگران و این قبیل چیزهاست، خارج شود، دچار اشتباهات و گمراهی‌های شگفت‌انگیز شده و به پایان دردناکی خواهد رسید و از سوی دیگر بودن در چهارچوب خداشناسی دلیل این نیست که مردم از لغزش و خطا و کارهای ناروا کناره‌گیری کنند. چنانکه می‌دانیم بسیاری از فرمانروایان با اینکه به ظاهر دیندار بودند ستمگری‌های شگفت‌انگیزی از آنان دیده شده ولی با این حال یک قاعده کلی وجود دارد، هنگامی که دو فرمانروای بی‌دین و خداشناس را در برابر

هم قرار می‌دهیم دیده می‌شود که کارها و رفتارهای آنان به طور شگفت‌آوری در برابر هم قرار می‌گیرند، مانند چنگیزخان و امیر تیمور گورکان که کارهای این دو جهانگیر در تاریخ ثبت است و از هر باره در برابر هم قرار می‌گیرد، زیرا چنگیز یک خودکامه بی‌دین و تیمور یک خودکامه خداشناس بوده و چون افلاطون هم دچار همین لغزش بوده پیاپی گمراه می‌شده و به نتیجه درستی نمی‌رسیده.

پیش از این که از مکتب‌های فلسفی به کوتاهی سخن گوئیم چند سطری از تاریخ یونان نقل می‌کنیم تا خوانندگان بدانند که بدبختی‌های جهانیان از کجا سرچشمه گرفته و چگونه آغاز گردیده «آریستوفان، در زنان در شورا (اکلسیازوسای) ۳۹۳، ما را با زن کمونیستی به نام پراگساگورا آشنا می‌کند که در خطا به خود چنین می‌گوید: من می‌خواهم همه کس از همه چیز بهره‌ور گردد، باید همه اموال بین همه مردم مشترک باشد، دیگر از این پس فقیر و غنی وجود نخواهد داشت، دیگر از این پس نخواهیم دید که یکی از کشتزارهای وسیع سودجویی کند، و دیگری حتی برای گوری زمین نداشته باشد تا در آن دفن شود. مقصود من آن است که همه مردم در شرایطی یکسان و برابر زندگی کنند... در این راه اولین قدم آنست که زمین و پول، و هر چیز دیگری که ملک شخصی است، بین همه مردم مشترک سازیم... زنان عموماً به همه مردها تعلق خواهند داشت.» (W ۳۱۴)

۰ و اکنون با یادآوری بخش دیگری از نوشته‌های افلاطون سخن خود را پی می‌گیریم. «حتی افلاطون نیز تحت نفوذ کلیبیون قرار گرفت، در کتاب دوم جمهوری با رغبت و همدردی مدینه فاضله اشتراکی و طبیعی را توصیف می‌کند، بعد آن را رد می‌کند، و نوع

حکومتی را که (از حیث خوبی در درجه دوم است) به میان می آورد ولی هنگامی که تصویر حاکم حکیم خود را رسم می نماید، در آن اثری از رؤیاهای کلبیون می یابیم، مردانی بدون مالکیت و بدون همسر و وقف زندگی ساده و فلسفی، که آن همه مقبول اذهان یونانیان باستان بود، نقشه افلاطون برای ایجاد یک طبقه اشتراکی اریستوکرات، کوشش درخشان محافظه کار ثروتمندی است که می خواهد انزجار خود از دموکراسی را با ایدئالیسم افراطی زمان خویش تطبیق دهد.» (W ۵۷۱)

در طول تاریخ مکتب های فلسفی چندی در یونان پدید آمده و ما به کوتاهی از آنها یاد می کنیم.

مکتب کلبیون که برگزیده ترین فیلسوف این مکتب دیوجانس است. در تاریخ یونان شرحی درباره رفتار این فیلسوف نوشته اند: «دیوجانس بانکدار ورشکسته ای بود از شهر سینوپه، او از روی ناچاری گدائی می کرد، و وقتی شنید که غایت نیکی و عقل نیز همین است، کیف و قبا و عصای گدایی برگرفت و مدتی در خمی در صحن پرستشگاه کوبله در آتن مأوا گزید، روی زمین می خوابید و هرچه، هر جا می یافت می خورد. وظائف طبیعی و مراسم عشق را در حضور دیگران انجام می داد، گاهی مشعل یا شمعی به دست می گرفت و می گردید و می گفت به دنبال آدم می گردم. داستان او و اسکندر معروف است.» (W ۵۶۸)

خوانندگان گرامی توجه فرمائید که اگر جامعه به شیوه دیوجانس زندگی کنند، وضع آن جامعه به چه صورتی خواهد بود. همانطور که پیش از این اشاره شد، فیلسوفان از نظر اخلاقی و درک دینی با مردم

عادی تفاوتی نداشتند و چون بیشتر آنان پاک درون بودند، آنچه در دل داشتند به رشته تحریر درآورده و هیچ نمی دانستند که این نوشته‌ها چه فتنه‌ها در جهان برپا خواهد کرد.

### سرچشمه طریقه صوفیه از فلسفه یونان باستان است

درباره این که صوفیه از کجا سرچشمه گرفته سخنان بسیار گفته شده و سران صوفیان کوشش داشتند منشأ خود را از اسلام وانمود کنند، به ویژه در ایران در زمانی که مذهب تشیع رسمیت یافت، صوفیان کوشش بی اندازه کرده‌اند که خود را منتسب به امام علی بن ابیطالب (ع) نموده و خود را پیرو آن بزرگوار قلمداد کنند. اما رفتار و کردار صوفیان به ویژه تا دیر زمانی به یکباره با رفتار مسلمانان بیگانه بوده است. اسلام دین کوشش و کار است و مسلمان واقعی کسی است که با رنج و سختی درآمدی برای خود کسب کند و از مازاد آن به دیگران دستگیری و پشتیبانی نماید. در حالی که صوفیه از کار و کوشش کناره گرفته و در خانقاه‌ها از عطایای مردم زندگی می‌کردند. پس این سخن که ریشه طریقه صوفیه از اسلام است، سخن درستی نیست، اما این که سرچشمه صوفیه از فلسفه یونان است، دلایل ما به شرح زیر می‌باشد:

نخست این که تا آخر قرن دوم هجری اثری از صوفیان مشاهده نمی‌شود، در زمان خلافت هارون الرشید، چون کارهای خلافت اسلامی به دست ایرانیان افتاد و خاندان برمکی در دستگاه خلافت تقریباً همه کارها را به دست گرفتند، آن تندروی اعراب تا حد زیادی به کاستی گرائید و مسلمانان رو به ترجمه کتب غیر عرب آورده و

دامنه بحث و مجادله عقاید گسترش یافت و از طرفی چون اوضاع مردم جهان اسلام در زیر دست اعراب چندان دگرگونی نیافته و دسته‌های گوناگون هر یک راهی برای نجات تیره‌روزان پیشنهاد می‌کردند. در همین گیرودار و بازار آشفته عقاید نخستین صوفیان به نام حسین منصور حلاج و بایزید بسطامی به کار برخاستند و این پس از زمانی بود که به‌ویژه در زمان مأمون عباسی شور و شوق ترجمه کتب یونانی به زبان عربی به اوج خود رسیده و دیدگاه‌های تازه‌ای به آرامی و آهستگی در جوامع مسلمانان ریشه دوانیدند که یکی از این دیدگاه‌ها طریقه صوفیه بود. اما سران صوفیان از این که سرچشمه باورهای خود را فلسفه یونان قلمداد کنند سخت پرهیز کرده و تا آنجا که نویسنده می‌دانم، مولانا رومی در یک شعر، یادی از دیوجانس کرده و می‌گوید: دی‌پیر با چراغ همی گشت گرد شهر - کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست - و ما می‌دانیم که «پیر» در طریقه صوفیه از بلندترین مقامات است و در همین غزل مولانا بیتی گنجانیده و می‌گوید «یک دست جام باده و یک دست زلف یار - رقصی چنین میانه میدانم آرزوست -»

دوم این که ماندگی بسیاری در رفتارهای برخی از فرقه‌های صوفیان با فلاسفه مکتب کلبی دیده می‌شود و ببینیم تاریخ چه می‌گوید: نخست از تاریخ ویل دورانت یاد می‌کنیم که دلباختگی شگفتی به فیلسوفان یونان داشته. او پس از شرح مفصلی از درماندگی یونانیان می‌نویسد: «در حالی که فیلسوفان می‌کوشیدند راهی برای مشرب وحدت وجودی و همه‌خدایی مردم باسواد پیدا کنند که ظاهراً چندان با عقاید افراطی مذهبی ناسازگار نباشد.» (۴-۶۳۳ W)

اما مطرح کردن «وحدت وجود» در میان مسلمانان با واکنش شدیدی روبرو شد. زیرا در دنیای اسلام به خلاف یونان باستان، حقایق اخلاقی ریشه دوانیده و هرگونه عقیده‌ای با خداشناسی بیگانه بود با واکنش سختی روبرو می‌شد و به همین جهت کسانی مانند حسین منصور حلاج که آشکارا فریاد «انا الحق» برکشید با وضع ناگواری کشته شد و دیگر پیشروان صوفی نیز گرفتاری‌های زیادی تحمل کردند تا این که «بایزید بسطامی می‌گوید: (از نماز جز ایستادگی تن ندیدم و از روزه جز گرسنگی ندیدم و گفت لیس فی جبتی ما سوی الله) متصوفین اسلامی با حربه همیشگی که چماق تکفیر است قیام نمودند و گفتند این بیان مشرکین است و صوفی ایرانی مشرک و کافر می‌باشد و فرمان قتل بایزید را صادر کردند... چون صوفیان خطر را جدی دیدند دست به تفسیر و تأویل قرآن زدند و با توسل به تأویل صوفیانه بر رقیب خطرناک خود توجه دادند و گفتند اینها رموز و اسراری است که از ظاهر آن افراد عامی و بی‌خبران از طریقت چیزی درک نخواهند کرد و باطن آن متوجه توحید و یگانگی خداوند است: هرکه را اسرار حق آموختند - مهر کردند و دهانش دوختند»<sup>۱</sup> (سیری در تصوف ۲۱)

باید دانست که اساس تصوف بر پایه «وحدت وجود» استوار

۱. از اینجا می‌توان دانست که اسرار حق چه بوده. اسرار حق عبارت از رفتارهایی بوده که کم و بیش متضاد با شریعت و اخلاق اسلامی و به همین جهت در گام نخست با واکنش شدیدی روبرو شد. زیرا وقتی انسان کوچکترین جدایی با خداشناسی پیدا کرد، از چهارچوب اخلاق دینی خارج و دچار واژگونگی در اخلاق و رفتار شده و چه بسا کارش به تباهی خواهد کشید و چنانکه خواهیم دید برخی از فرقه‌های صوفیه در دام آن گرفتار شدند.

است، وحدت وجود در اشعار و مقالات عرفا بیشتر پوشیده و برخی آشکار گنجانیده شده و شیخ عطار که از پارساترین پیشروان صوفیه بوده در شعری که سروده می‌گوید سی مرغ با هم همداستان شدند که به دیدار سیمرغ که در جای بس دوری آشیانه داشته بروند و از او دیدار کنند، پس همگی به سوی او پرکشیدند و پس از پیمودن راهی بس دراز به آشیانه سیمرغ رسیدند، ولی در آنجا سیمرغی در کار نبود و متوجه شدند که در حقیقت سیمرغ خود آنان هستند.

مولانا جلال‌الدین بلخی نیز شعری در قالب مستزاد سروده و وحدت وجود را به صورت دیگری ارائه داده و اکنون شعر مولانا:

دل برد و نهان شد	هر لحظه به شکل بت عیار درآمد
گه پیر و جوان شد	هر دم به لباسی دگر آن یار درآمد
آن دلبر زیبا	منسوخ چه باشد چه تناسخ که حقیقت
قتال زمان شد	شمشیر شد و از کف کزّار درآمد
غواص معانی	گاهی به دل طینت صلصال فرورفت
رویش به جهان شد	گاهی ز تک کهگل فخار درآمد
خود رفت به کشتی	گه نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق
آتش گل از آن شد	گه گشت خلیل و ز دل نار درآمد
روشن کن عالم	یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی
نادیده عیان شد	از دیده یعقوب چو انوار درآمد
می‌کرد شبانی	حقا که همو بود که اندر ید بیضا
زان سحرکنان شد	در چوب شد و بر صفت مار درآمد
از روی تفرج	می‌گشت دمی چند بر این روی زمین را
تسبیح کنان شد	عیسی شد بر گنبد دوار درآمد



فی الجملة همو بود که می آمد و می رفت      هر قرن که دیدی  
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد      دارای جهان شد  
حقا که همو بود که می گفت انالحق      در صورت بلهی  
منصور نبود آن که بر آن دار برآمد      نادان به گمان شد  
رومی سخن کفر نگفته است و نگوید      منکر مشویدش  
کافر بود آن کس که به انکار برآمد      از دوزخیان شد<sup>۱</sup>

بیت آخر این شعر مورد بحث ماست، چرا مولانا بیم از آن داشته  
که به کفرگویی متهم شود. پاسخ آسان است زیرا سخن از وحدت  
وجود است، به این معنی که آنچه ادیان الهی باور دارند درست نیست  
و به راستی به گفته شیخ عطار سیمرغی در کار نیست و هرچه هست  
همان سی مرغ هستند و این وحدت وجود را بسیاری از صوفیان چه  
پوشیده و چه آشکار در اشعار خود گنجانیده‌اند. مثلاً آیه شریفه که  
می‌فرماید: الله نور السموات والارض. مولوی می‌گوید:

شمس تبریزی که نور مطلق است

آفتابست و ز انوار حق است

یا:

بر آ ای شمس تبریزی ز مشرق

که اصل اصل هر ضیائی

نورعلیشاه پیشوای فرقه نعمت‌اللهی به یکی از مخالفین

سرسخت خود نامه‌ای فرستاده و از جمله می‌گوید:

با قافله وحدت گر آنکه سری داری

ما قافله سالاریم هی هی جبلی قم‌قم

۱. حافظ شیرین سخن، تألیف محمد معین. صفحه ۱۶۹.



ما رند قدح نوشیم از نام و نشان رسته  
 در میکده خمّاریم هی هی جبلی قم قم  
 با جنت و با دوزخ ما را نبود کاری  
 ما طالب دیداریم هی هی جبلی قم قم  
 دیگر از پیشوایان صوفیه شاه علیرضا دکنی وفات ۱۲۱۴ که این  
 رباعی از اوست.

قاصد تو مقصد تو مقصود توئی  
 شاهد تو مشتهد تو و مشهود توئی  
 بر دیده و دل نیست کسی جز تو عیان

عابد تو معبد تو معبود توئی  
 اکنون برای پایان دادن به این بخش فتوای علامه سید محمد  
 مهدی شهرستانی را برای آگاهی خوانندگان گرامی یادآور می شوم:  
 بسم الله تعالی. مخالفت رفتار و طریقه ناهنجار این اشقیا با طریقه  
 شرع انور و ملت مطهر حضرت سیدالبشر علیه و اولاده آلف تحیه  
 والسلام در نهایت وضوح و ظهور کالنور علی الطور و بر کافه خلائق  
 ظاهر و واضح می باشد. خصوصاً این شقی الاشقیاء (معصومعلیشاه)  
 که مرشد و پیر ارباب ضلال بوده و آن شقی (نورعلیشاه) که در اطراف  
 و اقطار او را مرشد می دانند و تعظیم و توقیری که نسبت به او  
 می نمودند احدی نسبت به ائمه طاهرین ننموده و این شقی  
 (معصومعلیشاه) را تعظیم می نمودند به حدی که او را در السنه و افواه  
 این اشقیا به معبود خطاب نموده و به همین لقب این بدبخت  
 نامحمود را اسم برده و خود ابا و امتناعی از این خطاب نداشته و برای  
 کفر و الحاد و زندقه او کفایت می کند (و کفی به اثماً مبیناً) مجملاً بر

کافه اهل اسلام تعزیر و تکفیر و طرد و نفی و ابعاد ایشان متحتم و از لوازم ایمان است) (سیری در تصوف ۹۴)

### نقش وحدت وجود در تصوف

با گفتاری درباره خداشناسی و نقش آن در پیراستگی جهانیان سخن را آغاز می‌کنیم. در ایران با پیدایش زردشت پیامبر، خداشناسی پدید آمد و چگونگی پیشرفت آن و زندگی و سرنوشت خود زردشت از دیده تاریخ چندان روشن نیست و آنچه بی‌گفتگوست این است که شاهنشاهان هخامنشی زردشتی بوده و به سه پایه دین زردشت یعنی گفتار نیک، کردار نیک و اندیشه نیک در حد توان عمل کرده‌اند و دوران آرامشی در جهان متمدن آن روزگار پدید آوردند که دیگر ماندی در جهان پیدا نکرد و سپس کوتاه زمانی بعد از اسکندر، دوران حکومت اشکانیان رسید و اینان نیز نیمی از جهان آن روز را در زیر چتر آرامش نگهداشته و مثل سلسله‌های ماد و هخامنشی، هم جهان متمدن را از گزند یورش‌های وحشیانه دسته‌های گوناگون که از ماورای قفقاز و کناره‌های جیحون به ایران می‌تاختند در امان داشته و هم با رومیان تازه‌نفس و دلیر در آویخته و آنان را سر جای خود نشانیدند.

### یادآوری یک نکته با ارزش دینی

در این ششصد سال پیشرفت دین زردشت یک پیش‌آمد شگفتی رخ داد که از هر باره شایسته گفتگوست و آن این که چرا مانند همه ادیان فرقه‌گرایی در این دین پدید نیامد و شاخه‌شاخه نشد. این

پیش آمد دو دلیل عمده داشت.

نخست این که دولت هخامنشی در صد گسترش دین زردشت نبود و مردم ممالک را در راه روش دینی آزاد گذاشته بود<sup>۱</sup>.  
دوم این که پیدایش دین زردشت، نخستین آزمون گسترش فراگیر یک دین خدایی بود<sup>۲</sup> و موبدان زردشتی به دور از رخنه سودجویان در بنیاد روحانی به پیشرفت خود ادامه دادند و افزون بر این شاهان اشکانی و تیره پارت چون از نظر فرهنگ در برابر دو تیره ماد و پارس در درجه پائین تری قرار داشتند و به همین سبب گرایش کمی به تمدن یونان پیدا کرده و پشتیبانی کارسازی از دین زردشت نمی کردند و از این رو ایرانیان بسیار رنجیده بودند ولی چون اشکانیان با دلاوری ایران را از گزند دشمنان دور کرده بودند، آنان را تحمل می کردند و این است که می بینیم دین زردشت با آرامی و پاکی به پیشرفت خود در تیره های گوناگون ایران دامنه می داد، سپس در زمان ساسانیان چون اردشیر بابکان گویا از خانواده روحانی بود برخلاف اشکانیان<sup>۳</sup> از سوی ایرانیان باخشنودی پذیرا شد و سراسر ایران را با کشورهای

۱. ولی تاحدامکان از رفتارهای دیوانه وار برخی از ملت ها مثل قربانی کردن انسان جلوگیری می کردند.

۲. ناگفته نماند که هم زمان با دین زردشت، تیره بنی اسرائیل نیز در راه خداشناسی گام می زدند ولی چون آئین حضرت موسی (ع) به زودی بازیچه دست سودجویان شد رو به پسرفت نهاد و به طور عمده در همان سرزمین کوچک زمینگیر شد.

۳. این گرایش کمی که اشکانیان به رفتارهای یونانیان داشتند، بیزاری تند ایرانیان را به دنبال داشت چنانکه هیچ دلبستگی به نگهداری تاریخ و یادگارهای آنان نداشته. چنانکه فردوسی در شاهنامه جز چند بیت درباره چهارصد سال حکومت اشکانیان یاد نکرده و در آن چند بیت می گوید: از ایشان جز از نام نشنیده ام - نه در نامه خسروان دیده ام. اما تاریخ ساسانیان در شاهنامه دامنه دار است که خوشبختانه بیشتر آن به درستی با تاریخ برابر است.

همسایه در اختیار گرفت و با پیروزی بر رومیان پایه استواری برای فرمانروایی جانشینان خود بنیاد نهاد و در این میان موبدان زردشتی به کار برخاستند و با سودجویی از رویداد نوین به استواری پایگاه خود، در راه تندروی و زیاده‌خواهی، میانه‌روی را از دست داده و کم‌کم نشانه‌های ناآسودگی مردم نمایان شد و مانی به بنیان‌گذاری دینی آغاز کرد و از ویژگی‌های دو دین زردشت و مسیح دین نوینی بنیاد نهاد و چنان استادانه کار کرد و گروه انبوهی که شاپور اول نیز در جرگه آنان بود به دین او گرویدند و به‌ویژه در بیرون از ایران گسترش شگفتی داشت و دیرتر از ترکستان چین کم‌کم به اروپا رسید و تا رستاخیز مسیحیت در اروپا از ادیان مهم بود.

دین زردشتی با پشتوانه گفتار نیک، کردار نیک و اندیشه نیک و بودن مدیران توانمند در رده بالای فرمانروایی با توانایی شگفت‌انگیزی جامعه ایران را رهبری کرد و در این هشتصد سال فرمانروایی اشکانیان و ساسانیان، چون دیواری آهنین در برابر رومیان و تیره‌های گوناگون وحشی، که همیشه به ایران می‌تاختند، استوار بود. تا هنگامی که خورشید اسلام تابیدن گرفت و در مدت بسیار کمی از سواحل جیحون تا مصر و اسپانیا را در نور دید، ولی بدبختانه رهبری اسلام به‌زودی به دست سیاستگرانی چون معاویه و دیرتر بنی‌عباس افتاد و از پیشرفت بازماند و مسلمانان، گروه‌گروه، به راه‌های گوناگون رفتند و جهان اسلام را، که می‌رفت جهانیان را به آسایش و آرامش رهنمون شود، گرفتار پراکندگی و چندگانگی کردند که یکی از آنها تصوف است، که از هر فرقه‌ای فراگیرتر و پردامنه‌تر بود. به طوری که پدر مولانا که از بزرگان صوفیه و در خوارزم می‌زیست بر

اثر کدورتی که بین او و سلطان محمد خوارزمشاه پدید آمد به قصد زیارت خانه خدا از خوارزم بیرون و پس از مدتی در قونیه (ترکیه امروزی) فرود آمد. برای خواننده گرامی دامنه شگرف تصوف را که از خوارزم تا قونیه و بیشتر ادامه داشته آشکار می شود.

اما نقش وحدت وجود در تصوف ما می دانیم که هر گروهی که به گونه ای در راه خداشناسی گام زد، خیلی بیشتر از دینداران دچار هیجانات اجتماعی شده است، برای نمونه سرنوشت یونانیان باستان که در همین کتاب یاد شده بسنده می کنیم. در تصوف ما به کسانی برمی خوریم مانند مولانا جلال الدین بلخی که در سراسر مثنوی او خداشناسی و معنویت موج می زند. کسانی مانند باباطاهر عریان، سنائی، شیخ ابوسعید ابوالخیر و شاه نعمت الله ولی و به ویژه شیخ عطار که نویسنده او را از همه رهبران تصوف بلندمرتبه می دانم، زیرا او خانقاه نشین نبود، بلکه پزشک و داروشناس به نامی بود که عمر خود را در خدمت مردم بسر برده و خود می گوید:

به داروخانه پانصد شخص بودند

که در هر روز نبضم می نمودند

پس به خوبی می توان باور کرد که وحدت وجود در برخی از فرقه های صوفیه یک باور بنیانی نبوده، و تنها بهانه ای بود برای نبرد با مفتی های دربار خلافت عباسی که به نام دین، دارای ویژگی های مالی بزرگ شده و بدی رفتار و کردار آنان در سراسر ادبیات منظوم ما بازتاب داشته و سراسر پر است از گله مندی از کسانی که دین را افزار زورگویی خود ساخته بودند. راستی این است که اگر بهانه وحدت وجود نبود، به چه ترتیبی طریقت و خانقاه به وجود می آمد که به نوبه خود آن هم

وسیله منتخوری و سودجویی گروه دیگری شد. از این بزرگواران که بگذریم با جمعی دیگر روبرو می شویم که رفتار و کردارهای آنان پس از کشاکش های بسیار به این نتیجه رسید که گفتند منظور ما از می و معشوق و خط و خال یار و غیره نه معانی ظاهری آن است بلکه به راستی معنویات است. این شیوه استدلال با توجه به این که صوفیه هواخواهان و معتقدان زیادی پیدا کرده بودند، طرف مخالف صلاح دید از مسالمت درآید و از شدت تصادم بسیار کاسته شد، و به اصطلاح سیاستمداران امروزی، یک همزیستی مسالمت آمیز برقرار گردید. حالا چه نیازی بود که اندیشه ها و خواسته های نیکان و پاکان را با چنین واژه هایی بیان کنند، خدا می داند و پیران طریقت.

در این میان بشنوید از «اهل طرب» که پروای این سخنان را نکرده و به معنی راستین می و معشوق و خط و خال یار در کنار جویبارها و در «مجالس انس» زدند و خواندند و نوشیدند و داد دل از این فلک کج رفتار ستانده و می ستانند.

برای پرهیز از درازی سخن فرازهایی از کتاب سیری در تصوف یاد کرده و سخن خود را پی می گیریم: «در قرن سوم هجری در تصوف مکتبی خاص پایه گذاری گردید به نام مکتب تصوف ایرانی و پیروان این مکتب توجهشان از ریاضت و زهد و جنبه عملی بر تفکر و تدبر و جنبه نظری معطوف گردید، و بزرگانی ظهور نمودند که پایه گذاران وحدت وجود و فناء فی الله همین سرداران نامی تصوف ایران بودند<sup>۱</sup>

۱. بوتراب نخشی و احمد بن خضرویه و یحیی معاذالرازی و بایزید بسطامی و ابوحفص حداد نیشابوری و حمدون نیشابوری (بوجود آورنده طریقه ملامتیه) و ابوعثمان البحری نیشابوری.

و از جمله مسائلی که در این قرن مورد توجه صوفیان ایرانی قرار گرفت، توجه به روح و باطن احکام شریعت را مهمتر از شکل و صورت ظاهری آن دانستند و گفتند که نماز و حج وسیله ترقی و کمال مبتدی است و پس از آن که سالک به حقیقت دست یافت<sup>۱</sup> کلیه تکالیف ظاهری از وی سلب خواهد شد ولی:

ولی تا ناقصی زنهار زنهار      قوانین شریعت را نگهدار  
در اواخر قرن سوم هجری عقیده وحدت وجود قوت گرفت و  
عده‌ای فریادانی انا لله برآوردند... منصور حلاج که در سال ۳۰۹ هجری  
به همین جرم در بغداد با وضعی بسیار فجیع به دار آویخته گردید.  
پس از کشته شدن منصور حلاج، پیران و بزرگان این قوم از افشاء  
اسرار خودداری کردند و می‌گفتند: عارف آن است که: بر لبش قفل  
است و بر دل رازها - لب خموش دل پر از آواها.

مکتب قلندریه - قلندریه منشعب از ملامتیه بودند که اختلافی  
چند با آنان داشتند و در حدود قرن هفتم هجری در خراسان بوسیله  
قطب‌الدین حیدرزاده‌ای (شهرزاد بعدها به نام وی تربت حیدریه  
خوانده شد) بنیاد گذاشته شد. قلندریه موی سر و صورت و سبلیت و  
ابروی را می‌تراشیدند و برخلاف اهل تصوف و خانقاه نسبت به رد یا  
قبول مردم بی‌اعتنا بودند و به داوری آنان توجهی نمی‌کردند. اساس  
طریقت و عمل آنان بر ترک و تعلق و هرگونه قید و بند و آداب و رسوم

۱. البته شیخ خانقاه آمادگی کامل داشته که مریدان را که در شوق وصول به حقیقت بی‌تاب بودند، زیاد در انتظار نگذاشته و با کوشش نه‌چندان زیاد مریدان را شایسته سلب تکالیف ظاهری!! می‌دانسته و در این راه دست و دل بازی شگفتی از خود نشان می‌داده چنانکه حافظ شیرازی می‌گوید: شیخ ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت - آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد.

اجتماعی استوار بود و توجه آنان به یک نوع بی قیدی عجیبی بود که در هیچ یک از طبقات صوفیه دیده نشده است. قلندران دلقی سبز رنگ به تن داشتند و روزگار را با دوره گردی و تکدی و گدائی می گذراندند... روح تعلیم و طریقت قلندران بر تخریب عادات و رسوم اجتماعی قرار گرفته بود<sup>۱</sup>. قلندران حیدریه شیعی مذهب بودند. در اوائل صفویه در تبریز وجود داشتند. با نعمتی های آن سامان که از اهل سنت بودند، برخوردهایی داشتند که به حیدریه و نعمتیه معروف بود. قلندران با دستگاه ارشاد و مشایخ و خانقاه مخالفت شدید داشتند. به تدریج قلندر به معنی درویش دوره گرد که پای بند سلسله ای ثابت و مقید به آداب و رسوم خانقاهی نیست به کار رفت. (ص ۸۵)

غلامعلی شاه هندی جلالی که به وجود آورنده درویشان دوره گرد خاکساریه می باشد... در اواخر عهد زندیه در اصفهان عده ای از درویشان دوره گرد وجود داشته اند که بر اثر سوء رفتار و ارتکاب اعمال زشتشان، حکمران زند تمام درویشان آن سامان و از جمله پیروان معصومعلیشاه را مورد آزار و شکنجه قرار داده است. تمام این نهضت ها از ملامتیه تا قلندران و از فتیان تا خاکساران خود واکنشی بوده در دنیای تصوف در مقابل مشایخ خانقاه نشین و ریاکار و دکانداری که جز جمع مال و کسب مقام کاری نداشته و اینان در مقابل مشایخ پشت پا به آداب و رسوم و قید و پای بند خانقاهی میزدند و

۱. یکی از اصول فلسفه شکاکون در یونان باستان کاملاً با رفتار این قوم برابر است که می گفتند «ترک و رد تمام نزاکت ها و آداب و رسوم حاصله از مقررات اجتماعی» نقل از کتاب فلسفه سیاسی.



مشایخ را مردمی فریبکار می دانستند. (ص ۸۶)

## نقش تصوف در جهان اسلام

در زمان خلیفه اول زمینه پدید آمدن فتنه و فساد آغاز شد. به این ترتیب که در برگزیدن فرمانروایان شهرهای گشوده شده بیشتر از کسانی بهره جویی شد که در دشمنی با تیره بنی هاشم، پایه استوار برپا کردن اسلام، کوشا بودند و زمان خلیفه دوم، این خلیفه که در حقیقت گرداننده اصلی سیاست در زمان خلیفه اول بود، چون به مسند فرمانروایی نشست از کسانی مانند عمرو عاص و معاویه که سوابق طولانی در دشمنی با اسلام داشتند برای فرمانروایی در دو منطقه مهم یعنی مصر و آسیای صغیر سود برد. همینطور در سایر مقامات این سهل انگاری به چشم می خورد و اگر زمان خلافت دومین خلیفه دست کم بیست سال دیگر ادامه می یافت با قدرت مدیریتی که او داشت، امید آن بود که اسلام شکل پایدارتری به خود گیرد ولی بدبختانه از بین رفتن او و روی کار آمدن خلیفه سوم که از مدیریت پیشرفته بهره چندانی نداشت به یکباره رشته کارها از دست رفت و زمینه شورش در کانون خلافت پدید آمد. نتیجه آن که از بین رفتن خلیفه سوم و زمان آشکار شدن اشتباهات سه خلیفه فرا رسید. تا جایی که چون امام علی بن ابیطالب (ع) می خواست جلوی سودجویی های بی اندازه و شگرف فرمانروایان را بگیرد همگی به دشمنی برخاستند و با پایان خلافت آن حضرت، زمام امور مسلمین به یکباره به دست بنی امیه افتاد و در نتیجه پیشرفت اسلام از پویائی بازایستاد و پراکندگی و درگیری های بنیان کنی پدید آمد.

دیرتر در زمان عباسیان هم کار بهتر نشد و زمان کمی که خاندان برمکی زمام امور را در دست داشتند اندک بهبودی در کارها پدید آمد و در همین زمان اندیشمندان که از رهبری اعراب و دوری آنان از اساس اسلام ناامید شده بودند، از فضای بازی که برمکیان پدید آورده سود جسته ترجمه کتب یونانی را آغاز کردند که در زمان مأمون عباسی، کار ترجمه کتب یونانی و غیره به اوج خود رسید و از سوی دیگر ملت‌های ایران و مصر و سایر بلاد مسلمان هر یک به راه خود رفتند و کم‌کم خود را از زیر سلطه اعراب رهانیدند.

در این آشفته بازار عقاید فلسفه تصوف پدید آمد که هدف آن ساده‌زیستی و دوری کردن از برتری‌جویی و مانند آن و همانطور که در این کتاب تا حدودی، درخور توانایی، خوانندگان گرامی را یادآور شدیم، پس از کشاکش‌ها و خونریزی‌های زیاد، تصوف در جوامع اسلامی ریشه دوانیده و چون در تصوف هیچ‌گونه آموزشی از کشورداری و آمادگی برای دفاع از کشور و این‌گونه چیزها وجود نداشت به بیکارگی مسلمانان بسیار افزود و از بخت بد مانند همیشه یکی دیگر از تیره‌های وحشی که بسیار کارآمد و سازمان یافته بودند، به سرداری چنگیزخان مغول به ایران تاختند و خونریزی‌ها و ویرانگری‌های بس جانگداز و دهشتناک پدید آمد و این تیره‌روزی مسلمانان دلایل زیادی دارد که به ترتیب اهمیت چهار دلیل آن را یادآور می‌شوم:

۱- با وجود تمام ناتوانی‌های جوامع اسلامی، اگر یک مدیر ورزیده در رأس حکومت بود، با امکانات موجود به‌خوبی و آسانی چنگیز و لشگریانش در بیابان‌های بین چین و ایران تارومار می‌شدند و

مثل صدها گروه دیگر که در گذشته به ایران تاختند و نابود شدند چنگیز نیز به راه آنان می‌رفت.

۲- مفتی‌های وابسته به دربار خلافت در تمام شهرهای بزرگ و کوچک لانه کرده و سرگرم سودجویی از منابع بیکران مالی مردم بودند و به چیزی که نمی‌اندیشیدند. همانا دفاع از اسلام و رزمیدن با دشمنان خارجی بود.

۳- فلسفه تصوف نیز اشتباهات مفتی‌های درباری را به گونه‌ای دیگر به کار بستند و با دعوت مردم به کناره‌گیری از دنیاداری و کشاندن آنان به خانقاه‌ها و آموزش‌های ضد و نقیض چنان آنان را سرگرم کرده بودند که گوئی در جهان دیگری زندگی می‌کنند.

۴- فرقه اسماعیلیه یکی از بزرگترین فرقه‌های خطرناک بود که در مصر پا گرفت و در قلمرو ممالک اسلامی نیز به طور خزنده و زیرزمینی دامنه خود را گسترش داد و با کشتن این و آن و باجگیری، در سراسر ممالک اسلامی باعث عدم ثبات و چند دستگی و ناامیدی توده‌های مسلمان شده و با ظهور حسن صباح و لانه کردن او در پناه کوهستان‌ها به پراکندن تخم نفاق و ناامیدی گسترش بیشتری داد.

### سخنی کوتاه درباره دیگر مکاتب فلسفی یونان باستان

از مکتب کلبی که بگذریم، مکتب‌هایی یکی پس از دیگری شکل گرفت که کوتاه شده عقاید آنها را از کتاب فلسفه سیاسی یادآور می‌شویم: فلسفه اپیکور - تعریف عدالت و تعریف خوبی و بدی، پس عدالت و حقوق اجتماعی و قانون از باب موهومات بوده وجود خارجی ندارند، و خوب و بد اموری است قراردادی و اصطلاحی،

آنچه را که مردم با هم موافقت کنند که آن را خوب بشناسند خوب است و بالعکس آنچه را که بد بشمارند بد است.

تعریف تقوی - تقوی در حصول لذت و مسرت است، تقوی آنطور که سقراط و افلاطون گفته‌اند در علم نیست بلکه در حصول لذت و مسرت است «او در شهوت و زیاده‌روی در هر چیز مخالف است.»

روابط افراد با یکدیگر، افراد نوع بشر با یکدیگر برادرند و ملتی مزیت بر ملت دیگر ندارد. «او طرفدار بهبود وضع زنان، غلامان و نهضت انسان دوستی است.»

عزلت و کناره‌گیری: شرکت در حیات اجتماعی به سعادت فرد کمک نمی‌کند. مرد حکیم و خردمند باید از قبول مشاغل عمومی و دولتی اجتناب کند. (فلسفه سیاسی ۱۶۵)

فلسفه شکاکیون - این فیلسوف در ایران و هندوستان مسافرت و تحقیقات کرده و رئوس فلسفه شکاکیون به قرار زیر است:

۱- رد هر چیز که انسان آن را خوبی‌ها و محاسن حیات می‌نامد.

۲- الغاء کلیه امتیازات اجتماعی.

۳- تساوی عموم مردم و حذف طبقات اجتماعی.

۴- ترک تمام نعمت‌ها و مواهب حاصله از مقررات موضوعه و

قوانین.

قسمتی از فلسفه رواقیون به طور خلاصه:

۱- منافع خود فدای جامعه، اما جامعه جهانی، نه دولت ملی،

دولت جهانی حاکم بر فرد است.

۲- مردم طبعاً عضو جامعه جهانی هستند، قوانین این جامعه

طبیعی است و واجب‌الاطاعه.

۳- همه مردم جهان برادر یکدیگر و در حقوق مساوی.

۴- قانون کشور باید مطابق قانون جامعه بشری و بر وفق قانون طبیعت باشد.

۵- نژاد - نژاد انسان است نه نژاد خاص.

۶- انکار وجود خدا (عقیده رواقیون دوره اول) (فلسفه سیاسی

(۲۱۵)

یکی دیگر از رواقیون معتقد به خدا:

سنتکا ۳ ق م و ۶۵ بعد از میلاد. او از فلاسفه رواقیون و مذهب وی نوعی دئیسم ساده (خداپرستی بدون اعتقاد به پیغمبران) بوده. او می‌گوید: تکیه کردن به یک مستبد، بر تکیه کردن به مردم ترجیح دارد زیرا توده مردم به قدری شریر و فاسد شده‌اند که از هر ستمگری بی‌رحم‌ترند. (فلسفه سیاسی ۲۵۳)

چنان‌که خوانندگان گرامی توجه دارند، رواقیون بسیار بهتر از دو مکتب دیگر فکر می‌کنند ولی ناپختگی همچنان دیده می‌شود و در کارکرد دیدگاه‌ها، ناخودآگاه، گریزگاه بسیاری برای سیاستگران ستمگر، وجود دارد که سخن گفتن از آن به کتاب‌ها نیازمند است و تنها به این بسنده می‌کنیم. با این‌که رفته‌رفته فلسفه سیاسی از سرزمین‌های کوچک یونانی در آسیای صغیر و ایتالیا رخنه کرده، کوچکترین اثری در رفتارهای جانوری سیاستگران ستمگر نداشته و آنان همچنان به کار خود سرگرمند و برای این‌که خوانندگان گرامی بدانند فرازی را از کتاب فلسفه سیاسی که نویسنده آن دوستدار فلسفه سیاسی است، یادآور شده و سخن خود را پی می‌گویم. «از میان

فلسفه‌های سیاسی هیچیک نمی‌توانست به قدر فلسفه دولت جهانی رواقیون فتوحات روم را که عملی پست تلقی می‌شد صورت حق بخشد و به صورت یک ایدالیسم اخلاقی جلوه دهد.» (تاریخ فلسفه سیاسی ۲۲۵)

### پیروزی دین بر فلسفه سیاسی

بعد از پایان کار اسکندر، در آسیای صغیر و مصر دو نفر از سرداران او به شاهی رسیدند و چون مردم مقدونیه بسیار کم بودند. یونانیان در دستگاه این شاهان همه کاره شدند و تقریباً اداره‌کنندگان واقعی این سرزمین‌ها یونانیان بودند و همانطور که از این قوم انتظار می‌رفت، ستمگری و سخت‌گیری به مردم در حال فزونی بود، در زمان حکومت این شاهان چه ستم‌ها بر قوم یهود و مصر میشد که قسمت ناچیزی در این کتاب اشاره شده و در تاریخ ویل دورانت به تفصیل از آن یاد شده و سپس نوبت امپراطوری رم شد که آن هم بر ستمگری افزود، در این میان مردم بی‌نوا تشنه راه و چاره‌ای بودند که خود را از بند این ستمگران رهانیده یا دست کم از ستمگری آنان بکاهند. در این زمان حضرت عیسی (ع) دعوت خود را آشکار کرد و در محافل با سخنان پندآمیز زمینه را برای دین جدید آماده می‌کرد ولی همانطور که بارها در تاریخ رخ داده سران دین یهود با برپا کردن شورش دعوت آن حضرت را قطع کردند و پس از این واقعه پیروان آن حضرت پراکنده شده و با گذشت ده‌ها سال رنج و گزند چهار تن از آنان به نوشتن سخنان آن بزرگوار پرداخته و بدین سان چهار انجیل نوشته شد که چگونگی پدید آمدن پاپ‌ها و برپا کردن دستگاه بزرگ و

باشکوه بر پایه همان گفتارهای پند آمیز، داستانی دارد که در کتاب‌ها از آن سخن رفته، نیز درخور توانائی در کتاب دیگری از آن یاد خواهم کرد. خواست نویسنده از نوشتن این سخن کوتاه این بود که خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که دین در حالت ناتوانی و بدون رهبران کاردان و بدون شمشیرزان توانا به نبرد فلسفه سیاسی آمد وگرنه اگر بنیان‌گذار دین در قید حیات بود در اندک مدتی جهانگیر می‌شد و مانند اسلام کسی را یارای رویارویی با آن نبود. ولی با تمام این کمبودها چون سخنان عیسی (ع) از سرچشمه راهنمایی خدای بزرگ بهره گرفته بود آرام آرام در قلمرو امپراطوری رم پیشرفت و سرانجام در آتن، کانون فلسفه سیاسی، جا گرفته و اکنون نیز مردم یونان در سایه این دین زندگی می‌کنند و فلسفه سیاسی به کناره‌ها رانده شده.

### نقش آباء کلیسا در شکل گرفتن مسیحیت

ده‌ها سال پس از میلاد، مسیحیت عبارت بود از خداشناسی و مخالفت با راه رسم ستمکاران رم و چیزی که بهره پیروان این دین شده بود کشتن، شکنجه‌های دهشتناک<sup>۱</sup> در بدری و مانند آن بود، ولی کم‌کم پیروان زیاد شدند و هنگام آن شد که کسانی از سیاستمداران در لباس دین به کار برخیزند و از این نیروی پدید آمده، به سود

۱. در سالن کلیسای ارامنه جلفای اصفهان نقاشی‌های بی‌شماری از شکنجه‌ها، کشتن‌ها دیده می‌شود و نباید گمان کرد که اینها بزرگنمایی شده، بلکه به راستی مسیحیان نخستین، در آرزوی پدید آمدن یک حکومت دادگستر، این رنج‌ها و گزندها، را با جان و دل پذیرا بودند و نمی‌دانستند که سودجویانی در راهند تا از این فرصت به دست آمده بر اریکه قدرت نشسته و به صورت دیگری ستمکاری را از سر گیرند.

قدرت طلبی خود بهره گیرند، حالا از سخنان پراچ و ساده حضرت عیسی (ع) چگونه دستگاه عظیم پاپ بوجود آمد که ماجراها به دنبال داشت قسمتی از موضوع کتابی است که به خواست خدای بزرگ از آن سخن خواهیم گفت.

پدران کلیسا از دو سو به پیشرفت مسیحیت کوشیدند، نخست مردم را به پاسداری از امپراطوران، گرچه ستمگر باشند، دعوت کردند. دوم با این که حضرت عیسی (ع) در سخنان خود در پاسخ پرسشی می فرماید، «برای تکمیل احکام آمده ام نه نسخ آن» با وجود این کلام در چند مورد دگرگونی پدید آمد که مهمترین آن در باب یگانگی پروردگار هستی است که در مسیحیت گفتگو از پدر و پسر و روح القدس است که با خدای یگانه ای که حضرت موسی (ع) می شناخت به گونه ای دیگر بود، همچنین در پایه گذاری مراسم، از ادیان اگوناگون بهره جویی کرده و در پایان دستگاهی باشکوه به نام دربار پاپ پدید آمد و همزمان با فزونی مسیحیان قدرت پاپ ها نیز فزونی گرفت تا آنجا که در قرون وسطی پاپ ها در شمار بزرگترین قدرت اروپا درآمدند و تقریباً بخش عظیمی از منافع کشورها را ویژه خود ساخته و در این میان سخنان یکی از رهبران کلیسا شنیدنی است، این شخص اسقف بزرگ اگیدیوس کولونتا ۱۲۴۷-۱۳۱۶ او می گوید: لذا چنین نتیجه می گیریم که تو باید تصدیق کنی که توارث و

۱. روحانیون زردشتی در روابط خود با جامعه و وظائف متعدد و مختلف داشته اند از قبیل اجراء احکام طهارت و اصفاء اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم و انجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت و بستن کمربند مقدس و عروسی و تشییع جنازه... (تاریخ ایران در عهد ساسانیان)



اموال و تمام متعلقات خود را مالک هستی اما از کلیسا به تو رسیده نه از پدر که تنها از لحاظ جسم یعنی گوشت و پوست و جسد وی بوجود آمده‌ای و این متعلقات نیز به وسیله کلیسا به تو رسیده زیرا تو فرزند کلیسایی و تنها از حیث جسد فرزند پدر می باشی و بس»  
(فلسفه سیاسی ۳۷۳)

چنین به نظر می رسد که دیگر هرچه هست مال کلیسا است و کلیسا در حقیقت یعنی اسقف‌ها و دستگاه پاپ، و این درباره کسانی بود که دارای خانه و زمین بودند ببینیم به کارگران کشاورزی و همپایه‌های آنان از این دین چه رسید، آنها که خدا می داند چند صد هزار نفر بر اثر شکنجه‌ها، دربدریها، گرسنگی و بی خانمانی هستی و جان خود را به این دین نوین ارمغان کردند، دینی که حضرت عیسی (ع) فرمود: «ای دردمندان به پیش من آئید، من به شما آرامی می‌بخشم» و اکنون این دین به دست کسانی افتاده که به بی‌نویان می‌گوید: «اربابان زمینی خود را چنان با احترام و ترس و لرز و یک‌دلی اطاعت کنید که گویی از مسیح فرمانبرداری می‌نمائید، اطاعت شما به خاطر چاپلوسی نباشد بلکه به عنوان غلامان مسیح اراده خدا را با جان و دل به جا آورید و خدمات خود را با میل و رغبت انجام دهید. مانند کسی که خداوند را خدمت می‌کند نه انسان را» (تحقیقی در دین مسیح ۲۷۹)

این تندروی بی اندازه آتش فتنه‌ها و بدعت‌ها را شعله‌ور ساخت و بی سروسامانی مردم چنان شد که در زمان ما هر وضع نابسامان و ستمگرانه را به قرون وسطائی تعبیر می‌کنند.

در این هنگامه پرهیاهو برای از بین بردن شورش، پاپ سپاهی

فرستاد و پس از انجام اینکار گزارش‌هایی به دربار پاپ رسید که نشان می‌داد در راه این لشگرکشی گماشتگان پاپ در شهرهای بین راه، در کمک به نیروی مزبور کم‌کاری کرده و چنین دانسته شد که هم‌دلی‌هایی با شورشیان در میان بوده، بنابراین پاپ برای پی بردن به کارهای دشمنان پنهانی، دستور داد دادگاه‌های تفتیش عقاید را سامان دهند که باید گفت گل بود و به سبزه نیز آراسته شد، پدید آمدن این دادگاه‌ها افزاری شد در دست فرومایگان بدنهادی که در آرزوی زمانی بودند که بدنهادی خود را بسان قانون به کار بندند، و همین کار را نیز به خوبی انجام دادند و شهرها را از نایمنی و ناآسودگی بسان دوزخی دهشتناک درآوردند، با این همه چون فرهنگ همگانی نبود و توده‌های مردم در بی‌خبری به سر می‌بردند راه چاره به روی مردم بسته و ناگزیر می‌سوختند و می‌ساختند و دل‌های خود را از نفرت و کینه لبریز می‌داشتند.

### گوتنبرگ، آغازگر گسترش فرهنگ جهانی

تا سال ۱۴۵۲ آنچه اندیشمندان جهان نوشتند در نهانخانه کتابخانه‌ها مانده و جز کسانی که در رده بالای شهروندان بودند، کسی به آن دسترسی نداشت، اما با پیدایش چاپخانه که به پایمردی گوتنبرگ آلمانی انجام شد، در تمام کشورها، کتاب‌ها یکی پس از دیگری به چاپ رسید و در دسترس همگان قرار گرفت و از این رو دانش و افزارسازی در همه جهان گسترش یافت و تنها چیزی که نباید فراموش می‌شد نامگذاری یک بنگاه فرهنگی در کشورها به نام گوتنبرگ بود.

## قرن ۱۸ آغازگر هنگامه های دلگداز

هنگامی که در جهان دگرگونی شگرفی رخ می دهد، بایستی این دگرگونی همه جانبه باشد، تا از چنین رخدادی بهره جویی بهینه شود. ساده تر بگوییم، اگر در زمینه افزارسازی پیشرفتی بهره جهانیان شد و ترکیب توده های مردم را دگرگون کرد باید در زمینه اخلاق نیز جنبشی پدید آید تا راه و روش در زندگی نوین هماهنگ با پیشرفت جهانیان گردد.

با صد افسوس هنگام انقلاب صنعتی نه تنها راه و روش درستی در پیش روی اروپائیان، که در مرکز این دگرگونی شگرف قرار داشتند، وجود نداشت بلکه گرفتار یک سردرگمی بی مانندی نیز بودند، از طرفی در بیشتر زمینه ها کوشش بر این بود که با کلیسا و افزون طلبی و تندروی های بیاندازه آن رویارویی کنند و هم زمان با آن فلاسفه میدان یافته و با اظهار نظرهای گوناگون، اندیشه های مادی را در میان مردم پراکنندند.

گرایش کارگران صنعتی که بخش بزرگی از مردم شهرها بودند، به سوی مادی گری بود و رهبری، سندیکاهای کارگری، تا اندازه چشم گیری، در دست کسانی بود که از اندیشه های مادی پیروی می کردند.

در این هنگام که با پیشرفت صنایع، جنگ افزارهای نوین به دست اروپائیان افتاد، سوار بر کشتی ها، به هر کشوری رخنه کرده و در ستمگری برگ های سیاهی در تاریخ پدید آوردند و به هیچ اصول اخلاقی پایبند نبودند و شنیدنی است که در بسیاری از این

جهانگشائی‌ها، کشیشان کلیسا هم آنها را همراهی کرده و مردم ستم‌دیده را به آئین مسیحیت فرا می‌خواندند. هم‌زمان با این تباهکاری‌ها، اروپائیان هم از تلخکامی بی‌بهره نبودند و برای نمونه از دو کشور مهم اروپا یعنی انگلستان و فرانسه به کوتاهی یاد می‌کنیم.

در رویارویی با انقلاب صنعتی و دگرگونی شگرف اجتماعی، انگلستان از میان همه ملل اروپا، نظام اجتماعی مناسب و کارآمدی داشت، موضوع از این قرار بود که از صدها سال پیش از انقلاب صنعتی اشراف انگلستان بر علیه سلطه دربار شورش کردند و پس از کشاکش‌های بسیار، در به دست آوردن منشور آزادی کامیاب شدند و نتیجه این کامیابی تشکیل مجلس لردها یا به عبارت دیگر مجلس سنا بود و همین مجلس سنا زمینه مناسبی برای تشکیل مجلس شورا را فراهم می‌کرد، که در صورت لزوم تشکیل شود و همین‌طور هم شد، بنابراین انگلستان در این دگرگونی شدید اجتماعی به آرامی برخورد کرد و دچار هیجانات شدیدی نشد.

اما فرانسوی‌ها با این که در همسایگی انگلستان به سر می‌بردند، از این موقعیت بی‌بهره بودند و نظام پادشاهی کهن بر کشور فرمانروائی می‌کرد و در آغاز قرن ۱۸ لوئی پانزدهم و بعد لوئی شانزدهم با رفتاری ملایم سلطنت می‌کردند و با وجود نهادهای قانونی که بسیار ناتوان بودند، به‌ویژه لوئی پانزدهم در خوشگذرانی‌های پرخرج زیاده‌روی میکرد و این در حالی بود که کشور در زیر بار دیون خارجی کمر خم کرده بود، ولی همین که چند دهه از این قرن سپری شد، همانطور که قبلاً از نظر خوانندگان گرامی گذشت بر اثر چاپ و انتشار افکار یونانیان باستان و نظرات فیلسوفان

دیگر مانند ولتر و ژان ژاک روسو و دیگران از سویی و به کنار زدن کلیسا از سوی دیگر، اندیشه‌های مردم به تندی گرایید و به آهستگی زمینه انقلاب کبیر فرانسه مهیا می‌شد. انقلابی بدون مطالعه و دست کم بدون بهره‌جویی از شیوه حکومت همسایه خود انگلستان یا دموکراسی یونان باستان، ملت فرانسه، به‌ویژه مردم پاریس، با احساسات تند و آتشین، تشنه تجارب نوین اجتماعی بود. ولی بدبختانه از رهبران خردمند و کارآمد بهره‌چندانی نداشت و همین که انقلاب آغاز شد و مجلس ملی تشکیل گردید، بزرگترین دستاورد آن، به کار افتادن تیغه گیوتین بود که پیاپی کسانی را به حق یا ناحق، روانه جهان دیگر می‌ساخت. در این میان چند تن از دانشمندان باارزش چون لاوآزیه کاشف اکسیژن و دیگران نیز به همین سرنوشت دچار شدند.

دولت‌های اروپا به دست و پا افتاده و به نبرد با انقلابیون پرداختند. ولی پس از جنگ‌هایی انقلاب ادامه یافت. دشمنان انقلاب در چاره‌سازی درمانده بودند که انقلابیون به یاری آنان برخاسته و با فرستادن سران انقلاب به سوی تیغه گیوتین به یک باره انقلاب بی‌یار و یاور شد و دوره دهشتناکی به نام صد روز وحشت آغاز گردید و در پایان آن شعله‌های انقلاب به خاموشی گرائید و پس از دگرگونی‌های کمی ناپلئون سر برآورد که داستان او در تاریخ‌ها یاد شده است.

### انقلاب کبیر فرانسه از نگاهی دیگر

هنگامی که رخداد شگفتی پدید می‌آید، به‌ویژه پدید آورندگان و هواداران آن می‌کوشند تا کارهای آن را هرچه بزرگتر کرده و در

ستایش از آن کوشا باشند، انقلاب فرانسه برآیند گفتارها و نوشته‌های فیلسوفانی بود که از چندی پیش از انقلاب گفتند و نوشتند تا در اندیشه‌های مردم رخنه کرده و در یک هنگامه ویژه‌ای شورش پدید آورد و در هشت سالی که دوام داشت سراسر کشور دچار پریشانی و بی‌سروسامانی گردید و پس از برافتادن خاندان‌های بسیار و کشتن بی‌دریغ این و آن با دوره‌ای به نام صد روزه وحشت پایان یافت که در این صد روزه جان مردم به لب رسیده و شعله‌های شورش از زیانه کشیدن بازاریستاد و از میان این از هم گسیختگی ناپلئون بناپارت سر برافراشت که او نیز چند سالی فرانسه و اروپا را به شکلی دیگر دچار هیجان و ناراحتی کرد.

هواداران فلسفه گله‌مندند که چرا جهانیان از هر عقیده خرافی پیروی می‌کنند و از بذل جان و مال دریغ نمی‌ورزند. اما با فیلسوفان میانه خوبی ندارند و جز مردم بافرهنگ رده‌بالا کسی به فلسفه نمی‌پردازد.

ما در همین کتاب دلیل این بی‌اعتنائی را یادآور شده و گفتیم که مذاهب حتی آنها که ساختگی هستند چون با کاردانی عقیده خود را از ترکیبی از حقایق دینی و پنداشته‌های خود ترتیب داده‌اند باز برای مردم آرامی بخش‌تر از گفته‌های فیلسوفان است که درک نوشته‌های آنان به آگاهی‌های دامنه‌داری نیازمند است و برای مردم کوچه و بازار قابل فهم نیست.

به هر حال چون در این چند قرن اخیر اروپا کانون دگرگونی‌های شگرفی بوده است و از طرفی کلیسا با رفتارهای تند و غیرعادی باعث بیزاری مردم از کلیسا گردیده دسته‌ها و توده‌های

نوین اجتماع گرایش شگفتی به باورهای نو نشان داده و بیشتر مردم رو به فیلسوفان نموده تا شاید چاره دردهای خود را با پیروی از عقاید آنان درمان کنند. در حقیقت هنگام آن رسیده بود که فلسفه سیاسی نیز در جهان مورد آزمایش قرار گیرد تا مردم با پیروی از آن بخت خود را بیازمایند.

## کمون پاریس ۱۸۷۱

بعد از انقلاب کبیر، که فرانسه خیلی بیشتر از بهره‌های آن زیان دید و سر برآوردن ناپلئون که با جهانگیری‌ها و کامیابی‌ها و شکست‌هایش همتای انقلاب کبیر فرانسه بود و انبوهی از مردم را به کشتارگاه‌های دشت‌های یخبندان روسیه کشاند و خود نیز در تبعید از جهان رفت و باز یکی دیگر از خاندان شاهان پیشین زمام امور را در دست گرفت، در این هنگام پیشرفت صنعت و پدید آمدن کارخانه‌های گوناگون به تندی می‌افزود و فیلسوفان سیاسی بدون هراس از تفتیش عقاید و زندان‌های دهشتناک آن به پراکندن باورهای خود سرگرم بودند، در این میان مردم سرگشته‌ای که امیدی به کلیسا نداشتند گم شده خود را می‌جستند و در آرزوی راهی بودند که آنان را به سر منزل مقصود برساند.

فیلسوفان سیاسی به اندیشه این که ادیان به درد توده‌ها نمی‌خورد و باید در پی راه دیگری بود، به کوشش‌های خود افزوده و پیشاپیش همه، کمونیست‌ها به پیش می‌رانند، مردم ناامید و سرگشته برای هر جنبش و شورشی گوش شنوا داشتند که پاریس با احساساتی تندتر از همیشه به کار برخاست و کمون پاریس شکل

گرفت، ببینیم تاریخ فرانسه چه می گوید: <sup>۱</sup> رئیس سنی مجلس در نطق خود گفت: جمهوری می تواند فرانسه را به پشتیبان ضعفا، حامی کارپیشگان و امید ستمکشان در جهان بدل سازد و آن را شالوده جمهوری جهانی گرداند.»

«کمون ۸۶ عضو منتخب داشت اما اعضای آن عملاً ۸۵ نفر بودند، زیرا بلانکی در زندان به سر می برد. ولی روز بعد ۱۷ نفر از منتخبان کمون استعفا دادند.»

باید دانست که این ۱۷ نفر که در شرایط کاملاً قانونی انتخاب شده بودند در گام نخست از نیات رهبری کمون آگاه گشته و پی آمدهای وهشتناک آن را پیش بینی و خود را کنار کشیدند، و از همان آغاز کار نغمه های بیم انگیز ساز شد و روزنامه ای پیشنهاد کرد «ثروت هایی که نازا و تولید نکننده باقی مانده اند و یا مصارف نحوست باری دارند به کارپیشگان منتقل گردند.»

هر روش فرمانروایی بیماری های گوناگونی دارد که آن را دچار سستی و در پایان به شکست می کشاند. گرفتن دارائی های مردم در کشاکش انقلاب بسیار آسان و پرسود به نظر می رسد و این کار بیشتر به دست کسانی انجام می شود که وقت زیادی برای درست بود روش کار ندارند، در نتیجه ناراحتی زیاد و پنهان یا فرار سرمایه و کارشکنی های گوناگون پدید می آید که چرخ دولت را از چرخش انداخته یا آن را بسیار کند می کند. گرچه در میان اعضای کمون عقاید گوناگون از میانه رو تا تندرو وجود داشت ولی رهبری واقعی در دست اعضای بین الملل بود که مرکز آن در لندن و زیر نظر کمونیست ها اداره می شد.

۱. از تاریخ فرانسه کوتاه شده یاد می شود.



تاریخ فرانسه می‌گوید: «در میان اعضای کمون یک کارگر مجارستانی وجود داشت که عضو بین‌الملل بود و انتخاب او مبتنی بر یک تصویب‌نامه ویژه بود و دیگری گوستاو فلورن بود و این عضو بین‌الملل که مارکس بارها، از وسعت معلومات و وفاداریش به انقلاب یاد کرده است. فلورن به فرماندهی نیروی مسلح کمون منصوب شد. در سندی دیگر که برنامه اجتماعی کمون را شرح می‌دهد از جمله «تعلیمات رایگان، غیرمذهبی و جامع‌الاطراف» یاد می‌شود، باید دانست که انبوه مردم کوچه و بازار به دستورات دینی و اخلاقی پایبند بودند و سستی عقاید آنان بیشتر نسبت به سران کلیسا و دستگاه پاپ بود. این است که پیاده شدن برنامه آموزشی غیر مذهبی، هم بهانه به دست ضدانقلابی‌ها داده و هم مایه دودلی مردم می‌شد که در پایان به شکست کمون کمک می‌کرد.

روزها پیاپی از عمر کوتاه کمون می‌گذشت و کمونیست‌ها به آهستگی خود را نمایان می‌ساختند در تاریخ فرانسه چنین نوشته «میلیر روزنامه‌نگار پرآوازه در روزنامه کمون ثابت کرد که پوسیدگی تاروپود طبقه حاکم را فراگرفته و تمدن فرانسه چنانچه در چنگ این الیگارشسی فاسد باشد، برای همیشه از دست خواهد رفت. میلیر آنگاه از خود می‌پرسد چه عاملی ما را نجات خواهد داد و خود پاسخ می‌دهد «پرولتاریا» همانطور که هشتاد سال نظام سرمایه‌داری، جای نظام فئودالی را گرفته، همانطور هم امروز زمان آن رسیده که کار سرمایه را محذوف دارد.»

این روزنامه‌نگار در حقیقت عقاید مارکس را بیان میکرد که معتقد بود بر اثر صنعتی شدن کشورهای پیشرفته مثل انگلستان،

فرانسه و آلمان کارگران صنعتی توانایی آن را خواهند داشت که حکومت را در دست گیرند و سرمایه‌داری را از سر راه خود برداشته و یک جامعه دادگرانه پدید آورند.

در آغاز آوریل، پاره‌ای از اعضای کمون بدرود حیات گفتند و پاره‌ای نیز از آن کناره‌گیری کردند... انتخابات ۱۶ آوریل ۱۴ نفر به کمون فرستاد.

که باید گفت از ۸۵ نفر عضو کمون روی هم رفته ۳۱ نفر تجدید انتخاب شدند، این عده کسانی بودند که پایان کار را دیده و از کمون کناره گرفتند، کنار رفتن این عده که بیش از یک سوم اعضای کمون بودند باید کمونیست‌ها را هوشیار می‌کرد که برنامه آنان بدفرجام خواهد بود.

در ۳۰ مارس و ۲۴ آوریل دو قانون از تصویب کمون گذشت، بنا به قانون اول مستأجران از دادن ۹ ماه اجاره بها معاف شدند و در قانون دوم کلیه خانه‌های خالی مصادره و در اختیار بی‌خانمان‌ها قرار گرفت. این دو قانون هم هشدار می‌شد به همه خورده‌مالکان و سرمایه‌داران و بی‌گمان آنان را به کارشکنی‌هایی برانگیخته است.<sup>۱</sup> و باز تاریخ فرانسه (با توجه به ملاحظات بالا کمون به کرات تلاش نمود که با مقامات آلمانی در زمینه تخلیه حومه پاریس از نیروهای اشغال‌گر به توافق برسد.)

۱. بدبختانه تاریخ فرانسه که در دسترس نویسنده است به نظر می‌رسد به وسیله چند نفر کمونیست تندرو نوشته شده و سراسر ستایش و همدردی با کمونیست‌هاست و البته این زبانی به کار ما ندارد، زیرا خواست نویسنده آشنا کردن خوانندگان گرامی به چگونگی کمون پاریس است که واقعه دردناکی برای ملت فرانسه بود.

منظور از این یادآوری آن است که خوانندگان بدانند در هنگام پدید آمدن کمون کشور در اشغال آلمانها بود که خودداری از جنگ و پرداخت غرامت سنگینی را دولت فرانسه قبول کرده بود. در اروپای غربی کشورها نسبتاً با وسعت کم از سوئی و هم‌زبانی و رشد فکری از سوی دیگری خبرها خیلی زود پراکنده شده و بد و خوب آن تشخیص داده می‌شود، کمون با پیشواز چندانی روبرو نشد و با این که شاید نیمی از کشور در اشغال آلمانها بود و دولت ارتش چندانی در اختیار نداشت، شورش‌های هوادار کمون سرکوب شد و ماند پاریس که آن هم نتوانست پشتوانه‌ای برای خود بسیج کند و ناگفته نماند که پاریس در آن زمان شاید نزدیک به یک میلیون جمعیت داشته. اکنون ببینیم تاریخ چه می‌گوید (تناسب قوای نظامی به زیان کمون تغییر کرده بود. در آوریل شماره جنگیان گارد ملی در خطوط دفاعی ۱۵ تا ۱۶ هزار نفر بود. در حالی که حکومت ورسا بیش از ۸ برابر این عده سرباز است.)

راستی این است که مردم فرانسه از این که کمونیست‌ها با تردستی زمام کمون را در دست گرفتند و به‌ویژه چند نفر خارجی دیگر را که دو نفر آنان، از بانوان روسی بودند، در کارهای کلیدی گماشتند، ناخشنود شده و از پیروی آنان خودداری کردند و در پایان کارنامه کمون به ترتیب زیر رقم خورد:

در این دگرگونی‌ها و ماجراها روی هم رفته ۷۰ هزار نفر تیرباران، زندانی و تبعید شدند و اگر تعداد کسانی که به خارج از میهن مهاجرت کردند منظور داریم، پاریس دموکراتیک و کارگری لااقل صد هزار تن از بهترین انسان‌های خود را از دست داد.

در این میان مارکس و انگلس کوچکترین تجربه‌ای از این پیش‌آمد خونین پیدا نکرده بلکه در گمراهی خود پایدارتر گردیدند.

## بیمناک شدن فرهیخته‌گان غرب اروپا از پی آمدهای کمونیسم

پس از کمون پاریس و آن خونریزی‌های بی‌اندازه مردم فرانسه به راه دیگری افتاده و با آرامش نسبی به سوی پدید آوردن حکومت جمهوری گام نهادند، به راستی کمون پاریس ناقوس مرگ کمونیسم در اروپای غربی بود و از آن پس احزاب سوسیالیست و دموکرات مسیحی کم‌کم پا به عرصه وجود گذاشت و احزاب کمونیست به‌ویژه در فرانسه و ایتالیا با این که تواناترین احزاب در اروپای غربی بودند ولی با همه نیرومندی، تافروپاشی دولت شوروی، هیچ‌گاه به تشکیل دولت دست نیافتند. به این ترتیب که اگر مثلاً حزب دموکرات مسیحی برای تشکیل دولت ۲۰ رأی کم داشت، احزاب کوچکتر به او یاری کرده و حائز اکثریت می‌شدند. ولی اگر همین پیش‌آمد برای حزب کمونیست رخ می‌داد، احزاب کوچکتر از یاری دادن به آن خودداری می‌کردند، تنها در یک هنگام نزدیک بود حزب کمونیست ایتالیا پیروز شود و آن هنگامی بود که جنگ جهانی دوم پایان یافته و در سال‌های پایانی جنگ ملت ایتالیا، دسته‌های پارتیزانی تشکیل داده و بر ضد طرفداران موسولینی می‌جنگید و قسمت عمده این پارتیزان‌ها کمونیست بودند که در بین مردم هواخواهانی پیدا کرده و بیم آن می‌رفت که در زمان صلح در انتخابات پیروز شوند ولی در کشاکش انتخابات واتیکان به یاری آزادی‌خواهان رسید و مردمی که

در گوشه و کنار جامعه کمتر در انتخابات شرکت می‌کردند، به پای صندوق‌ها ریختند و صندوق‌های سیار نیز در بیمارستان‌ها و هرجائی که امید رأی بود به گردش افتاد و در پایان کمونیست‌ها ناکام شدند و از آن پس چنان که یادآور شدیم تا فروپاشی شوروی، دیگر پیروزی بهره آنان نگردید.

یکی از وزرای کابینه انگلیس به نام موریسون جمله خوبی گفته که در روزنامه‌های آن روزگار چاپ شد، او گفته: کمونیست‌ها در جوامع پیشرفته و روشن جایی ندارند. باید در جوامع تاریک و عقب‌مانده جایی برای خود بیابند.

راستی این است که در روسیه که عقب‌افتاده‌ترین کشور اروپایی بود، زمانی کمونیسم پیروز شد که قسمتی از کشور در تصرف آلمان‌ها بود و بر اثر چند سال جنگ در بدترین موقعیت نظامی و اقتصادی قرار داشت وگرنه در همان روسیه نیز نمی‌توانست پیروز شود.

## پایان قرن بیستم یا پایان آزمون‌های شوررداری

در این کره خاکی که ما زندگی می‌کنیم، از دیده فرمانروایی و روش‌های گوناگون آن بسیار آزموده شدیم زیرا از هر روش فرمانروایی، چند نمونه در چند هزار سال آزمایش شده مانند دیکتاتوری، پادشاهی، دینی، مذهبی و دیگر روش‌هایی که از آنها جدا شده و هر یک زمان درازی در بخش‌هایی از جهان کارهای مردمان را در دست داشتند.

اما در این آزمونها، روش فرمانروایی فلسفی وجود نداشت و فیلسوفان و هواداران آنان تا قرن بیستم به برپا کردن فرمانروایی

کامیاب نشدند، به‌ویژه پس از جنگ اول جهانی، به کلی جهانیان در کار خود درماندند و چاره را در آن دیدند که یک نهاد جهانی پدید آورند و گرفتاری‌های خود را در آن نهاد به سامان رسانند و نیازی به جنگ و ویرانگری نباشد، خوشبختانه چون فرهنگ مردمان به‌ویژه در اروپا افزایش یافته و فلسفه سیاسی رو به بالیدن بود، یکی از این روش‌های فلسفی به نام کمونیسم خواهان زیادی، در پایان جنگ اول جهانی، در اروپا برای خود دست و پا کرده بود و مردم با صد امید و آرزو دلبستگی روزافزونی به این فلسفه پیدا کرده و رهایی خود را در پیشرفت آن جستجو می‌کردند. با این که کمون پاریس نمونه خونباری به نمایش گذاشت و دیگر در اروپای غربی زمینه‌ای پیدا نکرد ولی چون دولت‌های ستمگر به آسانی دست از «منافع» خود برنداشته و همچنان به روش‌های زیاده‌طلبی خود ادامه می‌دادند، در این هنگام بی‌پناهی جهانیان به ناچار، روزبه‌روز بیشتر و بیشتر، به سوی کمونیسم گرائیدند تا این که در یک هنگامه نو پدید در کشور روسیه، که از بی‌چیزی و درماندگی مردمان و از هم‌گسیختگی نهادهای دولتی، رنج می‌برد، این فلسفه توانست به فرمانروایی دست یابد.

چون در این کتاب کوتاه شده ماجرای فرمانروایی کمونیست‌ها را یاد کردیم و نیازی به بازگو کردن آن نیست، همانطور که همه می‌دانند این حکومت ستمگرانه خود به خود پایان یافت و جهانیان از رنج و گزند آن آزاد شدند. ولی پیامدهای دردناک و زهرآگین آن تا دیر هنگام گریبانگیر جهانیان خواهد بود.

## فاشیسم یا آزمون دیگر

هم‌زمان با سامان گرفتن کمونیسم در روسیه، در آلمان نیز، روش نوین فرمانروایی دیگری به نام فاشیسم پا گرفت ولی این شیوه نه برای رهایی جهانیان از ستمگری، بلکه برای رسانیدن مردم آلمان به سروری تمام مردم جهان بود. هیتلر برپا کننده این جنبش می‌کوشید که نژاد آریا را برجسته‌تر از دیگر نژادها شناساند، و در میان نژاد آریا، آلمان‌ها را از همه برتر و شایسته‌تر دانسته و با تردستی شگفت‌آوری مردم آلمان را به دام خود کشید و کوتاه‌زمانی توانایی نظامی بی‌مانندی پدید آورد که هیچ دولتی را یارای برابری با آن نبود، او برای پیشرفت خود هرکسی را که کوچکترین نافرمانی با برنامه او داشت از سر راه خود برداشته و در پایان چون کشورهای دیگر مثل فرانسه و انگلستان سدی در برابر او بودند به ناچار جنگ جهانی دوم آغاز شد. که مدت هفت سال به درازا کشید و سرانجام خود پیشوا در آتش بیداد خود سوخت و سراسر کشور آلمان ویران گردید. فرمانروایی فاشیستی و کمونیستی که یکی خواهان برتری به مردم جهان و دیگری نیکی جهانیان را می‌خواست، چون هر دو در دام بیدینی و زیر پا گذاشتن خوی‌های انسانی در دام دیکتاتورهای خونخوار افتادند و دیگر ماندگی آنان خدانشناسی و به کار بردن بدترین و سنگدلانه‌ترین شیوه‌های آدم‌کشی، این خونخواران، مردمان را مانند مصالح ساختمان به کار می‌بردند و گروه‌گروه می‌کشتند. در شوروی، بریا رئیس پلیس مخفی استالین پیشنهاد کرد که کشتن ضد انقلابی‌ها کار درستی نیست زیرا این‌ها مقدار زیادی انرژی دارند که با کشتن آنان به زیر خاک می‌رود و بهتر است آنان را با مرگ سودمند از بین ببریم،

استالین پیشنهاد او را پذیرفت و بنابراین به طور عمده در سیبری اردوگاه‌های کار تشکیل شد و برنامه این اردوگاه‌ها چنین بود، که با حداقل غذا و امکانات، حداکثر کار را انجام دهند تا بمیرند و جای خود را به دیگر محکومان که بی شمار بودند، بسپارند. از سوی دیگر کمیسرهای سیاسی که در هر کارخانه، باشگاه و ادارات بودند، به بهانه‌های واهی مردم بخت برگشته را روانه اردوگاه‌ها می‌کردند تا جای خالی درگذشتگان را پر کنند.<sup>۱</sup>

۱. در هنگامی که سرگرم نوشتن این بخش از کتاب بودم، سرگذشتی در روزنامه اطلاعات چاپ می‌شد که مربوط به یک گزارشگر خارجی در مسکو و گفتگو با یک شهروند روسی بود و بهتر دیدم برای آگاهی خوانندگان گرامی از روش دولت‌های مادیگرا و سرنوشت مردم در زیر دست چنین حکومت‌هایی نقل کنم.

اطلاعات ضمیمه مورخ ۱۰ آذرماه ۱۳۷۸ نوشته: دیوید رمینیک مترجم: حسین آهویی به اختصار «دو هفته بعد به اتفاق یکدیگر به کناره‌های کانال ولگا - مسکو در حاشیه شهر رفتیم. استالین ساخت این کانال تقریباً بی‌فایده را در سال ۱۹۳۲ فرمان داد. این کار تا سال ۱۹۳۷ به پایان رسید، کارگران کانال زندانیان و اغلب آنان خورده کشاورزان بودند که به علت داشتن یک اسب با یک گاو آنها را کولاک (کشاورز ثروتمند) دانسته و بازداشت کرده بودند. گزنج یا گودا، رئیس پلیس مخفی وقت، از آنان تا سرحد مرگ کار می‌کشید.

میلچاکف گفت: حدود پانصد هزار زندانی در خلال کار در کانال مردند و بیشتر این مرگ و میرها بر اثر سرما و خستگی بود، آنها حتی در زمستان پوششی به جز یک ژاکت نازک نداشتند. کارگران در ساختمان‌های مخروبه‌ای در مجاورت کانال زندگی می‌کردند. آنها با بیل و کلنگ و چرخ دستی کانالی به طول ۱۲۷ مایل حفر کردند. قوت روزانه بسیار ناچیز بود. محققین مطالعاتی روی دندان‌های زندانیان انجام دادند. از آنجا که مینای دندان‌های اغلب آنها از بین رفته بود، مشخص گردید که زندانیان با خوردن پوست و ریشه درختان و علف‌ها سعی می‌کردند، کمبود جیره غذایی خود را، که عبارت از کمی نان و یک پیاله سوپ آبکی بود، جبران کنند.

میلچاکف گفت: «یک نفر دیگر را هم در اینجا خواهم دید» ما را به سوی یک یادواره چوبی صلیبی بلند که سیم‌های خاردار، دور آن پیچیده شده بود برد، این یادواره به افتخار زندانیانی که در طول مدت ساخت کانال جان خود را باخته بودند، ساخته شده بود. در کنار صلیب پیرمرد خمیده‌ای ایستاده بود که خود را به سرگی یبوروف، مستمری بگیر معرفی



این است پایان کار مردمی که در زیر فرمانروایی حکومت‌های ماد دیگر زندگی می‌کنند، اکنون نیز شکل دیگری از حکومت مادیگرایی در آمریکا و اروپا برپاست، با این که کلیساها، مساجد و کنیسه‌های بی‌شماری سرگرم راهنمایی مردم هستند ولی دولتمردان به پیروی از فلسفه مادی، در زمان‌های گوناگون دست به کشتارهای بسیار دهشتانگیزی می‌زنند و به بهانه نگهداری «منافع» ملت‌ها را به خاک و خون می‌کشند.

در پایان این گفتار باید به کسانی که در آرزوی حکومت مادیگرایان هستند هشدار داد که پیروی از روش‌های خداناشناسی و به دنبال آن نادیده گرفتن دستورات دینی که عبارتند از بزرگداشت همه جهانیان و پدید آوردن آشتی و دوستی میان همه آنان، چه بدبختی‌ها و رنج‌هایی در جهان پدید آورده و زمین بهشت‌آسا را به دوزخ واقعی تبدیل کرده است.

کرد.

او گفت؛ زمانی که ده یازده سال داشت به همراه خانواده‌اش در نزدیکی اردوگاه زندانیان زندگی می‌کرد، هر روز هنگامی که از مغازه به خانه بازمی‌گشت، زندانیان با التماس از او می‌خواستند چند تکه نان برایشان پرتاب کند. گفت: نان را در روزنامه می‌پیچدم و به طرف آنها می‌انداختم. تیم‌های مأمور تدفین را هم دیدم، آنها نیز از زندانیان بودند و برای کاری که می‌کردند به آنها ودکا داده می‌شد تا مست و بی‌خبر باقی بمانند، به خاطر دارم روزی را که در اطراف میدویدم و معصومانه بازی می‌کردم. این افراد را دیدم که لباس زندانیان را به تن داشتند و اجساد هم‌قطارهای خود را به داخل گوردال می‌انداختند. والدین ما این چیزها را می‌دیدند و به ما می‌گفتند: نوعی توحش و درندگی در اینجا جریان دارد. از آن چیزی نمی‌دانستند و یا در واقع نمی‌خواستند بدانند.

این بود شرح ماجرا ولی خوانندگان عزیز ما باید بدانند که مانند این ستمگری‌ها، به اندازه‌های گوناگون، در تمام خاک شوروی جریان داشته است.

## گفتگوی تمدن‌ها

گفتگوی تمدن‌ها که به پایمردی رئیس‌جمهور نیکخواه ایران پیشنهاد شد و همه دولت‌ها در سازمان ملل آن را پذیرفتند یک پیش‌آمد باورنکردنی بود. زیرا دولت‌های امریکا و اسرائیل که همیشه آنچه را که درباره ایران است نمی‌پذیرند و رأی آنان در این زمینه همیشه منفی است. این بار آنان نیز به همراه دیگر دولت‌ها رأی موافق دادند. در این گفتار درباره انگیزه پذیرش این دو دولت و دولت‌های اروپای غربی و دلایل این کار، جست‌وجویی کرده تا موضوع روشن شود. راستی این است که چه امریکا و اسرائیل و چه دولت‌های اروپای غربی در کارکردهای سیاسی خود به بن‌بست رسیده و آشکارا پی بردند که این بن‌بست‌ها نیاز به گفتگو دارد، تا شاید راه بهتری برای کارکردهای خود پیدا کنند و به‌ویژه دولت امریکا که سیاست دولت خود را، به دلخواه یهودیان توانمند، بکار می‌بندد، بیشتر با ترشروی جهانیان روبرو می‌شود.

در آغاز سخن این حقیقت را یادآور می‌شوم که این جهان به شیوه‌ای آفریده شده که سودجویان و ستمگران که نیکخواهی را رها کرده و برای سودجویی به سراشیبی تندی افتاده‌اند، با زیرکی و کاردانی که دارند، دست به کارهایی می‌زنند که سرانجام به زیان آنان پایان می‌یابد، در این میان دولت امریکا، برای حفظ منافع خود، همه نهادهای جهانی را به بازی گرفته و از همه این سازمان‌ها برای سودجویی خود بهره می‌گیرد و در این راه، دوستی انبوه توده‌های جهانی را از دست داده، که هیچ، دولت‌ها نیز به جان آمده‌اند.

اکنون چند پیش‌آمد سیاسی را که هر یک مایه دلسردی جهانیان

از کارکرد امریکا یا دولت‌های غربی شده یادآور می‌شویم:

رویاری با سازمان ملل. سال‌ها پیش سازمان ملل پذیرفت که آقای یاسر عرفات درباره سیاست خود، سخنانی در آن سازمان بگوید ولی دولت امریکا زیر فشار یهودیان امریکا، با این کار مخالفت کرد و سازمان با رأی اکثریت تصمیم گرفت که جلسه خود را در ژنو تشکیل دهد تا این سخنرانی را بشنود و این کار انجام گرفت، یک بار دیگر نیز این پیش‌آمد رخ داد، باز با رأی اکثریت به همان ترتیب عمل شد و به گفته یکی از سیاستمداران اسرائیل، سازمان ملل به ماشین رأی‌گیری بر ضد اسرائیل تبدیل شد، و برای مرتبه سوم نیز نزدیک بود این کار انجام شود که این بار دولت امریکا باز زیر فشار یهودیان ناچار از آقای عرفات درخواست کرد که خود از سخنرانی چشم‌پوشی کند و چون آقای عرفات موقعیت امریکا را درک می‌کرد، از حق خود گذشت و فاجعه انتقال جلسه، که خیلی برای امریکا سرافکنندگی داشت، انجام نشد.

این پیش‌آمد کافی بود که هم دولت و هم یهودیان امریکا، موقیت خود را درک کنند و ناخشنودی جهانیان و پی‌آمدهای ناگوار آن را به دیده گیرند.

خون‌ریزی در بوسنی: مسلمانان بوسنی که از زمان فرمانروایی دولت عثمانی به دین اسلام گرائیده بودند، همواره زیر فشار صرب‌ها و دیگران زندگی می‌کردند. سال‌ها پیش صرب‌ها که از طرف دولت یوگسلاوی پشتیبانی می‌شدند، چراغ سبزی از دولت‌های غربی دریافت کرده، دست به کشتار مسلمانان زدند و در این کار چنان خونخواری و درنده‌خویی نشان دادند که مردم آزاده جهان سخت به

هیجان آمدند و دولت‌های مسلمان به یاری هم‌کیشان خود شتافتند و کسان بسیاری از اروپا و آمریکا ناخشنودی خود را از این همه درنده خوئی نشان داده و در پایان ناخشنودی ملل اروپا و آمریکا، سیاستمداران را بر آن داشت که صرب‌ها را از سیاهکاری بازداشته و آشتی شکننده‌ای در میانه پدید آمد، ولی این بیدادگری و بیزاری و پریشانی مردم اروپا و آمریکا، بازتاب خود را هنگامی نشان داد، که یوگسلاوی سرمست از خون آشامی خود، چنین هوس کرد که مسلمانان کوزوو را نیز، دچار سرنوشت مردم بوسنی نماید و دست به نابود کردن مردم کوزوو زده که در این هنگام آمریکا و اروپای غربی، به جبران اشتباه خونریزی بوسنی، درس شایسته‌ای به یوگسلاوی داده و اکنون آشکارا ایالت کوزوو از آن دولت جدا و اداره آن را به دست گرفتند.

انگیزه این دوگانگی در رفتار، همانا بیرون بودن از چهارچوب دینی است که آدمی را وادار به کارهایی می‌کند، که بی جهت میلیاردها دلار زیان آن می‌شود، بدون آن که نیازی به این رفتارها باشد. چنین انگاریم که یک دولت مسلمان توانا در بوسنی برپا می‌شد، آیا جز این راهی داشت که با همسایگان توانمند خود راه همزیستی را در پیش گیرد. پس این خونریزی‌ها، این زیان‌های بی‌اندازه بهر چه بود.

رخداد دیگری که به زیان سیاست آمریکا در جهان انجامید و پذیرش این دولت را در جهان بسیار کاهش داد، جنگ خلیج فارس بود، دولت آمریکا که چندین ناو نیرومند در خلیج فارس دارد و در جای جای خلیج پایگاه برای خود بسیج کرده و از سوی دیگر هواپیمای جاسوسی آن، همه کرانه‌های خلیج را زیر دیده دارند برای

سودجویی هرچه بیشتر، چراغ سبزی به عراق داد، و نیروهای عراق به سوی کویت سرازیر شد و بیش از صد چاه نفت را به آتش کشید و سراسر خلیج را آلوده ساخت و دود آن تمام منطقه را پوشاند و مردم ستمکش کویت کشتار شدند و کارهای غیر اخلاقی بسیار رخ داد. در این زمان به یک باره امریکا با دستیاری انگلیس به یاری برخاستند و به عراق یورش بردند و آنچه موشک‌های کروز، که روی دست آنها مانده بود به خاک عراق رها کردند و سرانجام همه هزینه‌های این کار را که بیش از میلیاردها دلار بود، از عربستان سعودی و کویت گرفتند و به اندیشه خود، برنده کلان این سیاست بازی شدند، که هم هزینه جنگ‌افزارهای به درد نخور و هم هزینه خوشگذرانی نظامیان خود را، در خلیج فارس با ارزش دلخواه خود دریافت داشتند.

اما سود این کار چه بود، همه دولت‌ها دانستند که این کار جز ترفندی بیش نبوده و به‌ویژه امریکا چون بیشتر درآمد نفتی دولت‌های عربی را به روش‌های گوناگون بهره خود می‌گرداند، باید بیش از این رخداد دردناک عراق را از یورش بازمی‌داشت و این کاری شدنی بود و امریکا دانسته سستی کرد، تا به اندیشه خود سودجویی کند و پس از این سیاست‌بازی اعراب چنین اندیشیدند که با این همه فرمانبرداری از امریکا و سوددهی به آن دولت، با رفتار چنین ناپسندی روبرو می‌شوند و به یک بار امید خود را از امریکا بریده و در اندیشه چاره‌جویی برآمدند و در نتیجه در برابر امریکا، به رفتارهایی که پیش از جنگ خلیج فارس پیشینه نداشت دست زدند. که یکی از آنها انفجار طهران بود.

انفجار طهران - در طهران محل اقامت افسران و سربازان امریکا،

یک تانکر نفت که سرشار از مواد منفجره بود اقامتگاه افسران را به ویرانی کشید و تعدادی از افسران امریکایی در این پیش آمد جان خود را از دست دادند و در این چند سالی که از این رخداد می گذرد، بارها امریکائی ها عربستان سعودی را زیر فشار قرار دادند، که به راهی دست اندرکاری ایران را در این پیش آمد تصدیق کند، تا بدین بهانه باز به ترکتازی بپردازند و به تلافی آن بنادر و کارگاه های گرانبهای ایران را در خلیج فارس ویران کنند. ولی سعودی ها به سختی پافشاری کردند و بارها سران آن دولت بی گناهی ایران را به گوش جهانیان رسانیدند و اسیر فشارهای سیاسی، نهان و آشکار، امریکا نشدند.

دوستی با ایران - با این که کوشش امریکا به دشمنی واداشتن اعراب با ایران بود، اعراب و به ویژه عربستان سعودی، باب دوستی با ایران را گشودند و سران دولت سعودی که وزیر دفاع عربستان نیز یکی از آنان بود، پیاپی با دولت ایران دیدار کردند و همکاری ریشه دار و سودمندی را پایه ریزی نمودند.

داستان سه جزیره - گرفتن سه جزیره خلیج فارس و چالش های آن در پیش از انقلاب اسلامی پایان یافته ولی چون بعد از انقلاب امریکا، در راه ستیزه جویی با ایران و این که بهانه ای برای یورش به بنادر و پالایشگاه های ایران به دست آورد، امارات را واداشت که موضوع سه جزیره را به میان کشند و خواهان مالکیت آن باشند، چیزی که هست اعراب می دانستند که امریکا در اندیشه منافع خود می باشد و اگر هم سه جزیره را از ایران باز پس گیرند، باید از درآمد آن اسلحه خریداری کنند تا کارگران امریکا بی کار نمانند، به همین جهت موضوع را جدی نگرفته و تنها در گردهم آیی های خود یادی از آن

می کردند که همیشه با واکنش تند ایران روبرو بود. تا این که در جنگ کویت، خواست امریکا و بی پروایی او به استقلال آرامش کشورهای خلیج بر اعراب روشن شد و اعراب به خوبی دانستند که امریکا جز به منافع خود اهمیت نمی دهد و زندگی دیگران برای او ارزشی ندارد و این است که برای اولین بار در نشست کشورهای خلیج نامی از سه جزیره برده نشد و تاکنون نیز در این باره تیر امریکا به سنگ خورده است.

لوله کشی باکو جیهان - همه کارشناسان جهان و کشورهای دارای نفت و گاز برای گذر نفت و گاز خود، بهترین راه را از ایران برگزیدند، که هم نزدیک تر و هم ارزان تر است، اما امریکا در ستیزه جویی با ایران این روش را نمی پذیرد و می گوید باید باکو جیهان را برگزید، که افزون بر یک میلیارد دلار بیشتر هزینه دارد، تازه نگهداری و گذر نفت از این راه، روزانه در صدی بیش از راه ایران هزینه دارد، این کار هم کشورهای گرداگرد دریای خزر را ناآسوده کرده که همه در تنگدستی بسر می برند و پرداخت هزینه بیهوده، به سختی زندگی روزانه مردم این کشورها خواهد افزود.

از سوی دیگر رفتار دوست ترکیه در روبرو شدن با این پیش آمد در خور اندیشیدن است، که به پیروی از روش های مادیگرایانه با بی پروایی از این همه ناآسودگی دولت ها، این قرارداد را پذیرفتند و در پی سودجویی خود می باشد.

برانگیختن طالبان در افغانستان - درین باره امریکا آشکارا چیزی نگفته، شاید برای رفتارهای بسیار زشت طالبان با مردم و افزون کردن کشت خشخاش که جهانی را نگران کرده و هواداری از چنین گروهی



برای دولتی که خود را پشتیبان آزادی و حقوق بشر می داند، همه چیز را زیر سؤال می برد. ولی این که دیده می شود که نماینده چنین گروهی در پایتخت امریکا جا خوش کرده و به کارهای بازرگانی و غیره می پردازد بی انگیزه نیست.

این کارکردها و رفتارهای غرورآمیز و قانون‌های «داماتر» سناتور امریکایی و دیگر مقررات بازدارنده بر ضد ایران و در فشار گذاشتن دولت‌های جهان برای به کار بستن خواسته‌های خودخواهانه خویش، پس از زمان کمی همه دولت‌ها را دل‌آزرده کرده و به‌ویژه دولت‌های اروپا کم‌کم روابط خود را با ایران برقرار کرده و چشم‌گیرتر از همه، انگلستان که پشتیبان همیشگی امریکا می باشد، سفیر خود را به ایران فرستاد و سرگرم بازرگانی با ایران شد. بنابراین رویدادها آشکار می شود که رفتارهای ستمگرانه و سودجویانه سرانجام به زیان و سرشکستگی پایان خواهد یافت.

پیشنهاد گفتگوی تمدن‌ها، به راستی ستاره درخشان آشتی و دوستی جهانیان است و ما ایرانیان باید به خود ببالیم که این نور از ایران به جهان تابیدن گرفته.



## فهرست منابع تاریخی

نوشته حسن مشیرالدوله پیرنیا	تاریخ ایران باستان
نوشته بهاءالدین بازارگاد	تاریخ فلسفه سیاسی
نوشته پرفسور آرتور کریستن سن	تاریخ ایران در زمان ساسانیان
ترجمه رشید یاسمی	
نوشته ویل دورانت (W)	تاریخ تمدن - یونان باستان
ترجمه امیر حسین آریان پور	
نوشته آلبر ماله و زوال ایزاک	تاریخ ملل شرق و یونان
ترجمه عبدالحسین هژیر	
نوشته و - دیاکف	تاریخ جهان باستان
ترجمه مهندس صادق انصاری...	
نوشته کارل یاسپرس	افلاطون
ترجمه محمد حسن لطفی	
نوشته محمد معین	حافظ شیرین سخن
نوشته محمود عبدالصمدی	سیری در تصوف و عرفان ایران
نوشته و. دالین و چندتن دیگر	تاریخ فرانسه جلد دوم
ترجمه فریدون شایان	

## غلط نامه

درست	فادرست	سطر	صفحه
کشورگشایان	کشور شایان	۱۵	۸
با آنکه	یا آنکه	۸	۲۱
مرکزی	مرکز	۱۳	۲۳
بسیار	سیار	۸	۵۷
۲۲۰	۲۲۰۰	۱۶	۷۲
راندند	نراندند	۱۵	۷۸
نه آنطور	در آنطور	۷	۱۲۹
شوروی	شو	۳	۱۳۵



نشر سرايش

بها : ۹۰۰ تومان